

علامیه های تشکل های کارگری در داخل کشور در رابطه با محکومیت علی نجاتی!



شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری!
سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه!
کمیته ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری!
بقیه در صفحه



بزرگ ترین سرقت تاریخ

بسته های باربندی شده 58.8 میلیون دلار پول تحت کنترل رابرت
اشتین. منبع عکس: نیویورک تایمز
بقیه در صفحه 11

تلاش برای تخریب خاوران و "خوف مهاجمان از یادها"

تراب حق شناس
بقیه در صفحه 12

در سوگ ژرژ لابیکا فیلسوف و مبارز کمونیست

تراب حق شناس
بقیه در صفحه 18

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

بهار آمد!

به مناسبت فرارسیدن نوروز

بقیه در صفحه 2

از کوزه همان برون تراود که در اوست!

شورای عالی کار، عصر چهارشنبه ۲۱ اسفند ۸۷، حداقل
دستمزد سال ۱۳۸۸ کارگران ایران را به مبلغ ۲۷۴ هزار
و ۵۰۰ تومان تعیین کرد!

بقیه در صفحه 2

امیر جواهری لنگرودی

رقابت انتخاباتی جناح های رژیم،

و واکنش ولایت فقیه

*یکی از نشانه های این که دستگاه ولایتی در انتخابات پیش رو قصد دارد
چگونه صحنه آرایی کند و به کمک ماشین انتخاباتی اش کدام کارگزار را
از درون جعبه های رای بیرون بکشد، واکنشی است که نسبت به تبلیغات
انتخاباتی نامزدها نشان می دهد....
بقیه در صفحه 4

پرده ای دیگر از چشم بندی هلی

"سربازان گمنام امام زمان"

محمد رضا شالگونی

بقیه در صفحه 5

زنان در جبهه کار

بقیه در صفحه 14

آزاده ارفع

تجمع خانواده های جان باختگان، در گلزار

خاوران + تصویر

(تیتراژ جنگ خیر)

بقیه در صفحه 18

عسلویه: «اردوگاه کار اجباری»

سایت کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری
بقیه در صفحه 15

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

بهار آمد!

به مناسبت فرارسیدن نوروز

بهار آمد!

طبیعت از خواب زمستانی برخاست و سبزپوش آمد! مردم، با خانه تکاتی و تدارک سفره ی هفت سین، به استقبال بهار و نوروز می روند!

و این سنت دیرینه را هر سال، با همه گرفتاری ها، بدبختی ها و سختی ها، چه آن ها که دستی به دهان دارند و چه آن ها که آهی در بساط ندارند، با شور و هیجان زیاد تکرار می کنند!

سبزه سبزی می کنند! شیرینی و آجیل می خردند! هفت سین پهن می کنند! لباس نو بر تن می کنند! به دید و بازدید همدیگر می روند! به بچه ها عیدی می دهند! و زندگی و عید را شادمانه پاس می دارند!

حاکمان دین و پاسداران سرمایه، از همان ابتدا، از ۳۰ سال پیش، در تلاش بودند تا این مراسم را به جرم غیراسلامی بودن، از میان بردارند. شادی و سرور را از مردم بگیرند و گریه و نديه و زاری را جای آن بگذارند. عده ای از ملایان ماتم، پریدن از روی آتش را گناه دانستند، برخی از واعظان تزویر، این مراسم را به "گیرها" نسبت دادند، و حاکمان در پیام های نوروزی شان به جای تبریک عید، موضوع تولد امامی و یا مناسبت دیگری را می یافتند تا عید و نوروز را کم اهمیت جلوه داده و در پایان از سر اکراه، تبریکی خشک و زورکی تحویل مردم دهند.

دو نگاه به بهار و نوروز و عید، یعنی نگاه مردم و نگاه حاکمان دین، نگاه طراوت و شادی و شور زندگی و نگاه غم و نديه و زاری و وعده ی زندگی آن جهانی، نگاه زندگی مدنی و انسانی و نگاه منکراتی به همه شادی های زندگی، هر سال در چهارشنبه سوری، در عید نوروز و در سیزده بدر، در جنگی تمام عیار، با هم درگیر می شوند.

در یک سوی این جنگ، مردم، پیر و جوان، زن و مرد، شهری و روستایی، عرب، بلوچ، ترکمن، کرد، آذری و فارس و در سوی دیگر حاکمان دین، واعظان تزویر، پاسداران تباهی، گشت های زینب و تارالله، مجریان امر به معروف و نهی از منکر، صف کشیده اند. در این جنگ تمام عیار، طرفداران شادی و زندگی مدنی در سنگرهای طبیعی خود، در خانه ها، در سبزه زارها، در پارک ها و تفریح گاه ها، در کوچه ها و خیابان ها و در هر کجا که حضور دارند، با دفاع از زندگی، بساط شادی و سرور بر پا می کنند و دیگران را در شادی های خود شریک می سازند. اما این زندگی طبیعی و شاد، بر پاسداران تباهی و غم، گران می آید. آن ها به بهانه های گوناگون برای سرکوب این زندگی بسیج می شوند. با صدور بیانیه ها، باید ها و نبایدهای خود را ترسیم می کنند. گشت های گوناگون برای کنترل این بایدها و نبایدها به کوچه ها و خیابان ها گسیل می دارند. ماشین تبلیغاتی شان هم از صدا و سیما و منابر و تاکایا، در تفکیر و تحقیر و یا کم اهمیت جلوه دادن این شادی و سرور به کار می افتد.

اما در این جنگ سی ساله، مردم پیروز بوده اند. و هر سال حاکمان دین و پاسداران شب، مجبور شده اند دست به عقب نشینی های ملموسی بزنند. آنان نمی خواهند بفهمند که در برابر زندگی، تاب نخواهند آورد. تلاش های مذبحخانه شان محکوم به شکست است. مردمی که قرن ها از شادی و سرور و زندگی انسانی حراست کرده اند، اجازه نخواهند داد حق زندگی انسانی و شاد از آن ها گرفته شود.

اما دفاع از حق زندگی شاد و انسانی، تنها عرصه ای نیست که مردم برای آن می جنگند. سیاست های خانه ویران کن جمهوری اسلامی، زندگی شایسته ی انسان را برای بسیاری از مردم به رویانی دست نیافتنی تبدیل کرده است. گستردگی مبارزات کارگران برای گرفتن حقوق خود، تلاش برای بالا بردن حداقل دستمزد، سازماندهی مقاومت در برابر اخراج ها، تلاش برای متشکل شدن، و .. بیان عرصه هایی است که در آن جنگ سنگر به سنگر جریان یافته و تداوم می یابد. فقر، بیکاری، اعتبار، گرانی سرسام آور، اقتصادی در هم شکسته، چپاول و غارت اموال عمومی، پرکردن جیب های "بالانی" ها و "آقزاده" ها، هزینه های گزاف برای ارگان های رنگارنگ سرکوب، از دستاوردهای حکومت دینی است که وبال گردن مردم شده است. و این در هم شکستگی اقتصادی در سال آتی که بحران مالی و اقتصادی جهانی، تأثیراتش را بر اقتصاد

بقیه در صفحه 20

همسویی و همبستگی

از کوزه همان برون تراود که در اوست!

شورای عالی کار، عصر چهارشنبه ۲۱ اسفند ۸۷، حداقل دستمزد سال ۱۳۸۸ کارگران ایران را به مبلغ ۲۷۴ هزار و ۵۰۰ تومان تعیین کرد!

امیر جواهری لنگرودی

خبرگزاری های رسمی جمهوری اسلامی اعلام داشته اند:

"شورای عالی کار متشکل از نمایندگان گروه های کارگری، کارفرمایی و دولت، عصر امروز در دومین جلسه رسمی خود حداقل دستمزد سال آینده کارگران را دو میلیون و ۷۴۵ هزار ریال تعیین کرد" در ادامه اعلام شده: "بر اساس مصوبه شورای عالی کار حداقل مزد روزانه کارگران در سال آینده رقمی معادل ۹۱ هزار و ۵۰۰ ریال خواهد بود که این رقم نسبت به سال گذشته ۲۵ درصد افزایش داشته است." در پایان خبر آمده است: "همچنین از ابتدای سال ۸۸ به میزان ۵ درصد آخرین مزد ثابت و یا مبنای سال جاری به اضافه روزانه ۱۴ هزار و ۶۰۰ ریال به دستمزد کارگران افزوده می شود، مشروط به اینکه دستمزد روزانه هر کارگر از مبلغ ۹۱ هزار و ۵۰۰ ریال کمتر نشود." اینها می افزاید: "در مورد نرخ پایه سنوات مشمول طرح های طبقه بندی مشاغل مبلغ یاد شده برای گروه یک بوده و برای سایر گروه ها بر اساس جدول اعلامی از سوی وزارت کار اقدام می شود. در مورد مبلغ کمک هزینه خانوار نیز مانند سال گذشته عمل می شود." (خبرگزاری ایلنا - مهر، ۲۱ اسفند ۸۷)

این همه در حالیست که سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و اتحادیه آزاد کارگران ایران طی بیانیه ای مشترک در تاریخ ۱۸ اسفند ماه ۸۷ گزارش کرده اند: "ما با بیش از ده هزار امضا توسط جمعی از کارگران فراخوان دهنده طومار خواست افزایش دستمزدها تحویل، شورای عالی کار، مجلس شورای اسلامی و مجمع تشخیص مصلحت نموده ایم...."

بیانیه نویسان اعلام می دارند: "از آنجا که نرخ تورم اعلام شده توسط بانک مرکزی همیشه نصف نرخ تورم واقعی موجود در جامعه بوده است و بر اساس پیش بینی های اقتصاددانان و اجرای بخشی از سیاستهای معطوف به طرح تحول اقتصادی، هزینه های زندگی در سال آینده به طور سرسام آوری افزایش پیدا خواهد کرد.

لذا: سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و اتحادیه آزاد کارگران ایران اعلام میدارند بر اساس هر گونه کارشناسی علمی و منصفانه هم اینک حداقل دستمزد کارگران باید یک میلیون و پانصد هزار تومان باشد." در ادامه بیانیه آمده است: "در این راستا و برای تامين يك زندگي انساني براي كارگران، ما به عنوان قدم اول براي جبران فقر و فلاکتی که بر کارگران ایران تحمیل شده است اعلام میداریم: حداقل دستمزدی که طی روزهای آینده در شورای عالی کار به تصویب میرسد نباید کم تر از یک میلیون تومان در ماه باشد و ما بدینوسیله به نمایندگی از بیش از ده هزار کارگری که تا کنون طومار خواست افزایش دستمزدها را امضا کرده اند از کسانی که در شورایی کار بدون حضور نماینده های واقعی کارگران برای نیروی کار آنان نرخ تعیین میکنند مصرا نه می خواهیم نیروی کار ما کارگران را مانند سالهای گذشته به حراج نگذارند و بر خواست کارگران برای تعیین حداقل دستمزد به مبلغ یک میلیون تومان تن در دهند...." (<http://www.syndicavahed.info>)

جدا از خواست بیش از ده هزار امضاء کننده کارگر که یاد شد. نماینده گان دفاتر "خانه کارگر" در اغلب شهرستان ها و استان ها، طی چند ماه اخیر در فرصتی درگفتگو با ایلنا ضمن طرح مشکلات، بالا بودن هزینه سرسام آور زندگی، نرخ بالای تورم، گرانی خواربار، مسکن، بدهی یکایک کارگران به بانک ها و نزول خواران حاجی بازاری و صندوق های قرض الحسنه، کوهی از مشکلات خود را پیش پای نشست در بسته به اصطلاح "شورای تعیین دستمزد" قرار دادند. کارگران به زبان خویش اعلام می دارند: ارقام اعلام شده بانک مرکزی که معیار ارزش یابی تعیین نرخ دستمزد سالانه به حساب میرود، همواره پایین تر از نرخ میزان تورم سید هزینه خانوار کارگری جاری در حیات روزانه اش می باشد. خبرگزاری ایلنا در تاریخ ۱۱ اسفند ۸۷ از قول حسن صادقی از سرکردگان سابق شورای عالی کار نوشت: "استناد قانونی افزایش مزد سالانه کارگران را ماده ۴۱ قانون کار عنوان کرد و آن اینکه، سید هزینه خانوار کارگری براساس ۳۶ قلم کالا تعیین می شود؛ درحالی که سید هزینه ای که بانک مرکزی اعلام می کند براساس شاخص قیمت هادر ۳۵۴ قلم کالا است.

ولی این در حالی است که در سید هزینه اعلامی بانک مرکزی، کالاهای لوکس نیز وجود دارد، در عوض در سید هزینه خانوار کارگری، کالاهایی مثل ماشین‌های گران قیمت وجود ندارد و بیشتر این سید تامین کالای و نیازهای اولیه و ضروری خانوار کارگری است. در همین روز خبرنگاری کاربازی نویسد: "مزد روزانه کارگر در سال ۵۸ رقمی معادل ۵۶۷ ریال بود اما هر چند که این رقم امروز نسبت به آن سال ۱۲ هزار و ۱۰۰ درصد افزایش داشته است، اما در مقایسه با رشد ۱۷ هزار درصدی تورم که در ۳۰ سال گذشته به وجود آمده است مشخص می‌شود که هنوز افزایش مژدی چهارهزار درصد عقب است." (ایلنا، ۱۱ اسفند ۸۷) بر پایه رقمی که اعلام شده است نشان می‌دهد که میزان دستمزد واقعی می‌بایست یکی از مشکلات موجود در رابطه خلاء میان سید هزینه زندگی و خط فقر بوده را که در شرایط اقتصادی حاکم بر جامعه در طی این سال‌ها هیچ‌گاه این خلاء پرنشده، پاسخ می‌داد. ولی برای "شورای عالی تعیین دستمزد، درب به همان پاشنه می‌گردد.

آنچه در عصر چهارشنبه ۲۱ اسفند ۸۷ در اطرافهای درسته به نام نماینده گان "شورای عالی کارمتشکل از نمایندگان گروه های کارگری، کارفرمایی و دولت" به انجام رسید، نشانه کمترین توجه به انبوه خواست ها و مطالبات کارگران و فریاد این کارگزار است که می‌گوید: "چه اهمیتی دارد که من چند سال دارم. دختر سه ساله ام اصلا رنگ لباس نو را ندیده، همسر مجبور است در یک اتاق ۱۲ متری با من بسازد، مکتبی می‌کند و ادامه می‌دهد: می‌دانید چند وقت است رنگ گوشت را ندیده ایم؟! اخبار گزارشات درون کشورموند این است که از یک سو؛ دولت درآمد حاصله از منابع سرشار ایران را یا چپاول کرده و در جیب سران همین حکومت سرازیر می‌کند و یا میلیاردها دلار از آن را خرج پروژه‌های خود و بخش خودمائی و خودشائی می‌سازد. این پروژه ها هیچ سودی برای مردمان محروم کشور ندارند و از دیگر سو؛ می‌بینیم که چطور زنان و مردان زحمتکش ایران باید روزها، هفته ها، ماهها و ای بسا یک یا دو سال همان حقوق حداقل خود را هم دریافت نکنند و نتوانند پاسخگوی پایداری ترین نیازهای خانوادهایشان باشند و هیچگاه گوشت و مرغ و میوه بر سر سفره هایشان راه نیابد. من پیشتر هم نوشته ام؛ تشکل، تجمع، اتحاد عمل های مودی ای پایدار، پروم و کارآمد، سازمانیابی تشکل های مستقل سراسری و اتحاد عمل وسیع جنبش های اجتماعی موجود در سطح جامعه، برانگیختن وسیع ترین همبستگی بین المللی در راستای پشتیبانی از مبارزات کارگران ایران، حلقه مقدم رودرویی با استبداد حاکم است. در این راه از هیچ اقدام جدی و موثر فروگذار ننماییم!

ما در طول ماه ها، هفته ها و روزهای گذشته با موج وسیع اعتراضات کارگران محروم میهنمان، بخاطر عدم پرداخت حقوقشان دست به اعتراضات گسترده ای زدند. بطوری که در سطح سایت ها و ویلاک های گوناگون داخل کشور این اعتراضات بشکل زیرشمارش شده است:

*اول بهمن، کارگران شرکت پارسیلون خرم‌آباد در اعتراض به پرداخت نشدن حقوق عقب افتاده خود تجمع کردند. کارگران بجان آمده که در وضعیت معیشتی سختی قرار دارند، با مسنولان در کارخانه درگیر شدند.

*شش بهمن ۸۷، کارگران محروم شهرداری اهواز در اعتراض به پرداخت نشدن ۶ ماه حقوق خود دست به یک تجمع اعتراضی زدند.

*هشت بهمن ۸۷، کارگران صنایع فلزی به دلیل پرداخت نشدن حقوقشان در مقابل دفتر احمدی‌نژاد تجمع اعتراضی برپا کردند. مأموران نیروی انتظامی از ترس، این حرکت اعتراضی کارگران را محاصره کردند.

*دهم بهمن ۸۷، در هفت‌تپه خوزستان، بیش از ۱۵۰۰ تن از کارگران پی بر نیشکر اعتصاب کردند. آنها خواستار پرداخت به موقع حقوق و پاداش سالانه‌شان شدند.

*دهم بهمن ۸۷، شاهد چند حرکت اعتراضی دیگر کارگری نیز بودیم. از جمله در پاکدشت کرج، کارگران سازمانیه در مقابل دادگستری این شهر تجمع اعتراضی برگزار کردند. آنها که از دزدی و غارت حقوقشان بجان آمده بودند، می‌گفتند: "دو سال است حقوقشان پرداخت نشده است."

*ایضا روز دهم بهمن ۸۷، کارگران کارخانه پریس سسندج برای بیان خشم و اعتراض خود به تهران رفتند و در مقابل دیوان عدالت اداری تجمع اعتراضی برگزار کردند.

*روز سیزده بهمن ۸۷، بیش از ۲۰۰ تن از کارگران کارخانه قند بردسیر همراه با خانواده‌های خود، در مقابل اداره کار و همچنین در مقابل دادگاه در این شهر تجمع اعتراضی برپا کردند. اعتراض آنان نیز پرداخت نشدن حقوق عقب افتاده‌شان بود.

*روز پانزده بهمن ۸۷، همزمان با حضور وزیرکار در همدان کارگران اخراجی شرکت سامیکو، در مقابل استانداری تجمع اعتراضی برپا کردند. اعتراض آنان همچنین بخاطر تاخیر در پرداخت حقوق خود بود.

*روز نوزدهم بهمن ۸۷، کارگران نساجی خامنه شبستر که در وضعیت معیشتی سختی قرار دارند در مقابل کارخانه تجمع کردند. اعتراض آنان به ۱۸ ماه پرداخت نشدن حقوق عقب افتاده‌شان بود. این کارگران محروم که تا بحال چندبار تجمع اعتراضی دست زدند یک هفته بعد هم در مقابل اداره کار در تبریز تجمع اعتراضی دیگری برگزار کردند.

*روز بیستم بهمن ۸۷، کارگران کارخانه‌های "فرخ" و "مه‌نخ" قزوین در مقابل استانداری تجمع اعتراضی کردند پس از گذشت بیش از ۷ ماه که از اخراج نزدیک به ۴۰۰ تن از کارگران می‌گذرد، هنوز هیچ‌گونه پرداخت بیمه‌ای به آنها صورت نگرفته است و حقوق عقب افتاده نیز پرداخت نشده است.

*ایضا روز بیستم بهمن ۸۷، کارگران کارخانه سرب و روی زنجان نیز تجمع اعتراضی برپا کردند. این کارگران محروم چند ماه است که حقوق دریافت نکرده‌اند.

*روز بیست دوم بهمن ۸۷، بیش از ۳۵۰۰ تن از کارگران لوله‌سازی اهواز یک راهپیمایی اعتراضی برگزار کردند. آنان خواستار امنیت شغلی و حقوق عقب‌افتاده خود بودند. کارگران بدون توجه به تهدیدهای مأموران، به خیابان ریختند.

*روز بیست چهارم بهمن ۸۷، کارگران صنایع چوب طالقانی در مقابل وزارت کار در خیابان آزادی تهران تجمع اعتراضی برگزار کردند. یکسال است که این کارگران هیچ‌گونه حقوقی دریافت نکرده‌اند.

*کانون نویسندگان ایران در پنجم اسفند ۸۷ با انتشار بیانیه ای علیه موج جدید سرکوب و اختناق در کشور اعتراض کرد. رد بخشی از بیان کانون آمده است: "... بر میزان احضارها و بازداشت‌ها افزوده شده است. در چند ماه اخیر تنی چند از اعضای کانون نویسندگان ایران- محمود دولت‌آبادی، فرزانه آقایی‌پور، مجید امین‌مید، ناصر زرافشان، فرخنده حاجی‌زاده و حسن صانعی- توسط نیروهای امنیتی بارها احضار شدند و ساعت‌ها مورد بازجویی قرار گرفتند. و هنوز زمان زیادی از صدور حکم سنگین زندان برای یوسف عزیزی بنی‌طرف نگذشته بود که محسن حکیمی یکی دیگر از اعضای کانون و از فعالان جنبش کارگری بازداشت و پس از تحمل حدود دو ماه زندان با وثیقه سنگین آزاد شد. در همین دوره برای پنج نفر از اعضای سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه، که هیچ جرمی جز دفاع از معیشت و حق تشکل خود نداشته‌اند، حکم زندان صادر شد. دانشجویان در دانشگاه‌های مختلف کشور مورد یورش و بازداشت قرار گرفتند. فشار بر اقلیت‌های مذهبی نیز نمونه‌ای بارز دیگری از تفتیش و سرکوب عقیده است که دامنه‌ای آن در ماه‌های اخیر افزایش یافت. در این میان بی‌بناهان و گم‌نامان معترض سخت‌تر کيفر شدند، که عالیه اقدام‌دوست نمونه‌ی مثال‌زدنی از این بی‌بناهان معترض است. و این‌ها، همه، تنها گوشه‌هایی از هجوم و سرکوب گسترده در چند ماه اخیر به شمار می‌آید..."

*پنجم اسفند ۸۷، کارکنان شرکت پردیسان در سمنان در مقابل استانداری در این شهر تجمع اعتراضی برگزار کردند و خواستار پرداخت ۲ ماه حقوق عقب افتاده خود شدند. مأموران نیروی انتظامی از ترس گسترش این حرکت اعتراضی به کنترل و محاصره تجمع کنندگان پرداختند.

*ایضا در همین روز (پنجم اسفند ۸۷) از طرف خبرگزاری ایلنا اعلام شد: تجمع کارگران چینی بهداشتی مینا وارد هفتمین روز خود شد... تعداد این کارگران به ۳۰۰ نفر می‌رسد و احساس می‌شود در صورت عدم توجه مسنولین، تبعات جبران ناپذیری خواهد داشت. در ادامه خبر آمده است: همچنین روز گذشته مدیریت کارخانه برای آرام نمودن کارگران در جمع آنان حضور پیدا کرد که نتیجه ای در پی نداشت و کارگران همچنان در تجمع به سر می‌برند.

*ششم اسفند ۸۷، کارگران نیروگاه سیکل ترکیبی شهر صنعتی رشت در اعتراض به پرداخت نشدن حقوقهای عقب افتاده تجمع کردند.

*در هفتم اسفند ۸۷ آمده است: بیش از ۲۰۰۰ نفر از کارگران لا ستیک سازی د ما در اعتراض به عدم پرداخت حقوق در دو ماهه گذشته دست به اعتصاب زدند

*هشتم اسفند ۸۷، رادیو برابری طی گفتگویی از اخراج گسترده کارگران و تعطیلی کارخانه ها در شهر صنعتی کاوه آمده است؛ شاپور احسانی راد از اعضای اتحادیه آزاد کارگران ایران در باره اخراج کارگران، وضعیت اسفبار کارگران مهاجر و خانواده های آنان و ... جمع آوری امضاء جهت افزایش دستمزد ها خبر می دهد.

*دهم اسفند ۸۷، اعتصاب نمادین کارگران ذوب آهن اصفهان آغاز شد؛ در ادامه خبر آمده است: کارگران ذوب آهن اصفهان در شرایطی امروز اعتصاب خود را آغاز کردند که از سونی بطور معمول اسامی کارگران هنگام دریافت غذا از رستورانهای کارخانه یادداشت میشود و از سوی

دیگر مامورین انتظامات کارخانه امروز دست به گشت زنی مرتب در قسمتها و کارگاههای مختلف کارخانه زدند

*یاضاً دهم اسفند ۸۷، کارگران کارخانه لاستیک دنا در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و مزایای چهارماهه خود در مقابل کارخانه اقدام به تجمع کردند. این کارگران در محل کار خود نیز دست به اعتصاب زده و از کارکردن خودداری کرده اند. صبح روز شنبه این حرکت اعتراضی به درگیری بین کارگران و کارگران در این کارخانه انجامید که در جریان آن، تعدادی از کارگران زخمی شدند.

*سایت جمهوری در تاریخ دهم اسفند ۸۷، مینویسد: گسترش فقر در سه سال گذشته خط فقر به ۸۰۰ هزار تومان می رسد.

*کارگران صنایع فلزی شماره ۲ رویهم رفته ۱۰ ماه است دستمزدی دریافت نکرده اند و اعتراضات تا کنونی این کارگران برای دریافت دستمزدهای معوقه شان علیرغم تجمعات مکرر آنان و وعده های مسئولین نه تنها محقق نشده، بلکه دادگاه یافت آباد حکم بازداشت شش نفر از این کارگران را نیز صادر کرده است.

*چهارده اسفند ۸۷، به گزارش ایلنا، دبیر اجرایی خانه کارگران استان قزوین از بیبازگشتن ۱۱۰ کارگر این استان در دو روز گذشته خبر داد.

*یاضاً در همین روز ایلنا خبر می دهد: دبیر اجرایی خانه کارگر استان مازندران از وضعیت بحرانی و سخت معیشتی کارگران کارخانه نساجی مازندران خبر داد. کارگران دو ماه حقوق معوقه طلب دارند.

*شانزدهم اسفند ۸۷، کارگران شهرداری شویسه واقع در بیست کیلومتری شهرسندج - مریوان، سه ماه است که حقوق و مزایای خود را دریافت نکرده اند. شهرداری روستای شویسه ۷ نفر کارگر دارد که از نظر امکانات بهداشتی هیچ گونه توجهی به سلامتی آنها داده نمی شود و در بدترین شرایط کاری و مالی بسر می برند.

*هفدهم اسفند ۸۷، به نوشته کانون صنفی معلمان ایران در تاریخ ۱۷ اسفند ۸۷ آمده است: رضا عیدی سنبل آبادی دبیر زبان انگلیسی منطقه ی ۱۹ آموزش و پرورش تهران به حکم سید حمید رضا حسینی رئیس شعبه ی ۱۰۵۹ مجتمع قضایی شهید بهشتی و تایید حکم، توسط آقای حمید محمدی رئیس شعبه ی ۱۹ تجدیدنظر به شلاق محکوم شد

*هیجدهم اسفند ۸۷، به گزارش خبرگزاری مهر آمده است: حدود ۱۰۰ نفر از کارگران شرکتهای کشت و صنعت استان خوزستان صبح امروز مقابل مجلس شورای اسلامی تجمع کردند. این افراد خواستار احقاق حقوق خود و پرداخت ما به التفاوت بیمه فصول گذشته خود هستند.

*یاضاً در هیجدهم اسفند ۸۷، به گزارش خبرگزاری کار ایران آمده است: کارگران نیشکر خوزستان در مقابل مجلس تجمع کردند تجمع کنندگان حدود ۲۰۰ نفر بودند به نمایندگی از سه هزار و ۵۰۰ کارگر این کارخانه در مقابل مجلس تجمع کرده بودند. آن ها با بیان اینکه به صورت فصلی کار می کنند، اظهار داشتند که سالانه حدود ۶-۷ ماه کار دارند و در باقی سال بدون حقوق و مزایای بیکار می شوند.

*نوزدهم اسفند ۸۷، کارگران صنایع شیمیایی ساری، بمدت ۱۰ ماه حقوق نگرفته اند این کارگران ۱۰ ماه حقوق خود را دریافت نکرده اند تنها امروز حقوق خردادماه خود را دریافت کرده اند.

*یاضاً در تاریخ نوزدهم اسفند ۸۷، تجمع اعتراضی کارگران شرکت آردل حدود ۱۵۰ نفر از کارگران شرکت آردل در اعتراض به چهار ماه حقوق معوقه و پرداخت نشدن عیدی و پاداش خود مقابل دفتر سهامدار اصلی واقع در ضلع شرقی مصلی تهران تجمع کردند.

*بیست اسفند ۸۷، مسمومیت شدید کارگران معدن آق دره تیکان تپه و اجتماع اعتراضی آن کارگران، دوازده تن از کارگران اخراجی معدن آق دره شهرستان تیکان تپه (تکاب) که در اثر استنشام بخار چپوه به شدت مسموم و از کار اخراج شده بودند به اداره کار این شهر شکایت کردند.

*بیست و یکم اسفند ۸۷، به گزارش ایلنا آمده است: صبح امروز جمعی از کارگران کارخانه پارس فوه به دنبال دریافت نکردن مطالبات خود مقابل کارخانه تجمع کردند. یکی از کارگران اظهار داشت: از مجموع ۵۰۰ کارگر این کارخانه ۱۰۰۰ کارگر ۳ ماه حقوق و عیدی و پاداش سال ۸۷ خود را دریافت نکرده اند.

و این سلسله اعتراضات همچنان ادامه داشته و دارد... تا فرارسیدن اول ماه ۱۳۸۸ راه درازی نیست، کارگران از همین امروز فریاد برمی آورند: به تصویب رسیدن دستمزد ۲۷۴/۵۰۰ تومانی تحمیل گرسنگی مطلق بر ما و خانواده هایمان است، با پیوستن به صف مبارزه برای افزایش دستمزدها از حق حیات انسانی خود به دفاع برخیزیم!

۲۲ اسفند ۸۷

رقابت انتخاباتی جناح های رژیم، و واکنش ولایت فقیه

*یکی از نشانه های این که دستگاه ولایتی در انتخابات پیش رو قصد دارد چگونه صحنه آرای کند و به کمک ماشین انتخاباتی اش کدام کارگر را از درون جعبه های رای بیرون بکشد، واکنشی است که نسبت به تبلیغات انتخاباتی نامزدها نشان می دهد....

روشنگری: هر رویکردی به مساله انتخابات ریاست جمهوری دهم در رژیم جمهوری اسلامی پیش از هر چیز به نقش و جایگاه ولایت فقیه مربوط و مرتبط است. زیرا خامنه ای و تشکیلات تحت فرمان او یعنی دستگاه ولایتی، صحنه گردان اصلی پشت پرده انتخابات رژیم جمهوری اسلامی هستند. به موازات نزدیکی به زمان انتخابات، فضای معینی برای ورود افراد مختلف وابسته به جناح ها و گروه بندی های حکومتی باز شده است. از آن جمله است، قطعیت یافتن حضور سید محمد خاتمی رییس جمهور دوره "اصلاحات" به عنوان نامزد انتخاباتی و میر حسین موسوی، رییس جمهور رژیم در دوره خمینی. احتمال نامزدی حسن روحانی از نزدیکان سیاست هاشمی رفسنجانی نیز طرح است. از آنجا که رسیدن به پست ریاست دولت محور اصلی رقابت انتخاباتی دسته بندی های درونی رژیم است، این روزها انتقاد از سیاست ها و برنامه های دولت احمدی نژاد و اثرات آن بر جامعه در میان نامزدها بالا گرفته است. یکی و البته فقط یکی از نشانه های این که دستگاه ولایتی در انتخابات پیش رو قصد دارد چگونه صحنه آرای کند و به کمک ماشین انتخاباتی اش کدام کارگر را از درون جعبه های رای بیرون بکشد، واکنشی است که نسبت به تبلیغات انتخاباتی نامزدها نشان می دهد. سخنان روز پنجشنبه خامنه ای در دیدار با رفسنجانی به عنوان رییس و اعضای مجلس خبرگان حای تردیدی نمی گذارد که او با صراحت از سیاست های دولت احمدی نژاد جانبداری می کند و منتقدین این سیاست ها را محکوم می داند.

خامنه ای در این اجلاس در واکنش به نقدهای جناحی از دولت احمدی نژاد و سیاست هایش گفته است: "برخی نیت های ناپاک و نگاه های منفی، محدودنگر و آلوده به ضعف می خواهند با تزریق ناامیدی، مردم و کشور را از کار و تلاش و پیشرفت بازدارند."

او درست مثل دولتی ها و خود احمدی نژاد از "دادن گزارش های کاملا نادرست و یا آمیخته با اطلاعات غلط به بعضی از افراد تاثیرگذار در جامعه" می نالد و آن را "از روش های ایجاد ناامیدی از آینده" می خواند و برای این که جای تردیدی باقی نگذارد که دارد از چه کسانی انتقاد می کند به یک فقره دعوی مشخص گروه بندی های رژیم که بعد از پرتاب ماهواره امید به فضا مشغول تقسیم ارث و تعیین سهم در مورد اقدام این زمینه شدند و خواستند این "پیشرفت علمی" را به قبایله عملکرد خودشان سنجاق کنند، اشاره کرد. خامنه ای با تاکید بر "برخی پیشرفت های فوق العاده کشور در عرصه های علمی" گفت: "البته این حرف درست است که آغاز برخی از این طرح ها در دهه های اخیر بوده است اما نباید فراموش کرد که برای به ثمر رسیدن کارهای بزرگ، برخی اراده ها کارآمدتر و بعضی همت ها نافعتر هستند."

و در واقع سهم اصلی را به کیسه دارو دسته کارگزار فطی اش احمدی نژاد و دولت او ریخت. او در همین زمینه به مساله "سانتریفوزها" و افزایش تعداد آنها هم اشاره کرد و گفت: "امروز هزاران سانتریفوز ساخت دانشمندان جوان کشور در حال حرکت و بهره دهی است و این واقعیت نشان می دهد قطار پیشرفت کشور به سرعت در حال حرکت است اگر چه برخی مسافران آن، این حرکت را احساس نمی کنند."

آیا این حمایت تبلیغاتی آشکار خامنه ای از دولت احمدی نژاد در شرایطی که جنگ جناح های رژیم به موازات نزدیکی به زمان انتخابات ریاست جمهوری داغ می شود، مقدمه بیرون کشیدن او از صندوق های انتخاباتی ریاست جمهوری دهم است یا فقط نتیجه وحشت خامنه ای از این که فضای انتقاد کلیت رژیم را تخریب کند؟ و سیاهی چهره نظام سرکوب و اعدام و شکنجه را بیشتر در معرض دید عموم بگذارد؟ و در صورت اخیر آیا مطلوب وی و ماشین رای سازی و رئیس جمهور گزینی دستگاه ولایتی، فضای انتخاباتی سرد را بر فضای مشحون از مشاجره "بال های نظام" ترجیح می دهد؟

هر کدام باشد حالا دیگر برای همه آنهايي که زمانی به توهم عدالت خواهی و رسیدگی به امور معیشتی شان به احمدی نژاد رای داده بودند، روشن شده است که میان دولت او و دولت های پیشین و همین حالا میان او و نامزدهای انتخاباتی رقیبش هیچ اختلاف جدی اصولی در زمینه تحمیل ریاضت کشی و فقر به اکثریت مردم، تورم و گرانی، رها سازی قیمت ها، و خصوصی سازی وجود ندارد. و آنها همگی واریات های مختلف یک صدا هستند از این انتخابات نه آبی برای مردم گرم می شود و نه دردی از دردهای آنها درمان می شود.

23 اسفند 1387

پرده ای دیگر از چشم بندی های "سربازان گمنام امام زمان"

محمد رضا شالگونی

" هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما " - حافظ

روایی جلوه می‌کند. در جمهوری اسلامی کافی است کسی مثلاً زندگی نامه رسمی خمینی یا خامنه ای را زیر سؤال ببرد یا حتی اشاره‌ای به جنایات شیخ فضل الله نوری در سرکوب آزادی خواهان جنبش مشروطیت بکند ، تا به طور کاملاً رسمی و قانونی ، به اتهام توهین به مراجع ، به شلاق و حبس طولانی محکوم شود. چنین حکومتی نه می تواند از تاریخ پردازی در باره بزرگ ترین و با نفوذ ترین جریان مارکسیستی یکی از حساس ترین دوره های تاریخ معاصر ایران ، یعنی دهه ۵۷ - ۱۳۴۷ اجتناب کند و نه می تواند به روایت ساواک شاهنشاهی در باره آن اکتفا نماید. درز گیری تاریخ یکی از مهمترین وظایفی است که هر دیکتاتوری ایدئولوژیک در برابر خود قرار می دهد. بنابراین جمهوری اسلامی ، نمی تواند به خلاف تبلیغاتی ، مخصوصاً در حوزه تاریخ معاصر ایران تن در بدهد.

اما برسر تاریخ پردازی دلخواه جمهوری اسلامی در باره چریک های فدایی خلق فعلاً مانعی وجود دارد که باید از میان برداشته شود. هر نظری که درباره "مشی مسلحانه" دهه پیش از انقلاب داشته باشیم ، به این حقیقت باید توجه کنیم که چریک های فدایی خلق و سایر گروه های مارکسیست هم سو با آن ، عموماً جمع انسان های جان برکفی بودند که بی آن که چشمی به مقام و قدرت یا حتی پیروزی سریع داشته باشند ، علیه دیکتاتوری خفه کننده شاهنشاهی برخاسته بودند و همه می دانستند که عمر چریک قاعدتاً نمی تواند طولانی باشد. چیزی که آنها را به مبارزه می‌کشاند، پیش از هر چیز نفرت از دیکتاتوری و امپریالیسم بود و سرسپردگی به عدالت خواهی و برابری طلبی. و با همین هویت بود که آنها در میان لایه های مترقی مردم شناخته شدند و ارج یافتند. بعلاوه بخش بزرگی از کسانی که خاطره جانفشانی آنها را به یاد دارند، هنوز زنده‌اند و صرف نظر از عقیده امروزی شان در باره شیوه مبارزه آنها، هم چنان یاد آنها را عزیز می‌دارند. به نظر من، مجاهدین خلق آن سال‌ها نیز، علی رغم این که هنوز نتوانسته بودند خود را از جنگ بعضی تعصبات مذهبی برهانند، در ذهنیت همان لایه‌های مترقی در همان رده قرار می‌گرفتند. برای از بین بردن این حقیقت است که دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی ناگزیر شده به اسناد ساواک شاهنشاهی متوسل شود. آنها می‌کشند اولاً بازجویی ها و گزارشات ساواک شاهنشاهی را به عنوان اسناد تاریخی معتبر جا بزنند؛ ثانیاً به کمک آنها نام و خاطره پرخرمت چریک های فدایی خلق و البته همه مبارزان کمونیست کشور ما علیه دیکتاتوری شاهنشاهی را در ذهن مردم خراب کنند و بالاخره، ثالثاً هر نوع اندیشه براندازی انقلابی و حتی تشکیلات انقلابی مخفی را بی اعتبار و بی حاصل نشان بدهند.

دو کلمه در باره اسناد ساواک و صاحبان کنونی آنها

نویسنده یا نویسندگان کتاب پیش بیی می‌کرده‌اند که اعتراض به اعتبار اسناد ساواک نخستین چالشی است که با آن روبرو خواهند شد. بنابراین دفاع از اعتبار این اسناد را نخستین وظیفه خود قرار داده‌اند (نگاه کنید به پیشگفتار کتاب ، ص ۲۱ - ۲۰). و چکیده دفاعیه شان این است که هر چند مراحل اولیه هر بازجویی ممکن است گمراه کننده باشد ، ولی بازجویی‌های تکمیلی و تفصیلی بعدی "حاوی اطلاعات دقیق و قابل اعتنایی است ... روحیات بازجویی شونده و با دیگر افراد گروه و همچنین مناسبات بین آنها نیز در آنها بازتاب می یابد که به لحاظ روان شناختی بسیار حائز اهمیت است".

در باره این دفاعیه چه می‌شود گفت؟ هر نظری در باره نتیجه کار شکنجه گران، قبل از هر چیز باید یک نظر اخلاقی و انسانی باشد و گرنه ضرورتاً یک نظر شیرانه است. زیرا بی طرفی در باره شکنجه، با هر توجیهی که باشد، خواه تا خواه همدستی با شکنجه گران است. اما "سربازان گمنام امام زمان" نمی‌توانند در باره کار اسلاف خودشان موضعی اخلاقی بگیرند و آن را محکوم کنند، زیرا چنین موضعی به طور گریزناپذیر به معنای محکومیت کار و کارکرد خودشان هم خواهد بود. تصادفی نیست که در تمام کتاب از توحش شکنجه گران ساواک و حتی از شکنجه تقریباً، سخنی به میان نمی آید. بعلاوه آنها می دانند که هر سخنی در باره شکنجه، لاقلاً تا حدی، اولاً اعتبار اطلاعات موجود در اسناد ساواک را زیر سؤال خواهد برد؛ ثانیاً مقاومت و نیز حال و روز انسان های زیر شکنجه را در ذهن خواننده تداعی خواهد کرد. و این هر دو دقیقاً چیزهایی هستند که نویسندگان کتاب می خواهند از ذهن خواننده پاک کنند تا بتوانند به هدف های تبلیغاتی شان دست یابند. در عوض آنها وانمود می کنند که می خواهند در باره ارزش اطلاعاتی اسناد بازجویی ها ، نظر به اصطلاح "کارشناسی" و ارزیابی تحلیلی ارائه بدهند. و با این نظر "کارشناسی" است که مخصوصاً تأکید دارند که اسناد بازجویی ها "به لحاظ روان شناختی بسیار حائز اهمیت است". لازم نیست آدم تجربه ای

چهره تاریخی چریک فدایی خلق در شرایطی در حافظه لایه‌های مترقی مردم ایران به عنوان یکی از نمادهای ایستادگی در مقابل استبداد و نابرابری ثبت شده، که اولاً مردم با تمام وجود از بیداد و خفقان رژیم شاهنشاهی رنج می‌بردند؛ ثانیاً هر مقاومت مردمی را در برابر آن می‌ستودند و ثالثاً از زنان و مردانی که نام "فدایی خلق" بر خود نهاده بودند، جز فدکاری بی ریا و سر سپردگی به انبوه لگدمال شدگان چیزی نمی‌دیدند. آنهایی که اکنون این نام نیک در حافظه مردم را خطری برای خود می‌بینند و آن را "اسطوره سازی دروغین و بیهوده" می‌نامند، قبل از هر چیز از دیدن چهره خود در آئینه افکار عمومی وحشت دارند و می‌کشند نسل جوان مبارزان آزادی و برابری را از شناختن نسب نامه شان محروم سازند.

کتابی که دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی تحت عنوان "چریک های فدایی خلق، از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" منتشر کرده، به یک لحاظ، کار تبلیغاتی عجیب و سؤال برانگیزی است. زیرا این کتاب حجیم عملاً چیزی نیست جز معرفی چریک های فدایی خلق به روایت بازجویی ها و گزارشات ساواک شاهنشاهی. ظاهراً نویسنده یا نویسندگان کتاب چنان در لایلهای پرونده‌های ساواک فرو رفته‌اند که خود عملاً به راوی امانت دار ساواک تبدیل شده‌اند. گاهی به نظر می رسد آنها حتی برای نوشتن این کتاب جز پرونده‌های ساواک چیزی نخوانده‌اند و از دنیای فکری و اجتماعی مارکسیست های ایرانی دهه‌های چهل و پنجاه چیزی نمی‌دانند. مثلاً به این تکه نگاه کنید:

"در اوایل دهه ۱۹۶۰ میلادی ، اختلافات چین و شوروی از پرده بیرون افتاد. این اختلافات ظاهراً وجهی ایدئولوژیک داشت. مانو ، استالین ، رهبر وقت حزب کمونیست شوروی را تجدید نظر طلب می خواند و متقابلاً خود نیز متهم می شد که ناسیونالیزم چینی را به لباس مارکسیستی در آورده و از این طریق اصول عام مارکسیسم - لنینیسم را مورد حمله قرار داده است." (ص ۵۸) این جملات آدم را به یاد حکایت آن مردی می اندازد که گفته بود " حسن و حسین دختران معاویه بودند که آنها را در مدینه گرگ خورد ". کسی که فقط از درشت ترین تیتراهای تاریخ قرن بیستم خبر داشته باشد می داند که استالین سال ها پیش از آن که اختلافات چین و شوروی علنی بشود ، (در سال ۱۹۵۳) مرده بود و مانو با استالین دعوا نداشت ؛ بلکه (لااقل در سطح بحث های ایدئولوژیک) به استالین زدایی در شوروی دوره خروشچف معترض بود و آن را یکی از مظاهر تجدید نظر طلبی رهبران شوروی می نامید.

بنابراین خواننده کتاب با این سوال ناگزیر روبرو می شود که این تکیه یک جانبه بر منابع ساواک برای چیست؟ آیا حکومت امام زمان با انبوه تاریخ نویسان و تاریخ پردازانش که از برکت پول نفت، شمارشان هم دانماً در حال افزایش است، جز منابع ساواک چیزی برای گفتن در باره چریک های فدایی خلق ندارد؟ چنین چیزی بسیار بعید می نماید. به نظر من ، این کتاب نقش "آتش تهیه" را به عهده دارد که مواضع دشمن را می کوبد تا بعداً تاریخ پردازان جیره خور با خیال راحت وارد عمل شوند. تصادفی نیست که پیشگفتار کتاب (در ص ۲۳) می گوید: "امید است این اثر که قطعاً آخرین روایت خواهد بود، با توضیحات دیگرانی که خود در گوشه‌ای از این جریان نقش ایفا نموده‌اند، تکمیل گردد."

فراموش نباید کرد که تاریخ نویسی (و نه فقط تاریخ نویسی سیاسی) همه جا و حتی در دموکراسی های لیبرالی، یکی از مهم ترین و ایدئولوژیکترین محورهای پیکارهای سیاسی است. منتهی در دموکراسی‌های لیبرالی، در مقابل بوق و کرنای دستگاه های ایدئولوژیک حاکم ، لاقلاً امکان تاریخ نویسی الگرناتیو هم وجود دارد. مثلاً کسی که در امریکا مجال و توان جستجوی حقیقت را داشته باشد ، آزادانه می تواند به کتابی مانند "تاریخ مردم ایالات متحده"

(نوشته هارود زین) مراجعه کند تا دریابد پشت صحنه پیکار تعطیل ناپذیر طبقه حاکم امریکا برای "دموکراسی گستری" چه خبری بوده است. اما در کشوری مانند ترکیه اگر کسی جرأت کند مثلاً به قتل عام ارمنی ها توسط "ترکان جوان" اشاره بکند، مجبورش می‌کنند جلای وطن کند، حتی اگر تنها برنده جایزه نوبل کشور در ادبیات باشد. و ما در ایران گرفتار حکومتی هستیم که در مقایسه با آن، حتی کمالیسم ترکیه چشم اندازی

از بازجویی و شکنجه داشته باشد تا بداند که روان شناسی انسان زیر شکنجه نمی تواند قابل اتکا باشد. عموماً هر انسان زیر فشار و سرکوب نقابی به چهره دارد که به دقت می کوشد خویشتن خویش را پشت آن پنهان کند. حتی انسان هایی که در زیر شکنجه می شکنند ، معمولاً خویشتن خویش را بروز نمی دهند ، بلکه فقط نقاب شان را عوض می کنند. بعد از مرحله ای آنها ممکن است خویشتن خویش را حتی از خود نیز بپوشانند و یا برای همیشه آن را گم بکنند، اما آن را بروز نمی دهند؛ یا دقیقاً چون انسان هایی دردم شکسته اند ، جرأت نمی کنند آن را بروز بدهند. شکنجه گران و همچنین ارباب (یا اربابان) آنها نیز می دانند که حتی شکسته ترین انسان ها انسان هایی نقابدار هستند و مکنونات شان را بروز نمی دهند. اما ناگزیرند آنها را با همان نقاب شان ببینند و گرنه نمی توانند آرامش پیدا کنند. در دنیای سرکوب شده، سرکوب گران نیز نقاب به چهره دارند، نقابی که پشت آن نگرانی و ناتوانی شان را پنهان می کنند. در غالب موارد (ولی البته نه همیشه، و روی این "نه همیشه" تأکید دارم) با شکنجه می توان اطلاعات مشخصی را از فرد زیر شکنجه بیرون کشید ، ولی هرگز نمی توان به دنیای درونی او راه یافت. زیرا با افزایش شکنجه، دنیای نه توی روان شناسی قربانی شکنجه پر پیچتر و تو- در- توتر می شود. اگر جز این بود ، کشورهایی که مبارزات مردم توانسته است شکنجه را در آنها از حالت رویتن خارج سازد و (لااقل در سطح رسمی به عنوان جنایت معرفی کند) می بایست از نظر اطلاعاتی آسیب پذیرتر از کشورهایی بودند که شکنجه در آنها یک قاعده است. اما می دانیم که چنین نیست. شکنجه فقط به لحاظ اخلاقی محکوم نیست ، به لحاظ عملی نیز ناکارآمد است.

اما مسأله مهم تر نه ارزش اطلاعات موجود در اسناد ساواک ، بلکه استفاده گزینشی از این اسناد است. در حال حاضر ، اطلاعات موجود در این اسناد فقط و فقط برای دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی قابل استفاده است. یعنی کلید آنها در دست "سریازان گمنام امام زمان" است و آنها هستند که تصمیم می گیرند چه چیزی را منتشر یا مخفی کنند یا حتی چه چیزی را از بین ببرند یا به اسناد موجود بیفزایند. و تا جمهوری اسلامی با برجاست امیدی به نجات این اسناد از دست این کلید داران بهشت وجود ندارد. تصادفی نیست که آنها از میان انبوه عظیم اوراق بازجویی های ساواک چیزهایی را منتشر می کنند و طوری منتشر می کنند که به کارشان آید. حقیقت تاریخی از نظر اینها تا حدی اعتبار دارد که "مصلحت نظام" را به مخاطره نیندازد ، بلکه حتماً تقویت کند. با این معیار ، طبیعی است که آنها به خود حق می دهند که همه اسناد تاریخی ، واز جمله اسناد ساواک را دستکاری کنند. فراموش نکرده ایم که آنها به اسناد "لایه جاسوسی" چه کردند ؛ یا با انبوه مدارک و شاهدان رسته پایان ناپذیر قتل های زنجیره ای و غیر زنجیره ای چه کردند. پرونده های ساواک نیز همیشه در دست آنها نشان دهنده ضعف ، فساد و بیرحمی علاج ناپذیر کمونیست ها ، مجاهدین ، ملی گراها ، لیبرال ها و حتی مسلمانان غیر مقلد "آقا" خواهد بود و گواه رشادت ، مظلومیت و شهادت طلبی پیروان "روحانیت مبارز" این "نظام" تا بوده چنین بوده و تا هست چنین خواهد بود. حقیقت این است که "مصلحت نظام" معیار بسیار کشداری است. اگر بنا به "مصلحت نظام" می شود (به قول خمینی) حتی نماز و روزه را موقتاً تعطیل کرد ، چرا نشود حقیقت های زمینی را برای همیشه نادیده گرفت. دستکاری در اسناد ساواک که چیزی نیست ، می شود حتی قانون اساسی خود جمهوری اسلامی را در صورتی که " جریان آن مخالف مصالح اسلام " باشد ، تعطیل یا به طور کامل وارونه کرد. مثلاً اصل سی و هشتم این قانون می گوید: " هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است ، اجبار شخص به شهادت ، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می شود." اما همه می دانیم که شکنجه در زندان های سیاسی جمهوری اسلامی در تمام دوره موجودیت این رژیم یک قاعده جا افتاده بوده است؟ تردیدی نمی توان داشت که عمل جمهوری اسلامی درست وارونه اصل یاد شده قانون اساسی خود آن است. ولی با معیار طلایی "مصلحت نظام" این تناقض نیز قابل حل است: اصل سی و هشتم قانون اساسی هنگامی نوشته شد که هنوز فضای انقلاب داغ بود و "مصلحت" ایجاب می کرد که به مردم تضمین داده شود که برخلاف رژیم شاهنشاهی ، در حکومت امام زمان از شکنجه خبری نخواهد بود ؛ اما وقتی خر ولایت از پل گذشت و مخصوصاً مردم متوجه شدند که چه کلاه کشادی سرشان رفته ، شرایط عوض شده بود ، و این بار "مصلحت نظام" ایجاب می کرد که چنان شکنجه و کشتاری راه بیندازند که (به قول منتظری در نامه معروف اش به خمینی) " روی ساواک شاه را سفید" کنند. از نظر جمهوری اسلامی هیچ قانون

مدون و حتی فراتر از آن ، هیچ آیه و حدیثی که راهنمای مردم به تشخیص "مصلحت نظام" باشد ، وجود ندارد. "مصلحت نظام" هر آن چیزی است که در نهایت یک نفر ، یعنی "ولی فقیه" تشخیص می دهد و وقتی او تصمیم اش را گرفت ، "مصلحت نظام" می شود عین. "مصلحت اسلام". مثلاً در تابستان ۱۳۶۷ "ولی فقیه" تصمیم گرفت که در عرض چند هفته چند هزار زندانی سیاسی را قتل عام کند. اینها همه قبلاً با حکم قطعی محکوم به حبس شده بودند و سال ها در زندان بودند و بنابراین نمی توانستند اقدامی علیه رژیم انجام بدهند ؛ بعلاوه مصاحبه های بسیار کوتاهی که سرنوشت اینها را رقم میزد ، غالباً در باره اعتقادات اینها بود و معمولاً به پرونده سیاسی فردی آنها ربطی نداشت. چرا آنها را کشتند؟ از رهبران رژیم تاکنون کسی جوابی نداده است ، اما از حرفی که یک بار خمینی در باره اعدام شدگان به دست جمهوری اسلامی زده ، می شود جواب آنها را حدس زد. او گفت " جمهوری اسلامی حتی یک انسان نکشته است ، آنهایی که کشته شدند همه سبغ بودند". معنی این حرف بسیار روشن است: کسی که مخالف جمهوری اسلامی باشد ، یعنی "ولی فقیه" تشخیص بدهد که او مخالف جمهوری اسلامی است یا "مصلحت نظام" ایجاب کند که او این کاره است ، خود به خود از جرگه بشریت خارج میشود و به رده جانوران درنده سقوط می کند ، حتی اگر دندانی برای دریدن نداشته باشد! وظیفه "سربازان گمنام امام زمان" که نویسندگان کتاب مورد بحث ما هستند ، این است که از رعایای ولی فقیه بخواهند که "مصلحت نظام" را عین "مصلحت" خودشان بدانند. این "مصلحت" در کشور استبداد زده ما تاریخی طولانی دارد. قرن ها پیش سعدی در باره آن گفته است: "خلاف رأی سلطان رأی جستن/ به خون خویش باشد دست شستن. اگر خود روز را گوید شب است این/ ببیاید گفتن اینک ماه و پروین".

انسان گرفتار در دست شکنجه گران معمولاً چه می کند؟

یکی از چشم گیرترین محورهای مورد تأکید نویسندگان کتاب "چریک های فدایی خلق ..." که قاعدتاً نظر هر خواننده ای را به خود جلب می کند، این است که (به قول خودشان) "اسطوره سازی های دروغین و بیهوده را که اتفاقاً بیماری رایجی نیز هست" بشکنند. به عبارت دیگر ، کتاب می کوشد به نیک است اسناد ساواک ، چهره چریک فدایی خلق را به عنوان یکی از شاخص ترین سمبل های ایستادگی و فداکاری در مقابل دیکتاتوری شاهنشاهی (که خود به طور ضمنی می پذیرد که در میان مردم سمبل بسیار جا افتاده ای هم هست) بی اعتبار سازد.

به نظر من هم ، تاریخ نویسی علمی باید از اسطوره سازی بپرهیزد ، اما بازشناختن اسطوره های مردمی و توضیح منشأ و دلیل شکل گیری آنها خود یکی از وظایف هر تاریخ نویسی علمی است. مردم ممکن است در شناخت افراد و جریان ها اشتباه کنند ، اما بی دلیل قهرمان نمی سازند و هر کسی را بی دلیل نمی ستایند. اسطوره های مردمی تحت شرایط خاصی شکل می گیرند. قهرمانان مردمی بیان آرزوهای مردم و نماد کمال طلبی آنها هستند. چهره تاریخی چریک فدایی خلق در شرایطی در حافظه لایه های مترقی مردم ایران به عنوان یکی از نمادهای ایستادگی در مقابل استبداد و نابرابری ثبت شده، که اولاً مردم با تمام وجود از بیداد و خفقان رژیم شاهنشاهی رنج می بردند؛ ثانیاً مردم با مقاومت مردمی را در برابر آن می ستودند و ثالثاً از زنان و مردانی که نام "فدایی خلق" بر خود نهاده بودند، جز فداکاری بی ریا و سر سپردگی به انبوه لگدمال شدگان چیزی نمی دیدند. آنهایی که اکنون این نام نیک در حافظه مردم را خطری برای خود می بینند و آن را "اسطوره سازی دروغین و بیهوده" می نامند ، قبل از هر چیز از دیدن چهره خود در آینه افکار عمومی وحشت دارند و می کوشند نسل جوان مبارزان آزادی و برابری را از شناختن نسب نامه شان محروم سازند.

اما ببینیم منظور نویسندگان کتاب از "اسطوره سازی دروغین" چیست؟ نخست آنها تصویری خیالی از مقاومت (که باب طبع انقلابی گری سائنی ماتنال هم می تواند باشد) می پردازند ، تا با شکستن آن نشان بدهند که چریک های فدایی خلق همه به محض دستگیری ، یک دیگر را لو می دادند. مقدمه چینی آنها (در پیشگفتار کتاب ، ص ۲۱) چنین است: "باید برای این پرسش ، پاسخی شایسته بیابیم که چرا پس از هر دستگیری ، خانه های امن به سرعت تخلیه می شدند و یا ضربه ای دیگر به گروه وارد می گردید؟" منظور حضرات این است که اگر چریک ها در بازجویی مقاومت می کردند ، خانه های امن بعد از هر دستگیری تخلیه یا کشف نمی شدند. در این جا آنها عمداً تصویری از مقاومت القاء می کنند که ربطی به زندگی واقعی ندارد. برای روشن شدن مسأله باید تصویری واقعی از رفتار انسان مبارز گرفتار در دست شکنجه گران داشته باشیم.

مهمترین مسأله هر مبارز گرفتار در زیر شکنجه این است که هیچ اطلاعاتی به بازجو ندهد و در عین حال تا می تواند از شکنجه بگریزد یا لابل از شدت و تمرکز آن بکاهد. این کار صرفاً با سکوت در مقابل سوالات بازجو پیش نمی رود، بلکه او ناگزیر است برای متقاعد یا خسته کردن بازجو، جواب های انحرافی زیادی را سرهم کند. بازجویی جایی برای بیان مواضع سیاسی نیست. فرد زیر بازجویی نه تنها می کوشد اطلاعاتی به بازجو ندهد، بلکه غالباً سعی می کند هویت سیاسی و اعتقادات خود را نیز پنهان کند. و برای این منظور گاهی مجبور می شود خود را حتی طرفدار رژیم جا بزند. اما بازجویی غالباً از صفر شروع نمی شود و بازجو اطلاعاتی از فرد زیر بازجویی دارد که با تکیه بر آنها می خواهد اطلاعات بیشتری به دست بیاورد. اطلاعات موجود در دست بازجو، در کنار شکنجه، اهرم دیگری است برای فشار بر فرد زیر بازجویی و هر چه میزان این اطلاعات بیشتر باشد، کور کردن جریان بازجویی برای فرد دشوارتر می گردد. زیرا بازجویی روی سوالات مشخص تری کانونی می شود و بنابراین شدت و تمرکز شکنجه افزایش می یابد. مشکل اصلی فرد مقاوم سوالات کلی بازجو نیست، بلکه سوالات مشخص اوست، زیرا طرفه رفتن از پاسخ به دومی ها بسیار دشوارتر از اولی هاست. سرهم بندی کردن جواب های انحرافی نیز در مقابل سوالات مشخص بسیار دشوارتر است.

در بازجویی افراد مرتبط با مبارزه مسلحانه فضای بازجویی و شکنجه آشکارا خشن تر است. حتی در مواردی که بازجو اطلاعات مشخصی در باره فرد زیر بازجویی ندارد، از او اطلاعات مشخصی می خواهد، زیرا فرض بر این گذاشته می شود که او قراری با رفقای خود دارد و در خانه امنی زندگی می کند. و از آنجا که قرارهای اعضای تیم های مسلح کوتاه مدت هستند، هر فرد مرتبط با مبارزه مسلحانه، از همان ساعات و حتی لحظات اول بازجویی با دو سوال مشخص. زمان دار روبرو می شود و بازجو با استفاده از هر شکنجه ممکن می کوشد در همان ۲۴ یا ۴۸ ساعت اول، قرار و آدرس خانه امن را از او بیرون بکشد. و تلاش اصلی مبارز زیر بازجویی سوزاندن این اطلاعات حیاتی است، زیرا از این طریق است که او می تواند رفقای خود را از خطر آبی نجات بدهد. مقاومت در زیر شکنجه بی امان متمرکز روی یک یا دو سوال در چند روز اول بازجویی واقعاً طاقت فرساست، بنابراین فرد زیر بازجویی غالباً تلاش می کند با سرهم کردن قرارهای من در آوردی، تداوم و تمرکز شکنجه را بشکند.

با توجه به نکات ساده ای که یادآوری کردم، ناگزیر به چند نتیجه می رسیم:

۱ - اوراق بازجویی بسیاری از افراد دستگیر شده در یک نظام دیکتاتوری می تواند حاوی بخش های غلط اندازی باشد که ظاهراً نشان دهنده ضعف یا سازشکاری فرد زیر بازجویی است. در این بخش ها خواهید دید که فرد زیر بازجویی آدرس خانه ای، تاریخ قراری یا اسم و مشخصات رفیقی را به بازجو می دهد یا حتی با لحن تأنید آمیزی از رهبر یا رهبران رژیم سخن می گوید. این بخش ها ممکن است تصویر کاملاً واژگونه ای از فرد زیر بازجویی به دست بدهند. برای به دست آوردن تصویر درستی از بازجویی فرد مورد نظر، باید به همه اوراق بازجویی او دست یافت. با دست یابی به همه اوراق بازجویی ممکن است دریابید که هیچ یک از آن اطلاعات در آن تاریخ معین هیچ ارزشی نداشته اند، یا هویت سیاسی او در آغاز برای بازجو ناشناخته بوده و او برای گریز از دست دشمن حتی خود را طرفدار رژیم جا زده اما بعداً با معلوم شدن هویت سیاسی واقعی اش، مقاومت تحسین انگیزی انجام داده است. مثلاً نویسندگان کتاب مورد بحث ما، ظاهراً برای خراب کردن نام عباس سورکی (که انصافاً یکی از درخشان ترین چهره های مقاومت در زندان های رژیم ستم شاهی بود) تکه ای از سیاسی گزاری او از "تیمسار معظم ریاست سازمان امنیت" را (در ص ۶۴) آورده اند، که گویا سورکی هنگام آزادی از زندان در یکی از دستگیری های قبلی اش در سال ۱۳۳۹ نوشته است! تردیدی نباید کرد که عباس سورکی آن نامه سیاس را برای پوشاندن هویت واقعی اش و ادامه مبارزه فداکارانه ای که می شناسیم، نوشته بوده. عباسی را که من می شناختم (و خیلی های دیگر که می توانند شهادت بدهند) یک پارچه آتش بود و کنار آمدن با دشمن برایش ناممکن و (حتی فکر می کنم) تصور ناپذیر بود.

۲ - در اوراق بازجویی ها هر اطلاعات داده شده توسط فرد زیر بازجویی، ضرورتاً به معنای اطلاعات تازه برای بازجو، در تاریخ نوشته شدن ورقه مربوطه نیست. ممکن است فرد زیر بازجویی صرفاً دارد اطلاعاتی را تأیید می کند که می داند قبلاً (از طریق اعترافات دیگران یا اسناد کشف شده توسط رژیم) به دست بازجو افتاده است و انکار آنها را بی

فایده می داند. برای پی بردن به واقعیت ماجرا، باید به کل اوراق بازجویی و حتی گاهی به اوراق بازجویی سایر افراد هم پرونده دست یافت و تاریخ نوشته شدن هر ورقه بازجویی را به دقت مورد توجه قرار داد. در اوراق آخرین جلسات بازجویی هر فردی ممکن است با کرمی روابط افراد مختلف، فهرستی از نام ها، "تک نویسی" ها در باره افراد مختلف، یا تاریخچه شکل گیری گروه روبرو بشویم؛ ولی از هیچ یک از اینها نمی شود نتیجه گرفت که فرد مورد نظر در تاریخ نوشتن این اوراق داشته اطلاعات تازه یا با ارزشی به بازجو می داده است. فقط با دسترسی به کل اوراق بازجویی هر فرد و مقایسه آنها با بازجویی های افراد هم پرونده او می توان به تصور درستی از بازجویی او دست یافت.

۳ - قرارها، آدرس ها یا اسامی نوشته شده در اوراق بازجویی (به ویژه در پرونده افراد مرتبط با گروه های مسلح) را ضرورتاً نباید اطلاعات واقعی به حساب آورد. ممکن است آنها جواب های انحرافی باشند که فرد زیر شکنجه برای سوزاندن تاریخ قرارها و اطلاعات واقعی اش به بازجو داده است.

۴ - اعضای گروه های درگیر در مبارزه مسلحانه معمولاً می توانستند بعد از سوزاندن زمان معینی، آدرس خانه تیمی را بگویند، زیرا فرض بر این بود که اعضای تیم در فاصله زمانی مقرر حتماً خانه مزبور را تخلیه خواهند کرد. بنابراین توجه به تاریخ یا آدرس قرار داده شده در اوراق بازجویی اهمیت بسیار زیادی دارد.

۵ - نظر منفی یا انتقادی بیان شده در اوراق بازجویی در باره افراد مختلف، ضرورتاً نظر واقعی فرد زیر بازجویی در باره آن افراد نیست، بلکه ممکن است برای منحرف کردن ذهن بازجو و پنهان کردن اهمیت واقعی فرد مورد نظر بیان شده باشد.

۶ - نباید انتظار داشت که اوراق بازجویی یا گزارشات بازجویان به مقامات بالا، فضای بازجویی و شکنجه را منعکس کنند. شکنجه گران معمولاً سند کتبی از کارهای خود به جا نمی گذارند. مثلاً نمونه جالب در همین کتاب "چریک های فدایی خلق..." یکی از اوراق بازجویی علی اکبر صفائی فراهانی است که عکس آن را نیز در آخر کتاب آورده اند. در اول صفحه سؤالی که از او می شود چنین است: "آقای علی اکبر صفائی فراهانی لطفاً آخرین وضعیت دوستان خود در کوهستان (جنگل) و قرار الحاق بعدی به آنها و هر گونه اطلاعات دیگری که در مورد مسیر این افراد دارید با ترسیم کروکی و مشخص کردن مسیر مرقوم فرمائید." آیا فضای بازجویی از فرمانده عملیات سیاهکل این قدر مؤدبانه بوده است؟!

نمونه هایی از تاریخ نویسی رسوای "سرپازان گمنام امام زمان"

سند سازی دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی برای خراب کردن چهره چریک های فدایی خلق چنان رذیلانه و در عین حال ناشیانه است که پرداختن به تک تک موارد آن، یقیناً خواننده این یادداشت را فرسوده خواهد کرد. من در اینجا فقط به چند نمونه اشاره می کنم. الف - تلاش برای بی اهمیت نشان دادن جنبش فدایی. یکی از چشم گیر ترین تلاش های نویسندگان کتاب این است که جنبش فدایی را یک جریان سیاسی بی اهمیت و بی ریشه در جامعه ایران نشان بدهند که در مبارزه با دیکتاتوری شاهنشاهی اصلاً به حساب نمی آید. فقط به دو نمونه زیر از آغاز و پایان کتاب توجه کنید:

۱ - پیشگفتار کتاب با این جملات که ظاهراً تز تنوریک پایه ای نویسندگان کتاب را بیان می کنند، شروع می شود:

"اگر بتوان چند عملیات نظامی و یا درگیری های مسلحانه ای که بین مامورین ساواک و کمیته مشترک ضد خرابکاری با اعضاء سازمان های مسلح و مخفی را که در خلال سال های ۱۳۵۷ - ۱۳۴۹ روی داد جنبش مسلحانه" نامید، باید چرایی پیدایش این جنبش را در متن مبارزات مردم در برخی کشورها، علیه اشغالگران و یا حاکمان مستبد و دیکتاتور خود جستجو کرد. به عبارت دیگر می توان ترجمان دیگری از این سخن منسوب به خلیل ملکی که "ما مارکسیسم را انتخاب نکردیم بلکه مارکسیم ما را انتخاب کرد"، به دست داد. یعنی انتخاب مشی مسلحانه به عنوان یگانه و یا مؤثرترین راه برای فائق آمدن بر دیکتاتوری شاه پیش از آن که انتخابی آگاهانه و از سر ناگزیری باشد، رفتاری کاملاً تقلیدی بود که جاذبه های آن این تقلید را پنهان نگاه داشت."

اولاً جریانی را که در یکی از خشن ترین دوره های سرکوب و اختناق یکی از خشن ترین دیکتاتوری های جهان، توانست به مدت یک دهه تداوم تشکیلاتی و عملیاتی خود را حفظ کند و در میان بخش بزرگی از لایه های مرفقی کشور، به ویژه جوانان تحصیل کرده، جاذبه انکار ناپذیری داشته باشد و در گرمگرم انقلاب و یکی - دو سال اول بعد از قیام، به بزرگ ترین جریان سیاسی غیر مذهبی کشور تبدیل شود، نمی شود جریانی بی اهمیت و وارداتی قلمداد کرد. برای روشن شدن مسأله کافی

است جنبش فدایی را با دو جریان مسلحانه مذهبی که سوگلی روحانیت حاکم محسوب می شوند و تاریخ پردازان جیره خور رژیم در ستایش شان کتاب ها پرداخته اند ، مقایسه کرد. منظوم "فدانیان اسلام" و "هیأت های مؤتلفه اسلامی" هستند. هردو گروه از چتر حمایتی بخشی از دستگاه مذهب و از کمک های مالی شبکه های سنتی بازاریان مذهبی برخوردار بودند و در مقایسه با دهه پیش از انقلاب (یعنی دوره فعالیت چریک های فدایی خلق) در شرایط سیاسی به مراتب بازتری فعالیت می کردند و البته که هر دو پدیده های غیر وارداتی بودند و در ارتباط با سنتی ترین لایه های اجتماعی زمان خود. اما می دانیم که هر دو به سرعت متلاشی شدند. مخصوصاً "هیأت های مؤتلفه اسلامی" که باقی مانده هایش هنوز به تاریخ مبارزه مسلحانه گروه شان می نازند و از برکت آن در نظام ولایتی به امتیازات بی حسابی دست یافته اند ، گروهی بود که فقط توانست به یک اقدام مسلحانه واحد دست بزند و در فرای ترور حسنعلی منصور ، دهها نفرشان دستگیر شدند و تمام شبکه شان از هم پاشید.

ثانیاً معلوم نیست دلیل نویسندگان کتاب در وارداتی و تقلیدی معرفی کردن مبارزه مسلحانه چریک های فدایی خلق ، مارکسیسم آنهاسبت یا نامناسب بودن مبارزه مسلحانه با شرایط خاص ایران. اگر مارکسیسم را علی رغم ریشه های عمیق اش در تاریخ یک صد سال اخیر ایران و نفوذ غیر قابل انکار آن در مهم ترین جنبش های زحمتکش این کشور ، وارداتی بدانید ، با همان معیار باید خیلی چیزهای دیگر را هم وارداتی بدانید. آیا می شود اتوموبیل های بنز ضدگلوله صد در صد وارداتی سوار شد؛ مطالب عهد بوقی "حوزه های علمیه" را به کمک تکنولوژی الکترونیک صد در صد وارداتی آموزش داد و برای رخنه کردن به خصوصی ترین بخش زندگی مردم از وسائل جاسوسی الکترونیک صد در صد وارداتی استفاده کرد ؛ و در همان حال جهانی ترین اندیشه انقلابی دوران معاصر را پدیده ای وارداتی قلمداد کرد؟! اما اگر دلیل نویسندگان کتاب ، در تقلیدی خواندن مبارزه مسلحانه چریک های فدایی خلق ، ناسازگاری این شیوه مبارزه با شرایط خاص ایران باشد ، باید دید معیار آنها برای این ارزیابی چیست؟ آیا می شود مبارزه مسلحانه "فدانیان اسلام" و "هیأت های مؤتلفه اسلامی" را با به به و چه چه ، مبارزه اصیل برآمده از دل مردم معرفی کرد و در همان حال مبارزه چریک های فدایی خلق را تقلیدی و وارداتی دانست؟ بحث در باره شرایط زمانی متفاوت نیز تز تنوریک حضرات را بی اعتبارتر خواهد کرد. مثلاً مبارزه مسلحانه "فدانیان اسلام" به دوره ای تعلق دارد که فضای سیاسی نسبتاً بازی وجود داشت و راه مبارزه سیاسی به ویژه برای جریان های مذهبی نه تنها باز بود ، بلکه دربار پهلوی از ترس جنبش توده گیر چپ و مبارزات دکتر مصدق برای ملی کردن صنعت نفت ، با دستگاه روحانیت در ائتلافی همه جانبه بود. اما چیزی که در آن شرایط ، "فدانیان اسلام" و حامیان روحانی شان را به وحشت می انداخت ، چشم انداز گسترش جنبش طبقاتی کارگران و دهقانان و تقویت جنبش عمومی آزادی خواهانه و ضد امپریالیستی مردم ایران بود. ترس از باختن در میدان مبارزات سیاسی توده ای بود که آنها را به سوی اقدامات مسلحانه می کشاند. و درست به همین دلیل ، اقدامات آنها به دقیق ترین معنای کلمه "تروریستی" بود.

۲ - و در پایان کتاب ، خواننده با این پاراگراف روبرو می شود:
 "در ماه ها و حتی روزهای پایانی رژیم پهلوی آنان کودکانه بر خواست های خود پای می فشردند. روز ۱۹ بهمن ، در حالی که همه افشار جامعه در تائید و حمایت دولت مهندس بازرگان راهپیمایی گسترده ای انجام دادند، چریک های فدایی در گوشه ای از زمین چمن دانشگاه تهران گردنه آمده بودند تا واقعه سیاهکل را گرامی بدارند. روز شنبه ۲۱ بهمن ، در حالی که زود خورد بین مردم و همافران از یک سو ، و افراد گارد شاهنشاهی از سوی دیگر ، از نیمه های شب گذشته آغاز شده بود ؛ و مردم به سرعت مسلح می شدند ... چریک های فدایی خلق در تنهایی مطلق ، در کنجی از زمین چمن دانشگاه تهران ، در حالی که تمامی درهای ارتباط خود را با مردم قفل زده بودند ، شعار می دادند: "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم" ! ..."

اما این یک دروغ گویلیزی است. خوشبختانه شاهدان عینی آن روزهای حساس بهمن ۱۳۵۷ هنوز آن قدر زیادند و مستندات صوتی و تصویری آن حوادث چنان انبوه است که هر تلاشی برای وارونه نشان دادن حقایق مربوط به آن روزها، قبل از همه چهره رسوای خود "سربازان گمنام امام زمان" را به نمایش می گذارد. حقیقت این است که شعار سیاهکل در آن روزها ، قبل از هر چیز دعوت به قیام مسلحانه توده ای بود ، چیزی که انبوه مردم آن را می خواستند و روحانیت از ترس افتادن سلاح به دست مردم ، با آن مخالفت می کرد. درگیری مسلحانه میان همافران و گارد

شاهنشاهی حادثه ای بود که کاملاً خارج از کنترل طرفداران خمینی صورت گرفت و انصافاً نقش سازمان فدایی و سایر نیروهای چپ در تبدیل آن درگیری به قیام ۲۲ بهمن بسیار چشم گیر بود. و خمینی و نزدیکان او نه تنها قبل از قیام (که علی رغم مخالفت آنها ، از پایین مشتعل شد) بلکه حتی بعد از آن نیز ناراحتی خود را از افتادن سلاح به دست مردم به هیچ وجه پنهان نمی کردند ، تاجایی که دو - سه شب بعد از قیام ، هاشمی رفسنجانی ضمن سخنانی در تلویزیون سراسری، افتادن سلاح به دست مردم را توطئه امریکا قلمداد کرد.

ب - ادعاهای بی سند. نویسندگان کتاب برای سند سازی علیه چریک های فدایی خلق از هیچ تقلبی روی گردان نبرده اند. اما گاهی این کار را چنان ناشیانه انجام داده اند که رد تقلب حتی در کتابی که خود سرهم بندی کرده اند، پیداست. به عنوان نمونه فقط به چند مورد زیر توجه کنید:

۱ - ادعا می شود (در ص ۶۴۵) که حمید اشرف وقتی در زیر آتش نیروهای امنیتی می خواسته از خانه تیمی در تهران نو فرار کند ، " در آخرین لحظات پیش از فرار، ارزنگ و ناصر شایگان شام اسبی را با شلیک گلوله هایی به سرشان کشت ؛ تا مبادا "زنده" گرفتار شوند و از طریق آن دو کودک ۱۲ و ۱۳ ساله ، اطلاعاتی به دست ساواک و کمیته مشترک بیفتد."

اما آنها در باره روای و شاهد این ماجرا چیزی نمی گویند. حتی در روایت خودشان آمده است که حمید اشرف تنها فردی بوده که از آن خانه جان به در می برد. و باز خود آنها (در ص ۶۴۶) می گویند که " حمید اشرف شجاعت آن را نداشت که با روایت صادقانه این واقعه در جزوه "پاره ای از تجربیات جنگ چریکی در ایران" ، این جنایت را به نام خود ثبت کند" ؛ یعنی می پذیرند که حمید اشرف منکر قتل آن دو کودک بوده است. ناچار باید بپذیریم که اگر هاتف غیبی حقیقت ماجرا را به "سربازان گمنام امام زمان" خبر نداده باشد ، آنها به استناد گزارش ماموران ساواک چنین جنایتی را به حمید اشرف نسبت می دهند. اما همه قرائن حاکی از آن است خود ماموران ساواک نیز ندیده اند که حمید اشرف آن دو کودک مصوم را کشته است. چون ظاهراً آنها هنگامی بر سر جنازه آن دو کودک رسیده اند که حمید اشرف فرار کرده بوده و آنها (حتی اگر با هالوگری تمام فرض کنیم که منافی در تحریف ماجرا نداشته اند ، باید لاقل بپذیریم که) حدس زده اند که او قاتل آنها بوده است. یعنی روشن است که صحنه قتل شاهد عینی نداشته ، بلکه تنها مبنای روایت ، حدس و ارزیابی ماموران امنیتی رژیم شاهنشاهی است، یعنی دقیقاً همان کسانی که خانه را زیر آتش گرفته و لاقل چهار نفر را کشته بودند. آیا آنها دلیلی داشتند که ارزنگ و ناصر شایگان زیر رگبار گلوله های خود آنها کشته نشده اند؟ نه ، دلیل فنی نداشتند ، اما انگیزه نیرومند برای دروغ پردازی ، چرا. زیرا اعلام این که دو کودک مصوم با آتش "حافظان جزیره ثابت" (عنوانی که به همتایان "سربازان گمنام امام زمان" در رژیم شاهنشاهی داده می شد) به قتل رسیده اند ، برای چهره بزک کرده رژیم ، ضربه بسیار مخربی بود؛ و برعکس نسبت دادن قتل آن دو کودک مصوم به "کمیونست بیرحمی" که در آن هنگام شاخص ترین چهره شورش علیه رژیم شاهنشاهی محسوب می شد ، دست "حافظان جزیره ثابت" را در قلع و قمع مخالفان رژیم بازتر می کرد. پس می بینیم که حتی اگر از نظر حقوقی نیز به ماجرا نگاه کنیم ، قاعدتاً بار اتهام باید بر دوش ماموران ساواک باشد نه حمید اشرف. اما برای نویسندگان کتاب همه این ها بی معناست. چرا؟ به خاطر این که نسبت به ماموران ساواک احساس "حمیت رسته ای" دارند. زیرا اگر اصل برانت ماموران امنیتی زیر سوال برود ، زیر پای خودشان نیز خالی می شود. پرونده قتل های زنجیره ای و مشابهات بی پایان آن را به یاد بیاورید که اگر اعتبار روایت خود حضرات زیر سوال برود ، "ستون خیمه" ولایت می خوابد.

۲ - در باره اعظم روحی آهنگران (در ص ۶۲۰ - ۶۱۴) طوری گزارشات را چیده اند که گویی او بعد از دستگیری کاملاً با بازجویان همکاری کرده ، همه قرارهای اش را گفته و حتی در مواردی داوطلبانه پیشنهاداتی برای دستگیری رفقاییش به آنها داده است. اما بعد از خواندن همه مطالب خواننده در می ماند که اگر او همه چیز را گفته ، چرا هیچ کس دستگیر نشده؟ نویسندگان کتاب خود می گویند: " به گزارش مندرج در اسناد ، اعظم روحی همچنین در روزهای چهارم ، پنجم و ششم مرداد ماه ، طی ساعات مختلف به محل های قرار در جاهای مختلف برده شد که ظاهراً هیچ کدام از آنها برای کمیته مشترک نتیجه ای در بر نداشت". آیا این نشان نمی دهد که همه قرارهایی که اعظم روحی آهنگران می داده ، قرارهای انحرافی برای سوزاندن اطلاعاتش بوده است؟ اما حقیقت این است که نویسندگان کتاب می

داند که اگر دو کلمه صریح در باره مقاومت زنی که بعد از گذراندن چهارده ماه در زیر شکنجه و بازجویی، تیرباران شده است، بنویسند، بسیاری از رشته های شان در باره چریک های فدایی خلق پنبه خواهد شد.

۳ - در باره دستگیری حبیب مومنی با نقل گزارش ساواک گفته می شود که او در حین دستگیری زخمی شده و بعداً در بیمارستان در گذشته است. و بعد یادآوری می کنند که "مومنی پیش از مرگ، در حالی که دوره نقاهت خود را سپری می کرد؛ آدرس خانه تیمی خود را در قلعه حسن خان، پلاک ۲۶۷ که به اتفاق دو نفر دیگر اجازه کرده بود، در اختیار مامورین گذاشت. وقتی مامورین به آن خانه مراجعه کردند؛ آنجا راتخلیه شده یافتند". خواننده این سطور می ماند که آیا حبیب مومنی داوطلبانه آدرس خانه را به ماموران داده یا زیر شکنجه؟ نویسندگان کتاب با آوردن قید "در حالی که دوره نقاهت خود را سپری می کرد"، اصرار دارند نشان بدهند که او داوطلبانه اطلاعات خود را داده است. اما آیا عیب نیست کسی که در حین دستگیری دست به اسلحه برده و با ساواکی ها جنگیده، داوطلبانه اطلاعاتش را به آنها بدهد؟ قرائن نشان می دهد که او زیر شکنجه آدرس خانه تیمی را به بازجویان داده است. و خالی بودن خانه نشان می دهد که او بعد از سوزاندن زمان کافی، آدرس را داده، و بنابراین به احتمال زیاد با تن زخمی زیر شکنجه قرار داشته و شاید هم زیر شکنجه جان داده یا لاقال در نتیجه شکنجه حالش خراب شده و بعداً در بیمارستان جان باخته است. اما "سربازان گمنام امام زمان" مجبورند حتی چاله - چوله های گزارش ساواک را صاف کنند تا معلوم نشود چریک فدایی خلق با تن زخمی در زیر شکنجه ساواک دلیرانه مقاومت کرده و اطلاعاتش را سوزانده است.

۴ - در باره دستگیری مسعود احمدزاده (در ص ۴۰۰ - ۳۹۶) نویسندگان کتاب ادعا می کنند که او تلفن خانه چنگیز قبادی و "همچنین دو منزل دیگر را که مشترکاً با عباس مفتاحی ... داشتن در همان بازجویی های اولیه فاش می سازد". اما خود اعتراف می کنند که همه خانه ها تخلیه شده بودند. علی رغم این، با پیش کشیدن بحثی در باره مفهوم "خیانت"، که وظیفه آن صرفاً ایجاد فضایی مناسب برای چسباندن عنوان "خیانت" به مسعود احمدزاده است، می گویند اگر لو دادن خانه و قرار خیانت باشد، "در این صورت احمدزاده نیز خود خائن می باشد؛ زیرا وی در پنجمین جلسه بازجویی که در تاریخ ۱۰ / ۵ / ۵۰ انجام شد؛ شماره تلفن منزل چنگیز قبادی را فاش می سازد". صرف نظر از هر نظری که در باره "خیانت" نامیدن ضعف در زیر شکنجه داشته باشیم (که من خودم به تجربه شناخت از بسیاری از افراد در چهل سال گذشته، مترادف دانستن "ضعف" در زیر شکنجه را با "خیانت" اشتباه می دانم)، از همین گزارش نویسندگان کتاب، با قطعیت می توان دریافت که مسعود احمدزاده همه اطلاعاتش را سوزانده بود. زیرا هیچ کس از طریق کشف خانه های یاد شده دستگیر نمی شود. همین تاریخ بازجویی یاد شده گواه روشنی است که او یک هفته تمام زیر خشن ترین انواع شکنجه چیزی نگفته، در حالی که احتمالاً می توانسته ۸ ساعت بعد، آدرس خانه قبادی را بدهد. اما "سربازان گمنام امام زمان" می دانند که اگر نتوانند چهره مبارزی مانند مسعود احمدزاده، یعنی یکی از درخشان ترین افراد چریک های فدایی خلق را خراب کنند، تمام پروژه شان در سرهم بندی کردن این کتاب ۹۰۰ صفحه ای بر باد رفته است.

همین جا باید یادآوری کنم که تا آنجا که من می دانم همه فدائیان زنده مانده از دستگیر شدن سال ۱۳۵۰ که خود نیز مقاومت های دلیرانه ای کرده بودند، مقاومت مسعود احمدزاده در زیر شکنجه را نه خوب، بلکه درخشان توصیف می کردند. بعد از تمام شدن بازجویی ها و پیش از شروع دادگاه، بازجویان (با هر طریقی که در نظر داشته اند) غالب فدائیان دستگیر شده در تابستان ۵۰ را برای مدتی در اوین به یک اتاق واحد فرستاده بودند. در آنجا مسعود احمدزاده پیش نهاد کرده بود که همه بازجویی های شان را بی کم و کاست، در جمع بازگو کنند و به ارزیابی جمعی بگذارند. و خود قبل از همه، جریان بازجویی اش را بازگو کرده بود. آیا کسی که کوچک ترین ضعفی در بازجویی داشته باشد، با چنین جرأتی می تواند در مقابل همه همپرونده های هایش بازجویی خود را بازگو کند؟ شهرت مسعود احمدزاده در میان چریک های فدایی خلق فقط به خاطر نقش برجسته اش در پرداختن تئوری مبارزه مسلحانه نبود، مقاومت درخشان او در زیر شکنجه بود که آن را تکمیل کرد و از او چهره ای حماسی ساخت.

۵ - گزارش نویسندگان کتاب در باره بهروز دهقانی نیز یکی از سند سازی های رذیله آنهاست. بهروز دهقانی هنگام دستگیری، مسلحانه مقاومت می کند و در زیر شکنجه بی آن که اطلاعاتی بدهد، به شهادت می رسد. اما بیان سراسر چنین حقیقتی می تواند پروژه نویسندگان کتاب را خراب کند، بنابراین آنها سعی می کنند به خواننده القاء کنند که حتی او نیز کسانی را لو داده است. با نقل گزارش ساواک (ص ۳۵۳)، می گویند او اعتراف می کند که رابطه شبکه تبریز با تهران بوده و آدرس خانه امن خود را نیز می دهد. اما در مراجعه به خانه معلوم می شود که خانه تخلیه شده است. و نیز می گویند که او به داشتن خانه ای مشترک با اصغر عرب هریسی نیز اقرار می کند، ولی آن خانه نیز تخلیه می شود. به این ترتیب، نویسندگان کتاب می گویند بهروز دهقانی آدرس دو خانه امنی را که می دانسته به بازجویان می دهد، بی

آن که در باره تاریخ دادن این آدرس، یعنی مهم ترین نکته، چیزی گفته باشند. اما تخلیه شدن هردو خانه نشان می دهد که بهروز دهقانی در زیر شکنجه قرار های خود را سوزانده است. و شکنجه چنان وحشیانه بوده که "چند روز بعد بهروز دهقانی در بیمارستان زندان فوت میکند.... و گزارش پزشکی قانونی از معاینه جسد، قساوت ساواک را اندکی نمایان می سازد". می بینید! آنها حتی از "قساوت ساواک" نیز یاد می کنند (چیزی که در سراسر این کتاب ۹۰۰ صفحه ای بسیار نادر است)، اما از تاریخ دادن آدرس خانه ها توسط بهروز دهقانی چیزی نمی گویند. در خانه اول، در میان چیزهای به جا مانده، ماموران امنیتی نامه رمزی پیدا می کنند که از طریق آن به سر قرار حمید توکلی می روند و او را دستگیر می کنند و در مورد خانه دوم، بعد از تخلیه خانه، اصغر عرب هریسی، تحت تأثیر توصیه غیر عاقلانه دو تن از رفقایش برای گرفتن ودیعه به بنگاه معاملاتی مراجعه می کند و دستگیر می شود. در واقع گزارش طوری چیده شده که دستگیری حمید توکلی و اصغر عرب هریسی نتیجه اعتراف بهروز دهقانی قلمداد شود. حتی اگر روایت خود کتاب از ماجرا را بپذیریم، بی هیچ تردیدی می توان گفت که هر دو دستگیری، در نتیجه اشتباه و سهل انگاری رفقای اتفاق می افتد که قرار بوده خانه را تخلیه کنند و رد پای او را بر جای نگذارند.

۶ - در کل کتاب فقط دو بار (در ص ۵۴۰ و ۶۷۶) نام حبیب برداران خسروشاهی به میان می آید و در پایان کتاب (ص ۸۵۹) نیز عکسی از او. و در هر دو بار از اطلاعاتی صحبت می شود که گویا او به بازجویان داده است. بنابراین خواننده کتاب اگر اطلاعی در باره حبیب برداران خسروشاهی نداشته باشد، قاعدتاً گمان می کند که او کسی بوده که جز اطلاعاتی که در بازجویی داده، چیز قابل ذکری در باره اش وجود ندارد. اما می دانیم که حبیب برداران خسروشاهی برای سوزاندن اطلاعاتش، بازجویان را سر یک قرار انحرافی برد و در آنجا با استفاده از فرصت، دلاورانه خودش را زیر اتموبیلی انداخت و جان باخت. بی تردید او یکی از عاشقان پاکبخته ای بود که نام شان "بر جریده عالم" ثبت است و در تاریخ پیکارهای آزادی زحمتکشان این کشور باقی خواهد ماند. اما نویسندگان کتاب نیاز داشته اند تصویر فوری وارونه ای از او بردارند، زیرا گفتن حقیقت در باره او به طرح شان آسیب می زده. و جالب این است که علی رغم همه دستکاری ها باز هم از متن خود کتاب روشن است که از طریق "اطلاعات" داده شده از طرف او چیز به دردخوری عاید ساواک نشده است.

ج - تلاش برای وابسته نشان دادن فدایی خلق. یکی از مشخصات بارز چریک های فدایی خلق استقلال نظری و سیاسی آنها از قطب های جهانی بود و ضمناً یکی از دلایل محبوبیت آنها در بین مردم نیز همین بود. بنابراین طبیعی است که دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی نمی تواند از سند سازی در این زمینه خود داری کند. آنها ادعا می کنند (ص ۶۴۴ - ۶۴۲) که چریک های فدایی از دولت ها و سازمان های سیاسی کشورهای دیگر کمک های مالی و تدارکاتی دریافت می کردند که "این دولت ها و سازمان ها عبارت بودند از لیبی، یمن جنوبی، جبهه خلق برای آزادی فلسطین (جناح جرج حبش)، جبهه خلق برای آزادی عمان". و باز ادعا می کنند که گویا حمید اشرف در نامه ای به رابطه با اتحاد شوروی و کمک های آن اشاره کرده است. اولاً باید دید منابع این ادعاها چقدر قابل اتکاء است و واقعیت ماجرا چه بوده است؛ ثانیاً گرفتن کمک از سازمان های انقلابی و مردمی هم رزم در کشورهای دیگر نه تنها کار بدی نیست، بلکه گاهی از لوازم اجتناب ناپذیر هر نوع مبارزه مردمی، مترقی و انقلابی است. محکوم کردن پشتیبانی جنبش های مترقی کشورهای مختلف از هم دیگر، جز محکوم کردن هبستگی بین المللی زحمتکشان معنای دیگری ندارد. و حتی محکوم کردن هر نوع رابطه ای با هر دولتی و تحت هر شرایطی نیز می تواند به امکان بقا و گسترش جنبش های انقلابی مردمی آسیب بزند. هر رابطه ای با هر دولتی و تحت هر شرایطی ضرورتاً به وابستگی نمی انجامد. نگاهی به تاریخ همین دو سده اخیر جهان جایی برای تردید باقی نمی گذارد که بسیاری از جنبش های رهایی بخش مردم در مناطق مختلف جهان بدون بهره برداری از اختلافات و تضاد منافع دولت ها نمی توانستند به نتیجه برسند. ثالثاً با توجه به سیاست ها و موضع گیری های چریک های فدایی خلق که علناً اعلام شده اند و قابل بررسی هم هستند، با قاطعیت می توانیم بگوییم که آنها هرگز به هیچ قدرتی امتیاز ندادند و همیشه از استقلال نظری و سیاسی خود پاسداری کردند. و باز با قاطعیت می توان گفت که دقیقاً کنار گذاشته شدن این خط استقلال چریک های فدایی خلق از قدرت های دیگر توسط "اکثریت" سازمان فدایی در دوره بعد از انقلاب بود که به فاجعه پیروی آنها از سیاست اتحاد شوروی در حمایت از جمهوری اسلامی انجامید. رابعاً اگر چریک های فدایی خلق را صرفاً به خاطر تماس با بعضی سازمان های سیاسی و دولت ها وابسته بدانیم، باید بپذیریم که "حضرت امام خمینی" آشکارا از آنها وابسته تر بود. همه آنهايي که حوادث آن سال ها را به خاطر دارند، می دانند که در آن سال ها سید محمود دعایی در رادیو بغداد برنامه ای داشت به نام "تاریخ مبارزات روحانیت در ایران". و با توجه به رابطه دعایی با خمینی، مسلم است که آن برنامه در رادیوی رسمی رژیم بعثی، حتی اگر با راهنمایی خمینی صورت نگرفته باشد، بدون اطلاع و تأیید او نمی توانست باشد. اگر

چریک های فدایی خلق چنان برنامه ای در رادیو بغداد می داشتند ، آیا اکنون آوازه گران جمهوری اسلامی آن را به عنوان سندی متقن برای وابستگی آنها علم نمی کردند؟!

و یک سند خنده دار: نویسندگان کتاب که برای خراب کردن چریک های فدایی خلق به هر خس و خاشاکي متوسل شده اند ، سندی هم در مورد وابستگی بیژن جزئی به اسرائیل پیدا کرده اند. آنها از میان انبوه گزارشات ساواک در باره بیژن جزئی ، عمداً سندی را بیرون کشیده اند که می گوید مادر بیژن جزئی ” اخیراً با یک تکنیسین اسرائیلی که مدتی قبل به ایران آمده و مدتها در زندان سازمان امنیت بود ازدواج کرده است و اخیراً پسر شوهر این خانم که جوانی ۲۰ ساله به نام رونالد است چند روزی است از اسرائیل به ایران آمده تا در ایران مشغول کار شود” (ص ۳۰). می بینید که شوهر مادر جزئی چنان پدیده عجیبی بوده که حتی در رژیم شاه (لابد به اتهام جاسوسی برای اسرائیل) زندانی بوده است. اما نویسندگان کتاب که فکر می کنند ممکن است خواننده کاملاً متوجه اتهام جاسوسی ناپدری بیژن جزئی نشده باشد ، در زیر نویسنده همان صفحه چنین اضافه می کنند: ” گیرنده این گزارش که فاقد تاریخ و شماره می باشد ، ” ریاست اداره مستقل هشتم ” است. وظایف این اداره فعالیت در زمینه ضد جاسوسی بود؟! می بینید؟ آنها حتی در جایی که نمی خواهند باصراحت ادعایی را مطرح کنند ، سندی علم می کنند که القای شبهه کنند. کشف این ” سند ” آدم را به یاد آن مثل معروف می اندازد که ” حتی یک مو هم که از خرس بکنی غنیمت است”!

د - بهره برداری تبلیغاتی در باره تصفیه های درون سازمانی چریک های فدایی خلق. نویسندگان کتاب با بهره برداری از بعضی شایعات و روایات ، به مواردی از تصفیه های خونین درون سازمانی در میان چریک های فدایی خلق (در ص ۵۴۱ - ۵۴۲) اشاره می کنند. اولاً اگر چنین جنایاتی واقعاً اتفاق افتاده باشد ، صرف نظر از این که آمران و عاملان آنها چه کسانی بوده اند و توجیه شان برای ارتکاب چنین جنایاتی هر چه بوده ، مسلماً باید محکوم شود. ثانیاً در انتساب چنین اتهاماتی، حتی به بد نام ترین افراد، باید با دقت و مسؤلیت اخلاقی حرف زد. ثالثاً این شایعات را قبلاً هم شنیده ایم ، ولی در باره هیچ یک از آنها تاکنون خبر، شاهد یا مدرک قابل اتکالی به دست نیامده است. و به همین دلیل است که من هم چنان ترجیح می دهم آنها را ” شایعات ” بنامم. یکی از افرادی را که ادعا می شود تصفیه شده ، من شخصاً می شناختم. با احمد افشار نیا من در زندان عادل آباد شیراز آشنا شدم ، هر چند مدت زیادی با هم نبودیم، ولی خاطره های خوشی از او دارم ؛ رفیق نازنینی بود. جزای آنری بلندقی بود ووجه ها به شوخی لقب ”اوزون احمد” به او داده بودند. بعد از قیام و ظاهراً بعد از حرف های بهمن نادری (یا ”تهرانی” بازجوی معروف ساواک) یکی از رفقای من که ضمناً هم پرونده ای او هم بود ، به من گفت چنین حرف هایی در باره احمد زده می شود و مدتی هم دنبال ماجرا را گرفت. اما تا آنجا که به یاد دارم ، به نتیجه ای نرسید. حتی نویسندگان کتاب نیز علی رغم تلاش برای بهره برداری از ماجرا ، در مورد احمد افشار نیا و همه موارد دیگر با تردید صحبت می کنند. این تردید آنها را حتی در مورد ادعای مهدی فتاپور در باره قتل عبدالله پنجه شاهی که گویا توسط احمد غلامیان لنگرودی و سیامک اسدیان به اتهام داشتن رابطه جنسی با ادنا ثابت ، صورت گرفته ، نیز می شود (در ص ۸۱۷ - ۸۲۰) مشاهده کرد. مجموعه همین آشفتگی ها در روایت های مختلف و نبود قراین و مدارک قابل اتکاء نشان می دهد که حتی اگر مواردی از این نوع تبه کاری ها صورت گرفته باشد ، با تصمیم فرد یا افراد بسیار محدودی بوده وفعالان سازمان از آنها بی خبر بوده اند ، و گرنه چنین خبرهایی حتماً در بازجویی ها و روابط سازمانی درز می کرد.

کلام آخر

این نوشته طولانی تر از آن شد که می خواستم ، بی آن که توانسته باشم به بسیاری از آن چه در نظر داشتم در باره سند سازی های ردیلاته نویسندگان کتاب اشاره کنم. حقیقت این است که اشاره ای کوتاه حتی به مهم ترین موارد تحریفات اینها به نوشته ای جعبم تر از خود کتاب نیاز دارد. اما شاید بهترین معرف کتاب همان مؤسسه رسوایی است که آن را منتشر کرده است. هدف ”مطالعات و پژوهش های سیاسی ” دستگاه ولایت، بنا به تعریف، کشتن حقیقت است؛ نه تنها در این مورد، بلکه همیشه و همه جا. خط راهنمای ”سریازان گمنام امام زمان” در ”مطالعات”شان مثلاً از جنس همان رهنمودی است که خامنه‌ای در ماجرای ”قتل های زنجیره‌ای” به آنها داد. او علناً از منبر نماز جمعه گفت این کار جمهوری اسلامی نیست، بلکه حتماً دست عناصر نفوذی بیگانه و مخصوصاً اسرائیل را باید در این قضیه پیدا کرد. در راستای آن رهنمود بود که با چیز خور کردن سعید امامی، او را در رأس ”محفل نفوذی خودسر”ی نشانند که با اسرائیل در ارتباط بوده ، و بعد با دادن یک پیچ صد و هشتاد درجه ای به مساله، به جای عاملان و آمران آن قتل‌ها، افساء کنندگان و دادخواهان آنها را به زندان فرستادند. بنابراین تردیدی نباید داشت که وظیفه ”مطالعات و پژوهش های سیاسی” نه تنها کشتن حقیقت است، بلکه در بسیاری از موارد ، حقیقت درست وارونه آن چیزی است که آنها تبلیغ می کنند. و فکر می کنم اکثریت قاطع مردم ایران نیز به تجربه این را دریافته اند و هرچیزی را که مورد تاکید دستگاه های تبلیغاتی

جمهوری اسلامی باشد ، با تردید و سوء ظن می نگرند. انتشارات دستگاه های اطلاعاتی حکومت امام زمان همان نقش و وظیفه ای را در فضای سیاسی ایران امروز دارند که انتشارات دستگاه های اطلاعاتی رژیم شاهنشاهی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ داشت و کتاب ”چریک های فدایی خلق ... همان گونه رسوا خواهد بود که کتاب های مانند ”سیر کمونیسم در ایران” و ” کتاب سیاه در باره سازمان نظامی ... ” در آن روزهای تاریک تاریخ ایران.

در باره نقش فعالان مذهبی طرفدار روحانیت و فعالان چپ در مبارزه با دیکتاتوری شاهنشاهی ، با قطعیت می توان گفت که حقیقت درست وارونه آن چیزی است که تاریخ پردازان جمهوری اسلامی تصویر می کنند. مثلاً اگر مبارزات سیاسی سازمان یافته علیه سلطان دوم پهلوی را در یک دوره ۳۵ ساله ، یعنی از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۵ که نخستین حرکت های توده‌ای منتهی به انقلاب ۱۳۵۷ آغاز گردید) ، در نظر بگیریم ، به جرات می توان گفت که میانگین نسبت فعالان مذهبی طرفدار روحانیت به فعالان چپ در تشکل های سیاسی مخفی و علنی و مخصوصاً در زندان های سیاسی به مراتب کمتر بود. و اگر مقایسه ای میان چریک های فدایی خلق و گروه های هم سوی آنها با فعالان مذهبی طرفدار روحانیت در دهه پیش از انقلاب صورت بگیرد ، نتیجه آشکارا گویاتر خواهد بود. حقیقت این است که چریک های فدایی خلق و هم سویان آنها (و نیز مجاهدین خلق) جسورانه ترین مبارزه علیه دیکتاتوری را در دهه پیش از انقلاب سازمان دادند. در شکنجه گاه‌ها و زندان های دیکتاتوری نیز محکم ترین و پی گیرترین ایستادگی ها متعلق به همین ها بود. درافتادن دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی با این حقیقت ، خود جنایت دیگری است که رسوایی بیشتری برای رژیم به بار خواهد آورد. بگذارید طنز زیبایی حافظ را به یادتان بیاورم که در اشاره به بساط ریکاری همین دین سالاران می گوید: ” ترسم که بهره ای نبرد روز بزرخواست نان حلال شیخ زاب حرام ما”.

اندر حلال شیخ زاب حرام ما”

آذر ۱۳۸۷

پس نوشت:

عجیب تر از خود کتاب ”چریک های فدایی خلق ... ” نقدی است که فرخ نگهدار (به تاریخ ۶ آبان ۱۳۸۷) در باره آن نوشته است. از چند انتقاد بی خاصیت آن چنانی و چند یادآوری ظاهراً دانشمندانه در باره ضعف های فنی و تحقیقی کتاب که بگذریم ، او آب تپه‌ری بر سر آن ریخته و با صراحت شگفت آوری آن را تأیید کرده است. مثلاً به این عبارات نگاه کنید:

»کتاب ”چریک‌های فدایی خلق” محصول مطالعه و واشکافی دهها هزار صفحه سند و مطلب و نیز انبوهی از تلاش‌ها و تجسس‌ها و تحلیل‌ها برای باز یافت حلقه‌های گم شده رویدادهاست. نکته قابل ملاحظه در کار پژوهشگر آنست که او، جز در چند مورد معین که پایین تر به آنها خواهم پرداخت، ساختار ارزشی ذهن خود را مبنای بازنگاری رویدادها قرار نداده است. من با خواندن کتاب قانع شدم که شخص وی - به انگیزه‌های وزارت مطبوع وی نمی‌پردازد - به انگیزه رد یا اثبات صحت ایندولوژی اسلامی، یا حقایق اندیشه مارکسیستی، یا طرز فکر لیبرالی، دست به قلم نبرده است. مجاب نیستم که او رویدادها را پس از عبور از منشور بستگی‌ها و تعلقات حزبی و سیاسی خود، گزین کرده و کنار هم چیده است”.

یا : ”کسانی چون من که خود در دهساله قبل از انقلاب از دور و نزدیک شریک یا شاهد فراز و نشیب‌ها، شور و شوق‌ها و رخ‌ها و زجرهای فدائیان برای زنده نگاه داشتن سازمان خود بوده‌ایم، یادمانده‌ها و خاطره‌های تلخ و شیرین ایام جوانی‌مان با اکثر روایات آقای نادری ناهمساز نیست. بسیاری از گزارش‌های کتاب، با روایاتی که من خود شاهد آن بوده‌ام، و نیز با روایاتی که از نبردهای فدائیان با ساواک و دستگاه سرکوب در زندان‌ها نقل می‌شد تطابق دارد. گزارش‌های مربوط به ضعف و قوت دستگیر شدگان در زیربازجویی‌ها و در جریان شکنجه‌ها تقریباً همان‌هاست که ما در سال‌های قبل از انقلاب می‌دانستیم”.

یا : ”آقای نادری از تحلیل و تفسیر رویدادها و داوری پیرامون عملکرد چریک‌ها عمدتاً اجتناب کرده است. کتاب مواد خام فراوان فراهم آورده که می‌توان از درون آن جهاتی از تصویر عمومی حرکت فدائیان را بازسازی کرد و علل عمومی فراز و فرود آنان را باز شناخت. کتاب آقای نادری اطلاعات فراوان برای صاحب نظران و تحلیل گران و ارزش گذاران آینده گرد آورده است”.

برای من انگیزه نویسندگان کتاب کاملاً قابل فهم است ؛ اما باید اعتراف کنم که انگیزه فرخ نگهدار را در این همراهی با آنها به درستی نمی فهمم. آیا تلاش او برای توجیه پادویی هایش در تقویت ”خط امام” در یکی از سرنوشت سازترین و خونین ترین دوره های تاریخ معاصر ایران ، او را به آنجا کشانده که حتی نسبت به دوستان و رفقای پیشین خودش نیز که برخاک افتاده اند ، احساس کینه و دشمنی می کند؟!

<http://shalqouni.blogspot.com/> - <http://shalqouni.wordpress.com/>

.....



بزرگ ترین سرقت تاریخ

بسته های باربندی شده 58.8 میلیون دلار پول تحت کنترل رابرت اشتین. منبع عکس: نیویورک تایمز

روشنگری. نقض خشن قواعد بین المللی در جنگ عراق منحصر به اقدامات جنگی نیست. در پرده اسرار این جنگ اخبار موثق دیگری است که آمار کشته ها و زخمی های بلافصل جنگ را بالا نمی برد، اما نقش تعیین کننده ای در آمار قربانیان دراز مدت جنگ، و مرگ و میر و رنجی که هم اکنون میلیون ها عراقی آواره و ساکن کشور متقبل میشوند دارد. خبر زیر که توسط باتریک کابرن گزارشگر ویژه ایندیندنت در عراق از سلیمانیه ارسال شد، این نظر برخی تحلیل گران را تایید میکند که هدف سیاسی حمله، نابودی کامل عراق به عنوان یک واحد ملی بود. کلاهبرداری هایی که در این مقاله به آنها اشاره شده چیزی بیش از یک سرقت و تامین مطامع مادی نژادان است و همانطور که در مورد ویرانی آثار تاریخی عراق هم مشاهده میشود، شبهه نابودی کامل اقتصاد عراق را بوجود می آورد. جوان 24 ساله ای که در مقاله به او اشاره میشود بنابر گزارش های دیگر قرار بود، با حذف هرنوع مانع سیاسی، نمونه کامل یک طرح ننولیبیرال را به نمایش بگذارد. یعنی ثروت بی صاحب، را از طریق بازار آزاد به مراکز سرمایه انتقال دهد. پیتر فروش قبلی شهر بن صف دراز داوطلبین موقعیت، کرزای، در آن سال ها را به یاد می آورد که اخلاص در فروش کشور و مردم خود را به سرمایه خود برای پیمودن پله های ترقی، تبدیل کرده بودند. اما، عواید، این خیانت ها و جنایت ها تاکنون بیش از همه به خزانه اسلام گرایان و واپس گرایان ریخته شده است. مقاله در 16 فوریه در نشریه ایندیندنت چاپ شد.

عظیم تر از کلاهبرداری مداف

مقامات آمریکا تحقیقات در مورد اتهامات افسران ارشد نظامی آمریکا در رابطه با 125 میلیارد دلار سوء استفاده مالی از بودجه بازسازی عراق را شروع کرده اند. رقم دقیق پول های گم شده ممکن است هرگز معلوم نشود، ولی بنابر ارزیابی هیات بازرسی ویژه این پرونده، مبلغ مزبور ممکن است بیش از 50 میلیارد دلار باشد، رقمی که این دزدی را بالاتر از کلاهبرداری برنارد مداف قرار میدهد.

یک تاجر آمریکایی که از سال 2003 در عراق فعالیت میکند، میگوید به نظر من غارت واقعی عراق بعد از حمله نه توسط سارقین زاغه نشین، بلکه توسط مقامات و کنتراتی های آمریکایی صورت گرفت. یکی از مواردی که اعضای هیات تحقیق به آن دست پیدا کرده اند، 57.8 میلیون دلار است که بصورت بارهای بزرگ متشکل از بسته های صدلاری برای رابرت جی استین جونیور [Robert J Stein Jr] بازرس حسابداری آمریکا در جنوب عراق ارسال شد که از خود او هم در حالیکه در مقابل باربندی پول ها ایستاده عکسی وجود دارد. او از نادر آمریکایی هایی است که به جرم اختلاس و پولشویی محکوم شده است.

علیرغم مبالغه عظیمی که از سال 2003 به بازسازی عراق اختصاص داده شد، جرثقیلی در آسمان بغداد دیده نشد مگر آنها که سفارت جدید آمریکا را می ساختند بعلاوه چند جرثقیل زنگ زده و اسقاط مخصوص مسجدی که صدام قرار بود بسازد.

یکی از نشانه های معدود بازسازی توسط دولت عراق در بغداد، تلاش خستگی ناپذیر مبنی بر کاشتن تعدادی درخت خرما و گل بین جاده های اصلی بود. بعد آنها را کنده و بعد از چند ماه دوباره کاشتند.

رهبران عراقی معتقدند سرقت و نابودی چنین مقادیر عظیمی از پول آمریکا و حکومت عراق نمی توانست بدون همدستی خود مقامات ارشد آمریکایی صورت بگیرد. کلیه بودجه 1.3 میلیاردی تهیه ساز و برگ ارتش عراق در سال های 2004-05، صرف خرید چند هلیکوپتر مدل 28 سال پیش و منسوخ شوروی شد که کهنه تر و از کارافتاده تر از آن بودند که بتوانند به پرواز در آیند، بعلاوه تعدادی ماشین های ارتشی که گلوله تفنگ به آسانی در آن نفوذ میکرد. این سرقت به مقامات عراقی نسبت داده شد. ولی وزارت دفاع در آنزمان اساسا زیر کنترل مقامات

انظامی آمریکا بود و آنها یا بطور فوق العاده ای مسامحه کار بوده اند یا خود در این کلاهبرداری شریک بودند.

به گزارش نیویورک تایمز بازرسان دولتی در آمریکا حالا تحقیقات در مورد نقش افسران آمریکایی در اجرای طرح های بازسازی عراق را آغاز کرده اند. اسناد دادگاه که در این روزنامه نقل شده است نشان میدهد بازرسان در ژانویه سوابق بانکی کلنل آنتونی بی بل را که اکنون بازنشسته شده است ولی قبلا مسوول برنامه بازسازی عراق در سال های 2003 و 2004 بود درخواست کرده اند. به گزارش نیویورک تایمز دو مقام دولتی گفته اند بازرسان اکنون فعالیت های سرهنگ دوم رونالد دلیو هرتل از نیروی هوایی آمریکا که در سال 2004 مسوول تنظیم قراردادها در بغداد بود را نیز بررسی میکنند. معلوم نیست از این دونفر که حالا میگویند چیزی برای مخفی کردن ندارند چه شواهد ویژه ای در دست است.

پایان یافتن دوره بوش ممکن است باعث شود تحقیقات در مورد کلاهبرداری های ده ها میلیاردی دلاری مربوط به بازسازی عراق که عملا به بازسازی منجر نشد، دامن بگیرد. در روزهای اول اشغال به جمهوریخواهان علیرغم بی تجربگی شغل های خوب داده شد. یک جوان 24 ساله از یک خانواده وابسته به حزب جمهوریخواه به ریاست بورس بغداد گمارده شد. این بورس بعدا ناگزیر تعطیل گردید، زیرا او متهم شد که فراموش کرده است قرارداد اجاره ساختمان ها را تمدید کند.

پیترای میلیون ها دلاری

در تحقیقات گسترده ای که اکنون در ایالات متحده جریان دارد، پرونده مربوط به یک بازرگان کوچک آمریکایی به نام دیل سی استافل Dale C Stoffel نیز مجددا بررسی قرار گرفته است. این شخص در سال 2004 هنگامی که از یک پایگاه آمریکایی در تاجی نزدیک بغداد خارج میشد کشته شد. استافل که یک دلال اسلحه و کنتراتی بود، قبل از کشته شدن، با گرفتن تامین از پلیس، اطلاعاتی در مورد شبکه رشوه خوری و پیوند آنها با کمپانی ها و مقامات آمریکایی مقیم منطقه سبز که کنتراتی های مهم را میگرفتند، داده بود. او گفته بود رشوه های ده ها هزار دلاری در جعبه های پیترای بسته بندی شده و برای مقامات آمریکایی مسوول بستن قرارداد ارسال میشد.

تاکنون، افسران آمریکایی که افشا و محکوم شده اند در رابطه با کلاهبرداری های جزیی بوده اند و پول هایی که رد و بدل شده غالبا به صورت نقد بوده و میزان آن ها ثبت نشده است. یکی از موارد مربوط به یک سرباز آمریکایی بود که به مسوولیت احیای بوکس کشور گمارده شده بود و تمام پولی را که دریافت کرده بود در قمار باخته بود ولی محاکمه او ممکن نبود زیرا هرچند پول بطور قطع از بین رفته بود، ولی هیچکس مقدار آن را ثبت نکرده و معلوم نبود مقدار آن 20 هزار دلار بود یا 60 هزار دلار.

وزرای عراقی می پذیرند حکومت های شان از سرتا پا فاسد بوده اند. علی علوی وزیر قبلی دارایی میگوید عراق مثل سال های قبل نچریه شده بود که تمام درآمد نفت اش به سرقت رفته بود. ولی بسیاری از عراقی های ارشد نیز قویا مظنون اند که مقامات آمریکایی در ارتکاب جرم دست داشته یا از دست نشاندگان عراقی به عنوان چهره جلوی صحنه در معاملات کلاهبردارانه استفاده میکردند.

به چند مقام عراقی که فاقد تجربه بودند بنا بر اصرار مقامات دولتی آمریکا در عراق مشاغل مهمی داده شده بود. برای مثال رئیس تهیه ساز و برگ تسلیحاتی که در مرکز رسوایی مربوط به وزارت دفاع قرار داشت، یک عراقی - لهستانی بود که 27 سال خارج از عراق می زیست و در دهه 90 یک رستوران پیترای در حاشیه شهر بن داشت.

در موارد متعددی، کنتراتی های هرگز ساختمانی را که قرار بود بسازند شروع نکردند یا هرگز آن ها را به پایان نرساندند. از تابستان 2003 که وضع امنیتی در عراق رو به وخامت گذاشت دیگر کنترل اینکه آیا یک قرار داد به سرانجام رسیده است دشوار بود. ولی ناتوانی در تامین برق، آب و فاضلاب در دوره اشغال نقش تعیین کننده ای در بیزاری عراقی ها در دوره بعد از صدام بازی کرد.

*عکس صفحه اول: دیل استافل کنتراتی آمریکایی در عراق که قبل از ترور گفته بود پول در بسته های پیترای به عنوان رشوه تحویل داده میشد. برخی از وبلاگ های آمریکایی نوشته اند او مامور مخفی سیا بوده است.

منبع: 26 اسفند 1387

<http://www.independent.co.uk/news/world/americas/a-fraud-bigger-than-madoff-1622987.html>

.....

تلاش برای تخریب خاوران و "خوف مهاجمان از یادها"

تراب حق شناس



رژیم سرمایه و جهل و خرافات مذهبی در چند هفته گذشته آنچه را که از سالها پیش در نظر داشت باز پیش کشیده است: تخریب مزارآباد خاوران.

چرا؟ چون می بیند کسانی که آنها را به اعدام، یعنی به نیستی، محکوم کرده بود، از طریق نماد خاوران نیز به حیات و بسیج و مبارزه خود ادامه می دهند. گمان رژیم بر این است که خاوران آخرین بقایای جریان های اجتماعی و سیاسی رادیکالی ست که کل نظام سرمایه داری و تعصب مذهبی را نه فقط زیر سوال می برند بلکه آنها را نقض و نفی و انکار می کردند و بنابر این باید از حافظه تاریخی جامعه ما زدوده شوند.

یاد مخالفان و خاطره زنده و فعال «شکست خوردگان» برای هر رژیمی که خود را بر اکثریت جامعه تحمیل کرده باشد منشأ خطر است. برای تثبیت یک حاکمیت ظالمانه نه تنها مخالفان را اعدام یعنی به «دیوار نیستی» می فرستند، بلکه وقتی به تعبیر ویکتور هوگو «بیکرها برخاک، و ایده ها برپا است» مواظب هستند میدا بزر آن ایده ها که همه جا پراکنده شده از زیر خاک دوباره جوانه بزنند و قدرت سیاسی آنان را تهدید کند.

کتاب ها، فیلم ها، ترانه ها، شهادت دادن ها و مقالاتی که در سی سال گذشته از جنایات و خلفکاری های رژیم سلطنتی و جمهوری اسلامی نوشته و تهیه شده اهمیت شان در همین است. خوشبختانه کم نیست خاطراتی که به نگارش درآمده و به تاریخ سپرده شده است و چه بجا ست که این تلاش لازم پی گرفته شود. همین جا یاد کنیم از «خوب گوش کنید راستی ست» نوشته پروانه علی زاده و «حقیقت ساده» م. رها، «یادداشت های زندان» محسن فاضل، «نبردی نابرابر» نیما پرورش، «یادهای زندان» فریبا ثابت، «یادنگاره های زندان» سودابه اردوان، «گریز ناگزیر» کار جمعی ناصر مهاجر و همکاران، و کتاب ها و مقالات متعدد ... و همچنین فیلم هایی مانند «درختی که به یاد می آورد» کار مسعود رونوف، «برای یک لحظه آزادی» کار ارش ریاحی، چند مستند کار جمشید گلکمانی و بسیاری دیگر که جای برشمردن آنها نیست.

در اعتراض به تخریب خاوران، خانواده ها و دوستان شهدا طی سی سال گذشته، رفتن به «سر خاک» را با قبول خطرات و به رغم سیاست سرکوبگرانه رژیم ادامه داده اند. چنان که مخالفین رژیم در خارج از کشور نیز هرکس به اندازه توانایی اش تلاش کرده و فریاد زده و در بسیج علیه این اقدام رژیم به هر وسیله ممکن فعال بوده است. هیچ فریاد و امضا و حضوری قابل چشم پوشی نیست. این فعالیت ها همه لازم است و نباید آنها را دست کم گرفت، حتی اگر مثل بسیاری از موارد دیگر مانع اقدامات رژیم نگردد. مبارزه برای آزادی و برابری و دفاع از دستاوردهای جنبش های حق طلبانه به هیچ رو شکل واحدی ندارد. بر دشمن از همه راهها باید تاخت، دربرابرش ایستاد و او را از دستبرد به حقوق اجتماعی و فردی ستمدیدگان باز داشت.

اما نکته مهم این است که نباید پنداشت که گویا این رژیم استثنای است. نادیده گرفتن مخالف و تلاش برای انکار موجودیت و محور هر خاطره ای از او در تاریخ بشر سابقه ای طولانی دارد و حتی به پیش از تاریخ هم می رسد. برای مثال:

اقوامی که از شبه قاره هند به فلات ایران رسیدند و آنجا را به عنوان مسکن خویش اشغال کردند، اهالی پیشین فلات ایران را تار و مار کردند و برای آنکه هیچ اثری از آنان، جز نامی بد و نفرت انگیز، نماند، آنها

را دیو نامیدند. دیو سفید اهالی شمال ایران کنونی و دیو سیاه اهالی جنوب آن بودند (رک. به درس های دکتر محمد جعفر محبوب از شاهنامه، کاست اول، روی ب).

اروپایی ها هم که پس از «کشف» آمریکا بدانجا رفتند بومیان را پس از انکار انسان بودن شان نابود کردند و بعدها آنان را در فیلم های وسترن به عنوان وحشی و مزاحم و شرور نشان دادند؛ دستگاه ایدئولوژیک دولتی را برای توجیه جنایات و جا انداختن دولتشان - که بعدها دموکراتیکش نامیدند - به کار گرفتند و تا همین امروز آن را به کار می گیرند. بومیان آمریکا و کانادا (Amèrindiens) و سوند (Sami) و استرالیا (Aborigènes) و غیره امروز چه وضعی دارند؟

در عرصه مشخص تر سیاسی و اجتماعی هم همین طور است. از قربانیان انکیزسیون و کشتار زنان هوشمند به عنوان ساحره که تاریخش وحشت انگیز است و قربانیان جنگ های صلیبی چه کسی خبر دارد؟ آیا محکومان و قربانیان دادگاه های اشعری ها و معتزله در تاریخ و ذهن مورخان دنیای مسلمان جایی دارند؟ دستگاه خلافت امویان و عباسیان مخالفان خود را که شیعیان بودند چنان تارومار کردند که یک نمونه اش داستان کربلا است که امروز با «عتبات مقدسه» اش و سینه زنی و قمه زنی بنا به مصلحت حکومت ها یادشان زنده نگه داشته می شود. آنها تا چند قرن به کلی فراموش شده بودند و قبرشان را به بی بسته بودند. اما بعدها بنا به مصالح سیاسی و حکومتی، یعنی از دوره دیلمیان یادشان را با روضه خوانی ها زنده کردند و برایشان قبر و اصل و نسب و هزار افسانه ساختند چون برای حکومت طبقات غالب لازم بود. آیا یهودیان و کولیان و کمونیست ها در رژیم نازی، مخالفان در نظام استالین، بهائیان در دوره مشروطه و نیز پس از روی کار آمدن رژیم کنونی، و نیز مخالفانی که در دوره هر دو پهلوی تارومار و نابود شدند همین سرنوشت را نداشته اند؟ آیا امروز کسی می داند بر سر ستمدیدگان ویتنامی، عراقی، افغانی و فلسطینی و... چه آمده و می آید؟ آیا عموماً روایت فاتحان را تکرار نمی کنند؟ و آیا همین ها تاریخ نخواهد شد؟ از کشتار مزدکیان و سپس فرمطیان گرفته تا برسیم به یک میلیون کشته از حزب کمونیست در اندونزی توسط کودتای آمریکایی - اروپایی ژنرال سوهارتو کسی آماری دارد؟

در همه جا، این جابجایی حاکمان و مصالح سیاسی ست که یادها را از زیر آوار بیرون می کشد، آنها را با حقیقت و افسانه بازسازی می کند و باز برای پرداخت حکومتی دیگر به کار می گیرد. اگر کسی نمی داند که قربانیان جنایات صدام حسین چه کسانی و چه چیزهایی هستند، قربانیان تجاوز بوش پدر و پسر هم کسی به درستی نمی داند و اگر بداند دربرابر مصالح اقتصادی و سیاسی سرمایه جهانی که آمریکا سرکردگی اش را دارد به چیزی محسوب نمی شود و حتی یک سطر را در تاریخ منطقه ما به خود اختصاص نمی دهد. آیا از کشتار کارگران و زحمتکشان آفریقا و آمریکای جنوبی که از صدها سال پیش تا همین امروز به دست دیکتاتورهای نظامی و غیر نظامی مورد حمایت و دست نشاندۀ آمریکای شمالی انجام می شود آماری وجود دارد؟ مغلوبان وقتی هم زنده باشند حقی ندارند تا چه رسد به مرده شان. آیا در زمان شاه نام مخالفین (از صدیقی و توده ای و سازمان های فدایی و مجاهد و قومیت های حق طلب...) در رسانه های رسمی چیزی جز به نفرت و خرابکاری و افترا برده می شد؟

باری، نماد خاوران و یاد کسانی که با اندیشه ها و آرزوهای رادیکال و شعار مرگ بر سرمایه داری و زنده باد کمونیسم، فریادشان به ضرب گلوله در گلو خفه شد برای این رژیم زیانبار است. جمهوری اسلامی از روزی که بر سر کار آمد هرکسی غیر از خمینی و همدستانش را بر باطل و کشته شدنی و تهمت زدنی و لجن مال کردنی تلقی کرد. کتاب های متعددی که با تیراژهای بالا علیه مخالفین و گذشته و آینده شان چاپ می شود و مجانی در مساجد و محافل وابسته به رژیم پخش می گردد همه همین هدف را دنبال می کنند... باری، نابود کردن مخالف و از بین بردن حتی اسم و رسم و نقش او تا برسد به قبرش اصلاً تازگی ندارد. این رژیم که تعبیر دمنش درباره او رسماً نیست پا جای پای اسلاف خویش می گذارد تا باز هم به سود طبقات استثمارگر، حاکمیت خویش را بر اکثریت جامعه که همانا کارگران و زحمتکشان هستند تحمیل کند. کارگران و زحمتکشانی که می خواهند برای ادامه حیات خود و احقاق حقوق انسانی شان نظامی عادلانه برپا دارند.

یکی از حوادث مهم فرانسه در قرن نوزدهم کمون پاریس است که لرزه بر اندام بورژوازی فرانسه و اروپا انداخت و به برکت اوست که نظام جمهوری در فرانسه تثبیت شد. کمون بر آرمان آزادی، برابری، برادری برپا شد و نخستین حکومت کارگری لقب گرفت و مصوباتش طی ۷۰

ما اعمال سرکوبگرانه در هفت تپه را به

شدت محکوم می کنیم

حدود سه هفته است، سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه زیر شدیدترین فشارهای پلیسی، امنیتی قرار دارند. شکست مفتضحانه ی انتخابات فرمایشی شورای اسلامی کار در هفت تپه موجب شد تا مدیریت و عوامل امنیتی اطلاعاتی، دست به انتقام جویی از کارگران زده و اعضای هیئت مدیره ی سندیکای هفت تپه را بازداشت کنند. در این رابطه طی سه هفته ی گذشته، بیشترین فشارها نسبت به اعضای هیئت مدیره و خانواده های آنان از قبیل تعقیب اعضای خانواده های این کارگران، تفتیش منازل، تهدید و... اعمال شده است که نسبت به تمام دوران مبارزات کارگران هفت تپه، تاکنون بی سابقه بوده است. اما کارگران در مقابل این سرکوب بی تفاوت نبوده و گفتنی است طی روزهای گذشته حدود سیصد نفر از کارگران با زیر فشار قرار دادن مدیریت به اشکال گوناگون نسبت به این گونه اعمال اعتراض کرده اند. در حال حاضر 7 نفر از دستگیر شدگان اعضای هیئت مدیره به قید کفالت آزاد شده اند، اما دیروز یکشنبه 18 اسفند علی نجاتی رئیس هیئت مدیره ی سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه با یورش مأموران امنیتی به منزلش دستگیر شد و تاکنون از وضعیت این فعال کارگری اطلاعی در دست نیست.

شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری

1387/12/19

نظام سرمایه داری از فعالین کارگری نیشکر

هفت تپه انتقام می گیرد!!!

کارگران و مردم آزادیخواه:

نظام سرمایه داری ایران، مدتی است که نیروی سرکوب خود را در نیشکر هفت تپه متمرکز کرده است. چرا که کارگران هفت تپه در ادامه ی مبارزات بی وقفه ی خود، مدتی پیش در انتخاباتی پر شور، با انتخاب نمایندگان واقعی خود، سندیکای مستقل خویش را ایجاد کردند. کارگران هفت تپه با مبارزات خردمندانه ی خود و با مطالباتی واقعی و رادیکال نشان دادند که جنبش کارگری ایران از چه پتانسیل بالایی در روند رشد خویش برخوردار است. مبارزات کارگران هفت تپه در تاریخ مبارزات جنبش کارگری ایران ستودنی است و کم نظیر است. کارگران هفت تپه با تاکید بر خواسته های خود، سرمایه داری را با همه ی یال و کوبالتش به چالش کشیدند. از سوی دیگر، مبارزات این کارگران تأثیر بسزایی در ارتقاء مبارزات دیگر واحدهای تولیدی در منطقه ی جنوب داشته است. راهپیمایی های کارگران لوله سازی اهواز را می توان از این دست نام برد. کارگران پس از تشکیل سندیکای مستقل خود، گام های بسیار محکمی برداشتند، آنان با دفاع جاتانه از تشکل خویش، ترفندهای مکرر مسئولین کارخانه و نهادهای امنیتی را خنثی کردند. به همه ی این موارد موفقیت های سندیکای کارگران هفت تپه را می توان اضافه کرد، این سندیکا در پیگیری خواسته های کارگران موجب افزایش حقوق کلیه ی کارکنان به مبلغ 70 هزار تومان شد و نیز استخدام رسمی بیش از 200 نفر از کارگران قراردادی را در دستور کار خود قرار داد.

تمامی این موارد، به ما می گویند مبارزات کارگران هفت تپه، جایگاه ویژه ای را در تاریخ مبارزات کارگری به خود اختصاص داده است و از همین روست که امروز کاسه ی صبر نظام سرمایه داری به سر آمده و دیگر تاب تحمل این مبارزات درخشان را ندارد و دیگر نمی تواند شاهد تسری این تحركات به دیگر کارخانه ها و واحدهای تولیدی باشد.

همه ی فعالین و تشکل های مستقل کارگری!!

پس از آزادی 7 نفر از اعضای هیئت مدیره ی این سندیکا، در صبح روز یکشنبه 18 اسفند مأموران امنیتی با یورش به منزل علی نجاتی، رئیس هیئت مدیره ی این سندیکا را دستگیر کردند. بیابیم در همبستگی طبقاتی به هم زنجیران مان در نیشکر هفت تپه، دست در دست هم متحدانه و به هر طریق ممکن و موثر خواهان پایان دادن به ارباب و فعالین کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی توسط نظام انسان ستیز سرمایه داری ایران و آزادی علی نجاتی، این کارگر پر شور و شجاع و دیگر کارگران زندانی شویم.

کمیته ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری 1387/12/19

روز که برپا بود منشأ بسیاری از دستاوردهای اکثریت مردم یعنی دموکراسی شد که هنوز هم زحمتکشان فرانسه با چنگ و دندان می کوشند آنها را حفظ کنند و از تهی شدن آنها از محتوا جلوگیری کنند. اما اگر نامی از کمون هست، اگر دیواری که آخرین کمونارها را پای آن به گلوله بستند هنوز مورد تجلیل و بازدید علاقه مندان است نه خواست بورژوازی فرانسه و «دموکراسی و پلورالیسم اش»، بلکه به اعتبار نیرویی ست که در جامعه فرانسه وجود دارد و کوشیده و توانسته است آن یاد را و آن آرمان ها را زنده نگه دارد. وگرنه در کتاب های درسی مدارس فرانسه تجلیلی و حتی تحلیل درستی از کمون نیست، بلکه اغتشاشی معرفی می شود که فرو خوابانده شد. در دهه ۱۹۵۰ حتی آثار اقتصادی مارکس در دانشگاه های فرانسه تدریس نمی شد.

مزار آباد خاوران نمادی ست یادآور کمونیسم، رادیکالیسم، دست بردن به ریشه ها، طرد خرافات مذهبی، حکومت لاینک و جمهوری مردمی. نماد آرزوهای تحقق نیافته چندین نسل است که شجاعانه در برابر موجی ارتجاعی که به لحاظ طبقاتی و تاریخی قوی تر از او بود برخاست. تخریب خاوران تخریب خاک و آجری ست که نماد آن ایده ها هستند. اما آن ایده ها نه فقط از سوی جمهوری اسلامی، بلکه به دست توایبان واقعی، یعنی توایبان خارج از زندان نیز تخریب شده و می شود. بیش از ۲۵ سال است که برخی در همین خارج از کشور که بدون ترس از رژیم می توان نظری را بیان کرد، اگر گاهی خواسته اند به یاد آن کشته ها سخن بگویند آنان را مثل خودشان پشیمان و منفعل و وارفته فرض کرده اند. در برخی مقالات و کتاب ها که پیرامون آن سرکوب ها نوشته شده از آن کشتگان تنها به عنوان «آزادیخواه» نام می برند که ابکی بودن این آزادیخواهی بسته به مزاج کسی ست که آن را می نویسد. آری زمانه است. کسانی هستند که در دوره جوانی شان و طبق آب و هوای آن زمان، خود را کمونیست می دانستند، از تغییر مناسبات طبقاتی و برقراری جامعه ای آزاد و برابر سخن می گفتند. امروز نظر پیشین خود را احمقانه ارزیابی می کنند. در این تغییر موضع ایرادی نیست. خودشان مسوول نظر و عمل خویش اند. ولی اینکه نظر خود را عطف به ماسبق کرده، کشته ها را با خودشان تواب می کنند غیر قابل تحمل است. چطور قدر کسانی را که در حکم اعدام شان نوشته شده: «به خاطر الحاد و دفاع از کمونیسم و عضویت در سازمان... باید اعدام شود» می توان به خیال «آزادی» گدایی شده از آمریکا تقلیل داد؟! آیا تهی کردن مبارزه شهدا از محتوایش چیزی از تخریب خاوران کم دارد؟ آیا حتی بدتر نیست؟

در برابر جنایت رژیم باید مقاومت کرد. بسیج همه جاتبه و مردمی برپا کرد. باید نیرو داشت تا صدایمان را بشنوند. در عرصه سیاسی تنها نیرو ست که به حساب می آید. رحم و اخلاق را نباید از دشمن طبقاتی انتظار داشت. اگر در فرانسه یاد کمون و نمادهای مقاومت ضد فاشیستی زنده است، اگر دستاوردهای دموکراتیک هنوز تا حدی حضور دارد ناشی از نیرویی مردمی و اجتماعی ست که فعالانه از آنها دفاع می کند.

با حفظ ایده های رادیکال و ضد سرمایه داری و حمایت از آرمان های شهدا و نقد و تکامل ایده هاست که یاد آنان به بهترین وجه زنده می ماند و با بهبود زندگی و شادی زحمتکشان همراه می شود و نمادها، ستون های یادبود و مزارها برپا و الهام بخش باقی می ماند. تا مردم مبارز وجود دارند خاوران ویران نخواهد شد و نماد جنایتی باقی خواهد ماند که رژیم جمهوری اسلامی برای دفاع از مصالح بورژوازی ایران و با تأیید ضمنی و سکوت وقیحانه او مرتکب شد. مبارزه برای آزادی - برابری ادامه خواهد یافت و رژیم از به توبه کشیدن خاک خاوران و از تلاش برای پنهان کردن یادها طرفی بر نخواهد بست.

طبیعی ست که ما تلاش رژیم را در تخریب خاوران که از عمق کینه اش به انقلاب توده ها، به آزادی ستمدیدگان بر می خیزد محکوم می کنیم و با خانواده های داغداری که کسی نمی تواند ادعا کند، چنان که باید و شاید، رنجشان را درک کرده است همصدا هستیم و ابراز همبستگی می کنیم.

* تعبیری ست که از یک شعر محمود درویش:

بر این سرزمین چیزی هست که شایسته زیستن است

تردید اردیبهشت/ عطر نان در بامداد/ آراء زنی درباره مردان/ نوشته های اسکیلوس/ آغاز عشق/ گیاهی بر سنگ/ مادرانی برپا ایستاده بر ریسمان آوای نی/ و خوف مهاجمان از یادها. (...)

زنان در جبهه کار

آزاده ارفع

اخیرا در فرانسه و آلمان اخباری درباره اخراج زنان صندوق دار و پرستار منتشر شده است. سرمایه داران روشنفکری جدیدی برای کاهش نیروی کار و اخراج کارگران، ضمن اجتناب از پرداخت خسارت و عواید قانونی مربوط به اخراج، یافته اند. آنها با زدن اتهام و برجسب دزدی، بدون اقامه هیچ نوع دلیل و مدرک مستندی، کارگران زن خود را اخراج میکنند. صندوقداران زن بخاطر چند سنت و یا چند یورو یا حتی سی سال سابقه کار صرفاً بخاطر سوءظن اخراج می شوند. این اخراج ها به قدری غیر انسانی است که گزارش آنها در اکثر روزنامه ها با عنوان هانی نظیر "مدیران بانکها بخاطر ایجاد بحران کنونی و بیاب آوردن میلیاردها ضرر جایزه می گیرند اما صندوق دار زن با سی سال سابقه بخاطر یک یورو اخراج می شود" به انتقاد از آن برخاسته اند. در اینجا به چند نمونه از این بی عدالتی های که در حق زنان صورت گرفته است می پردازیم.

چندی پیش یک زن صندوق دار فرانسوی بخاطر آن که صندوقش 60 سنت کسری داشته است با سوطن "دزدی" از کار اخراج میشود. دادگاه کار در "ورسای" (منطقه ای در حومه پاریس) این اخراج را غیر قانونی دانسته و ویرای زن صندوق دار 17380 یورو خسارت ناشی از اخراج تعیین میکند. اعلام غیر قانونی بودن اخراج این صندوق دار بدان معناست که او میتواند مجدداً به سر کار خود برگردد. از آن جا که کارفرما به رای دادگاه اعتراض نکرده است بنابراین مانعی برای بازگشت به کار صندوق دار زن وجود ندارد. (خبرگزاری فرانسه)

اما در همه موارد زنان صندوق دار در دادگاه کار علیه اتهامات وارده به آنها موفق نشده اند. یک صندوق دار زن در آلمان با 31 سال سابقه کار در فروشگاه زنجیره ایی به نام "کایزر" که در مظان دزدی یک یورو و سی سنت قرار گرفته بود، توسط کارفرما در 25 ژانویه 2008 اخراج می شود. صندوق دار زن، "امیلی"، که عضو اتحادیه خدمات آلمان به نام "وردی" و از فعالین سازمان دهنده اعتصابات بوده به دادگاه شکایت می کند و مورد حمایت همکاران، اتحادیه، دیگر حقوق بگیران فروشگاه "کایزر" و افراد متعهد قرار می گیرد. دادگاه اول در سال 2008 تشکیل و حکم اخراج او را از سوی کارفرما تایید می کند. "امیلی" از حکم دادگاه اول تقاضای تجدید نظر کرده و بررسی به دادگاه کار منطقه برلین- براندنبورگ ارجاع می شود. در این میان تحت شعار "همبستگی با امیلی" فعالین اتحادیه ای و سیاسی بسیاری از طریق ترتیب دادن گروه های معترض با موزیک و بلندگو به شعبات فروشگاه "کایزر" و افساء اخراج ناعادلانه... خواهان بازگشت "امیلی" که مادر سه فرزندانست، بر سر کار خود می شوند. آنها اعلام می کنند که اخراج "امیلی" بخاطر نقشی است که او در سازماندهی اعتصابات داشته است. دادگاه تجدید نظر "امیلی" امسال تشکیل شد و رئیس دادگاه کار، که خود یک زن است، حکم اخراج امیلی را تایید و حق فرجام خواهی به دادگاه های بالاتر را از وی سلب می کند. انتشار این خبر تکان دهنده بازتاب گسترده ای در رسانه ها و افکار عمومی پیدا کرد. "ولف گانگ تیرز" از حزب سوسیال دمکرات و معاون پارلمان آلمان این حکم را بربر منشا نه و غیر اجتماعی توصیف کرد. او گفت برایش قابل فهم نیست که چرا خاتم قضای این حکم غیر عادلانه را صادر کرده است. فشار افکار عمومی به گونه ای بود که سخنگوی دستگاه قضایی برلین ناچار شد عکس العمل نشان داده و اعلام کند که حکم داده کار تجدیدنظر از لحاظ قضایی منطقی بر قوانین بوده است.

قضای زنی که این حکم غیر انسانی را برای "امیلی" صادر کرده است زنی است به نام "دانیله ریل". بررسی وضعیت او استقلال ادعایی دادگاه های کار آلمان و نیز نظام قضایی این کشور را روشن می سازد. خاتم "دانیله ریل" در "فوروم" (موسسه ای مدیران) بعنوان متخصص و مشاور در امور مربوط به اخراج شاغل است. این موسسه به مدیران انحصارات و بنگاهها در مورد قوانین و نحوه اخراج شاغلین خدمات فکری و مشورت ارائه می کند. خاتم "ریل" در 17 و 18 اکتبر سال 2008 در همین موسسه درباره اخراج بر مینای "شک و تردید در صحت و صداقت کارکنان" سخنرانی کرده و به مدیران نشان داد که چگونه می توانند صرفاً با اقامه دلالی که نشان دهنده سوطن است کارگران خود را با استفاده قوانین کار اخراج کنند.

"امیلی" در سال گذشته پیشنهاد مدیریت را برای سازش رد کرد (اگر چه اتحادیه وردی با این پیشنهاد موافق بود) و اکنون نیز نیروهانی که از او پیشتیبانی کرده اند می خواهند شکایت را تا "دادگاه قانون اساسی آلمان" و "دادگاه عالی قضایی اروپا" پیگیری کنند.

شبهه همین حوادث نیز برای یک پرستار خانه سالمندان وابسته به بیمارستان دولتی به نام "ویوانتس" در برلین اتفاق می افتد. "بریگیت هابنریش" با دیدن اشکالات اساسی بهداشتی و کمبودها- که بر اثر سیاست های نئولیبرالی چند سال گذشته در آلمان در زمینه بهداشت افزایش یافته است- دست به اعتراض میزند. کسی به اعتراضات وی توجه نمیکند و به ناچار عیله این بی عدالتی شکایت میکند که خود باعث اخراج وی میشود. وی علیه اخراج خود شکایت میکند ولی از بخت بد وی یکی از سران بیمارستان "ویوانتس" از روسای سابق اتحادیه بخش خدمات "وردی" می باشد. در این ماجرا فقط همکاران محل کار و پایه اتحادیه از وی حمایت میکنند. وی در دادگاه محکوم میشود. شورای کارخانه نیز هیچ دخالتی در این شکایت نکرده و حتی اشاره ایی به این حادثه نمیکند.

اما این نوع فشارها فقط به زنان وارد نمی شود. در ارتباط با مورد مشابه ای که متوجه دو کارگر مرد شده است باید به محاکمه دو ناتوای مرد در شهر "دورت موند" آلمان، به اتهام دزدی اشاره کنیم. سالن دادگاه این شهر با انبوهی از خبرنگاران با دوربین ها و میکروفون ها، نظیر محاکمات جنجالی برای دزدی میلیونها یورو، پر شده بود. موضوع اتهام دو ناتوای اما مبلغی در حدود 50 سنت روغن گیاهی بود. کارگران به میزان 50 سنت روغن گیاهی روی نان مالیده و خورده بودند و همین مسئله باعث اخراج آنها شده بود. قضای دادگاه این اخراج را غیر عادلانه دانست و دو کارگر مزبور دوباره به سر کار خود برگشتند. دادگاه در مورد این که مصرف روغن گیاهی از طرف دو کارگر مزبور باید دزدی محسوب شود یا نه وارد قضاوت نشده و مسئله را باز گذاشته است. کارفرما مدعی است که در همه موارد ضوابط مقرر کرده و این ضوابط توسط دو کارگر نقض شده است. وی همچنین گفت که برای چنین مواردی تصمیم گیری سخت است که مرز دزدی را از کجا میتوان تعیین کرد از یک سنت، یک یورو، ده یورو هزار یورو... او از حکم داده گاه تقاضای تجدید نظر کرده است.

حوادث اشاره شده نمونه های بارزی هستند از هار شدن هر چه بیشتر سرمایه داران برای اخراج کارگران و تلاش آنان برای فرار از پرداخت هر گونه خسارت قانونی اخراج و سنوات خدمت. از آن جا که اکثر شاغلین بخش خدمات مخصوصاً صندوق دارها زن هستند فشارهای گوناگون ناشی از استثمار و فشار کار به آنها اعمال می شود.

یک زن صندوق دار فرانسوی فارق التحصیل در رشته ادبیات به مدت 8 سال در یک فروشگاه زنجیره ایی کار میکند. وی تجربیات خود را از شرایط بسیار نابرابر و تبعیض جنسیتی و کار سخت و طاقت فرسای صندوق داری که اساساً زنان آن را بعهده دارند در دفتر خاطرات روزانه اینترنتی اش مینویسد. یادداشتهای وی در کتاب خاطراتش مورد توجه بازدیدکنندگان اینترنتت بیشمار قرار میگیرد. در همین فاصله یک انتشاراتی به وی پیشنهاد می دهد که یادداشت هایش را به صورت کتاب منتشر کند.

کتاب مزبور یکی از پر سروصداترین کتاب های سال 2009 شده و به زبان های متعددی مثل هلندی، ایتالیایی، اسپانیایی، تایوانی و البته انگلیسی و آلمانی ترجمه شده است. در این کتاب نویسنده به تشریح شرایط سخت کار و انواع و اقسام فشارهایی که زنان صندوق دار وارد می شود پرداخته است.

سرمایه داری معاصر زنان را به طور وسیع وارد عرصه تولید کرده و نیروی کار زنان به یکی از عناصر حیاتی بقای نظام اقتصادی حاکم در آمده است. اما تبعیض جنسیتی ذاتی در نظام سرمایه داری موجب میشود که شدت استثمار زنان از مردان بسیار بیشتر باشد. زنان علاوه بر فشار مضاعف در عرصه شغلی بار کار خانگی را نیز به دوش می کشند. در چنین شرایطی زنان باید برای کسب حقوق خود و مقابله با فشارهای مضاعف محیط کار به طور فعال در تشکل های اتحادیه ای شرکت کنند. شرکت زنان در فعالیت اتحادیه ای سابقه اش به اواخر قرن نوزدهم در انگلستان بر می گردد. در آن دوره برجسته ترین رهبر زنان سوسیالیست "الیانور مارکس" بود. او نه فقط یک فعال سیاسی بسیار توانا بلکه سازمانده برجسته ای بود که حوزه فعالیت خودش را در میان کارگران شرق لندن- که شرایط زندگی شان نسبت به کارگران دیگر مناطق لندن بقیه در صفحه 14

عسلویه: «اردوگاه کار اجباری»

عسلویه در کدام نقطه از ایران واقع شده است که این روزها اینقدر از اهمیت اقتصادی آن صحبت می‌شود. این حجم از ثروت و به زبان دیگر کار مجسم به وسیله چه نیروهایی خلق شده است؟ آفریدگان این قطب صنعتی خود چگونه گذران زندگی می‌کنند؟ کارگرانی که با تولید این همه سرمایه موجب ثروتمند شدن شرکت‌های مقاطعه‌کار، شرکت ملی گاز و شرکت‌های انگلیسی، کره‌ای، ایتالیایی و ... شده‌اند خود در چه وضعیتی به سر می‌برند؟ کارگران دیگر کشورها هم که نیروی کارشان به اشکالی چون ساخت ابزار و وسایل صنعتی تاپلو، تاور و تبدیل شده و با کارگران ایرانی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند، کارگرانی که با توقف کارهای پروژه‌های اکنون سرگردان برای کار هستند، کارگرانی که از بیمه بیکاری بی‌بهره هستند و ...

بخش‌های صنعتی عسلویه که به نام سایت و فاز از آنها یاد می‌شود قرار بود تا 25 فاز ادامه یابد. در حال حاضر فازهای 9 و 10 آن، مرحله پیش‌راه اندازی را از سر گذرانده‌اند و قرار است در روزهای آینده راه اندازی شوند و در بعضی مناطق در حال تسطیح زمین و گردآوری برای فونداسیون هستند. هر سایت شامل چندین فاز می‌شود. این منطقه صنعتی شامل مناطقی چون جم، کنگان و ... می‌باشد که در فاصله حداکثر 10 تا 20 کیلومتری از ساحل خلیج فارس قرار دارند و در دامنه رشته کوهی بنا شده‌اند.

کلیه کارهای تسطیح زمین، ساخت فونداسیون و جدول بندی بدون حضور نیروهای کره‌ای و کلاً توسط کارگران ساده انجام می‌گیرد. اگر در بین آنها متخصص هم وجود داشته باشد، دستمزد کارگر ساده را می‌گیرد. این بخش از کار از چشم بیننده‌ای که این تاسیسات را از طریق تلویزیون می‌بیند پنهان می‌ماند، همین‌جا لازم است یادآوری کنیم که کارگران پروژه‌ای در جنوب محدود به عسلویه نمی‌شوند. سرتاسر ساحل خلیج فارس و همچنین بعضی جزایر خلیج فارس چون لاوان و سیری را در بر می‌گیرد. در حال حاضر کارها در عسلویه عمدتاً به تاسیسات پتروشیمی و تعمیرات محدود می‌شود.

عسلویه منطقه‌ای است که از هیچ قانونی تبعیت نمی‌کند. قانون هشت ساعت کار هم که به ضرب مبارزات طبقه کارگر به دولتهای سرمایه داری تحمیل شده است، در اینجا محلی از اعراب ندارد. کارگران ساعت 4/5 و حداکثر 5 صبح از خواب بیدار می‌شوند، معمولاً ساعت 6 صبح کار شروع می‌شود و تا 7/5 شب با 1/5 ساعت اضافی کاری ادامه می‌یابد. اگر شرکت‌ها لازم بدانند تا ساعت 8/5 شب اضافه کاری ادامه پیدا می‌کند، در مواردی هم شب کاری وجود دارد. ده ساعت کار در روز به ازای 24 روز کار در ماه، این مقررات در اکثر شرکتها اعمال می‌شود. صورت کارکرد در ماه به کسی داده نمی‌شود، به ندرت لیست با ساعات اضافه کاری کلیه کارگران قسمت به رویت کارگران میرسد. دستمزد از 210 هزار تومان (در سال جاری از خرداد) تا 240 هزار تومان به کارگران ساختمانی (کارهای سیویل، محوطه سازی، فونداسیون بعضی ساختمانهای اداری)، کارگرانی که در بخش ساخت مخازن (که در هر سایتی بیش از ده تایی از این مخازن ساخته می‌شود)، کارگران کمکی (کمک جوشکار، ریگرها - کمکی‌های راننده جرثقیل - کارگران تأمین نگهداری اسکافل بندها) همه همین دستمزد را دریافت می‌کنند. جوشکاران لوله که تعداد آنها بسیار کم است یک میلیون تا یک میلیون و صد هزار تومان دستمزد می‌گیرند. کارگران نصب عموماً دستمزدشان 350 تا 400، فورمن‌ها که در واحد کاری یکی و حداکثر دو نفر هستند 600 هزار تومان است. فورمن واحدهای برق تا 700 هزار تومان هم میرسد. اما دستمزدها یک راز است مبلغ دستمزدها در لیست نمی‌آید، معمولاً کارگران از حقوق و مزایای خود با هم صحبت می‌کنند. اما عمده نیروی کاری در عسلویه همین کارگرانی هستند که دستمزد ماهانه آنها بین 240 تا 210 هزار تومان در ماه است.

مدیر کارگاه، دستیاران مدیریت کارگاه که شامل مدیرهای واحدهای مختلف و سرکارگرها که مسنول بهره‌کشی نیروی کار از کارگران می‌باشند، حقوقهای کلانی می‌گیرند که معمولاً ما کارگران کمتر از آن اطلاع داریم. آنچه از گوشه و کنار خبرس میرسد رئیس کارگاه 7-10 میلیون، معاونین امور اداری - فنی هر کدام 5 میلیون حقوق ماهانه دارند، سرکارگرها از هفتصد هزار تومان گرفته تا 2 میلیون در ماه می‌گیرند. در بین مدیران واحدها به ندرت نیروی فنی به چشم می‌خورد. حتی مدیر کارگاه بندرت کارشناس فنی است. نیروهایی هستند که سابقه کاری زیادی در شرکت دارند و از این مهمتر مورد اعتماد مدیر عامل شرکتها هستند.

خودم شاهد بودم کارشناس مکانیک از یکی از دانشگاههای معروف کشور حقوقش 600 هزار تومان بود. به دلایلی گذاشت و رفت. کار او را یک دبیرمه که تنها کمی به کامپیوتر آشنایی داشت انجام می‌داد. دلایل این موضوع و بطور کلی اهمیت ندادن مهندسی فنی را در پایین باز می‌کنم. سرکارگرها که معمولاً به آنها سوپروایزر گفته می‌شود، لازم نیست کار بلد باشند، اینها تخصص‌شان در این است که چگونه از نیروهای کار به بهترین وجه کار بکشند و چگونه برنامه چینی کنند که کارگر نارضی را اخراج کنند. سیستم چنان با برنامه عمل می‌کند که این گروه (سرکارگرها) معمولاً در ضمن کار در سایت به این رموز آشنا میشوند. سوپروایزهای تازه وارد (همان سرکارگرها) هم با چند روز پرسه زدن در سایت، و یادگیری اسم واحدها به انگلیسی به درجه سوپروایز نایل خواهند شد. جوهر اصلی یک سرکارگر همان توانایی در سلطه بر نیروی کار است. که اگر در ضمن کار این توانایی را از خود بروز دهد، درجات ترقی را به مرور طی خواهد کرد.

مدیران واحدها عملاً خودشان اقدام به اخراج کارگران نمی‌کنند. بلکه از طریق همین سرکارگرها است که به این کار اقدام می‌کنند. بارها اتفاق افتاده است که کارگران خدماتی که عملاً بلوچ هستند و بصورت گروهی می‌آیند موافقی خواستار دستمزد بالاتر شوند، همین سرکارگرها با استفاده از تجربیاتی که مدیران واحدها دیکته می‌کنند چنان بدون سروصدا آنها را اخراج کرده‌اند که بقیه کارگرانی که در صد متری آنها کار می‌کردند، یکی دو روز بعد متوجه شدند. در واقع این تیب کارگرانی که با سمت «سوپروایزر» کار میکنند در قبال همین کارها حقوقهای آنچنانی می‌گیرند. در صورتی که هیچگونه تخصص کاری هم ندارند. اما با این وجود کم نیستند کارگران فنی که از فرط نبود کار به این منطقه آمده‌اند. اما مجبورند با دستمزدهای پایین تن به کار بدهند. رابطه (پارتنری) برای گرفتن پست و حقوق حرف اول را می‌زند. برای کارش در بازار نگرفته است معاون فنی کارگاه میشود. ماهانه بیش از 5 میلیون حقوق می‌گیرد. این تیب افراد بسیارند.

اما چرا در عسلویه کارگر فنی به جز لوله کش - جوشکار نصاب... مورد نیاز نیست. نمی‌خواهم بگویم کارگران فنی نیستند، بسیاری از کارگرانی که با دستمزد 240 تا 210 هزار تومان کار میکنند فنی هستند حالا ممکن است برقکار یا جوشکار ورق (پلیت) باشند ولی به عنوان کمکی به کار گرفته میشوند. دستگاههای حساس کمپرسورها گرفته تا شیرهای (ولو) بزرگ هم آکند از خارج وارد میشوند و بدون آنکه کاری روی آنها انجام گیرد نصب میشوند. این دستگاهها ساخت کشورهای مختلف میباشند از کشورهای اسکانديناوی گرفته تا ایتالیا در جنوب اروپا ژاپن و کره و... به دیگر سخن جهان سرمایه‌داری به نوعی از طریق صدور کالاهای صنعتی در عسلویه حضور دارند. اما کارگران فنی کردهای در نصب و راه اندازی حضور دارند و کارهای فنی زیر نظر آنها انجام می‌گیرد. کارگرانی که سالها در عسلویه کار میکنند از مکانیسم و کار این دستگاه بی‌اطلاع هستند، در صورتی که بازها در نصب این دستگاهها شرکت داشته‌اند، می‌ماند سازه‌هایی که این دستگاه عظیم چته روی آنها نصب میشوند. این سازه‌ها ساخت چند شرکت ایرانی است به جز بعضی سازه‌ها که به خاطر حساسیت بالا نیاز است از کشورهای خارجی وارد شوند و عمداً از کره وارد میشود و در اینجا میتوان آذراب ارک و از شرکت اصفهانی نام برد که به خاطر اشکال در محاسبات و در نتیجه سوراخ کاریهای اشتباه که مجدداً به وسیله همین کارگرهایی که دستمزد آنها بیش از 300 هزار تومان نیست انجام می‌گیرد. ماهها برای نصب این سازه‌ها (استراکچرها) نیروی صدها کارگر صرف میشود تا حفاظ‌ها و نرده‌های سازه نصب شود. هر چقدر کار طولانی‌تر شود نه تنها به ضرر شرکت نمیباشد بلکه به نفع آن می‌باشد. چون این شرکتها (من پاور) به ازای دستمزدی که به کارگران میدهند چند برابر آن را به جیب می‌زنند بقیه دستگاه همانطور که گفته شد واردتی هستند. در موقع راه اندازی سایت عملیات تقطیر و شکستن مولکولهای گاز روی آنها انجام می‌گیرد. لوله کشی (پای پینگ) از جمله کارهایی است که حجم عظیمی از نیروی کار را به خود اختصاص می‌دهد. قابل ذکر است که این شرکتها پیماتی (من پاور) در قبال هر کدام از این نیروها از 4 میلیون تا 10 میلیون (در ماه) از شرکت ملی نفت پول می‌گیرند.

شرکتهاهی که کار نصب و دیگر کارهای آماده سازی سایتها را برای بهره‌کشی از نیروی کار ارزان و در نتیجه به جیب زدن سودهای کلان انجام میدهند، همه شرکتهاهی من پاور هستند. در سالهای اولیه شروع کار (سالهای 75) کارگران در استخدام شرکتهاهی کردهای بودند به این جهت دستمزد کارگران نسبت به حال خیلی بیشتر بود ولی با باز شدن پای این شرکتها به عسلویه تأمین نیروی کاری کلاً به عهده این شرکت هاست.

این شرکتهای پیمانی با شرکت IOFC شرکتهای پیمانی است که به وسیله شرکت ملی نفت و گاز ایجاد شده است و کلیه کارهای نظارتی تحت نظر و قراردادهای تأمین نیرو به وسیله این شرکت انجام می‌گیرد و همچنین بر این شرکتهای پیمانی (من پاور) نظارت دارد. این شرکتهای کارگران را با دستمزدهایی که در بالا به آن اشاره شد به استخدام (موقت روزمزد) درمی‌آورند. اما خودشان این نیروی کار ارزان را با قیمت این کالا در سطح جهان به فروش می‌رسانند. به قول اکثر کارگران به ریال می‌خرند و به دلار می‌فروشند. اینجا کارگران به طور متوسط روزی 14 ساعت کار میکنند و این شرکتهای از قبل هر کارگری با توجه به اضافه کاریها بالا چند برابر دستمزدی که میدهند پول به جیب میزنند و هر کارگری که اعتراض کند بدون چون و چرا اخراج میشود.

چرا کارگران با وجود شرایط بد کاری به عسولویه میروند!

همانطوری که در بالا به آن اشاره شد، در دهه هشتاد تا حدودی قیمت نیروی کار در عسولویه نسبت به مناطق دیگر ایران بالاتر بود و کارگرانی که از همه جا مانده بودند، کارگران اخراجی و کارگران بیکار اجبار زندگی آنان را وادار میکرد به منطقه روی آورند و با تحمل مشقات کار و دوری از خانواده به این دل خوش بودند که حداقل سطح حقوق بالاتر است ولی در حال حاضر عسولویه اردوگاه کار اجباری است که کارگران برای ادامه حیات به دلخواه این شرایط اردوگاهی را انتخاب میکنند اگر دولتهای سرمایه‌داری (چه دولتی و چه خصوصی) زندانیان و بطور کلی مخالفین خود را با قوه قهر به اردوگاههای کار اجباری روانه میکنند. امروزه سیستم سرمایه جهانی شرایطی را به کارگران تحمیل نموده است، که کارگران بلغاری، چک و... مجبور می‌شوند در استخدام شرکت پیمانی روانه آلمان و فرانسه شوند و همانند کارگران ایرانی که هیچگونه امنیت شغلی ندارند به سخت ترین کارها در بدترین شرایط نیروی کارشان را به ثمن نحس بفروشند. اگر از کارگران عسولویه بپرسی چرا با این شرایط ماهی 240 هزار تومان اینجا کار میکنی میگوید کجا کار هست از درد ناچاری به اینجا آمده‌ام. با این دستمزد صرف نمی‌کند. ولی کلی هزینه‌ام شد تا اینجا آمدم یکی دو روز این در و آن در زدم بلکه کار بهتری پیدا کنم اما نشد. یکی دو ماه اینجا کار میکنم تا ببینم چه میشود. کارگرانی که یکی دو ماه در عسولویه کار میکنند تعدادشان کم نیست و این موضوع به نفع صاحبان شرکتهاست چون هیچگاه کارگری که به این صورت کار میکند بیمه نمی‌شود. پول بیمه کارگران به جیب شرکتهای من پاور میرود. شرکت رامشیر یکی از شرکتهایی است که سالها در عسولویه کار پیمان کاری میکند. سهامدار اصلی این شرکت در امریکا زندگی میکند. ماهیست حقوق کارگزارانش را پرداخت نکرده است و بسیاری از کارگران این شرکت بدون دریافت حقوق معوقه خود برای کار به شرکتهای دیگر چون در ریز IGC ... رفته‌اند در سال 86 و سه ماهه (بهار) سال جاری کارگرانی که در این شرکت شاغل هستند و حقوقهای خود را دریافت نکرده‌اند بارها دست به اعتصاب زدند. خبرها حاکی از آن است شرکت رامشیر بارها وامهای چند صد میلیاردی (به بهانه پرداخت دستمزد کارگران) گرفته است. بخشی از کارهایی که به این شرکت محول شده بود نیمه تمام رها کرد در حالی که مطالبات خود را از شرکت ملی نفت گرفته بخشی از دستمزد کارگران را پرداخت نکرده است.

کارگری در همین شرکت که ماهها حقوق‌اش به تعویق افتاده بود. هر کاری کرده بود موفق نشده بود حقوق معوقه خود را بگیرد در بهمن ماه سال 86 خودش را به بالای چرخیل گردان میرساند و اعلام میکند اگر حقوقهای عقب افتاده من پرداخت نشود خودم را از بالا به پایین میاندازم. هر کاری میکنند نمیتوانند او را راضی به پایین آمدن کنند این کارگر در نهایت خود را آویزان میکند. در این موقع مدیر کارگاه شرکت رامشیر راضی به پرداخت دستمزدهای عقب افتاده او میشوند.

شرایط آب و هوایی، وضع غذا، مسکن و بهداشت

شرجی و آب و هوای گرم عسولویه زیانزد عام و خاص است و کار در فضای باز زیر تابش آفتاب. آنچنان است که اگر فشار زندگی و نیاز مریم برای زنده ماندن نبود کسی در عسولویه نمی‌ماند. درجه حرارت نامساعد بودن آب و هوا کار بایستی تعطیل شود. اما اینجا قوانین کارگری که سالها برایش مبارزه شده اجرا نمیشود. به معنای واقعی کلمه «کار اجباری» هر کاری را که کارفرما دستور داد باید بدون کلامی بایستی انجام گیرد در غیراینصورت برای اخراج برنامه ریزی میشود. علاوه بر نامساعد بودن شرایط آب و هوایی که بر کسی پوشیده نیست، گازهای سمی شناور در هوا آنچنان شدید است که مشکل تنفسی ایجاد میکند. بدین جهت کار بدون ماسکهای دهنی مشکل و به نوعی میتوان گفت غیرممکن است چون به مرور زمان اثر خود را بر روی ارگانهای بدن و به ویژه دستگاه خواهد گذاشت.

اما کارفرما از دادن ماسک خودداری میکند. مراجعه برای گرفتن ماسک پس از بارها مراجعه از ماسکهای بیکار مصرف با کیفیت پایین داده میشود که واقعاً قابل استفاده نیستند. یک نوع ماسک معروف به «ماسک نمدی» که بیکار مصرف هست که برای نیروی دفتری آورده میشود. کارگران بارها برای گرفتن ماسک با کیفیت بالا مراجعه میکنند اما به ندرت نتیجه بخش است.

جالب است از سوی دیگر نیروهای ایمنی به کارگرانی که از ماسک استفاده نکنند کارتشان را میگیرند. در حالی که خود این نیروی ایمنی از شرکتهای پیمانی دستمزد میگیرند و فاصله دفتر نیروهای ایمنی تا مدیریت چند قدم است به جای مراجعه به مدیریت خواستار وسایل ایمنی با کیفیت شدند، کارگران را مورد مواخذه قرار میدهند و یا جریمه میکنند. معمولاً وسایلی چون دستکش، ماسک و لباس کار از وسایلی است که بایستی آزادانه در اختیار کارگر گذاشته شود. در اکثر شرکتهای پیمانی لباس کار داده نمیشود. تنها در بعضی موارد بسیار استثنایی در صورتی که هزینه لباس کار از شرکت ملی نفت و گاز گرفته میشود. دستکشهای (کارگری) مصرفی در این شرکتهای آن چنان بیکیفیت است که کارگر در موقع کار نمیتواند آن را مورد استفاده قرار دهد. این است که از خیرش میگذرد.

وضع غذا در شرکتهای پیمانی (من پاور) بسیار نامطلوب است طبق شنیده‌های موقت در اوایل همین سال جاری شرکتهای که غذای کارگران را تأمین میکرد در رامشیر (3200 تومان) در آزای سه وعده غذا پرداخت میشده است. ترخود حدیث مفصل بخوان از این مجمل با این قیمت طبیعی است که غذا با کیفیت نباشد. لیست رژیم غذایی ماهها و حتی سالها تغییر نمیکند. اگر کارگری بخواهد غذای با کیفیت بخورد میبایست هر چه کار میکند برای غذا هزینه کند چرا که قیمتها بالا است هزینه رفت و آمد به شهر هم سرسام آور است. از این گذشته وقت هم نداری چون ساعت 8-8:30 وارد کمپ (خوابگاه) میشوی وقتی نمی‌ماند برای شهر رفتن و یا تهیه غذا. بعضی سایتها که زیر نظر مستقیم OIEC (شرکت ناظر) و یا برای نیروهای کردهای کار میکنند وضع غذایی بهتری دارند.

در عسولویه بیمارستان مجهزی وجود ندارد، در سایتها و کمپ هم معمولاً یک بهیار هست از آمبولانس و دیگر تجهیزات خبری نیست، به مراجعه قرص سرماخوردگی، اگر خوب نشدی آنتی بیوتیک میدهند. این در حالی است در این سایت ماهی دو سه نفر حین کار جان خود را از دست میدهند؛ اما هیچگونه اقدامی برای ایجاد بهداری انجام نمی‌شود. بارها کارگران به خاطر وجود گازهای سمی بیهوش شده‌اند. در این مواقع اعلام می‌کنند این کارگر مرض صرع داشته است.

اما مبارزات کارگری

مبارزات کارگری در عسولویه هم یک جریان برخاسته از رابطه کار و سرمایه همچون دیگر حلقه‌های جنبش کارگر وجود داشته و دارد. جنبش کارگر برخاسته از شرایط عینی طبقه کارگر است. جنبش کارگری از روزی که طبقه کارگر با استقرار شیوه تولید سرمایه‌داری همزمان با تولد شیوه تولید ارزش اضافی حضور پیدا می‌کند و از همان زمان مبارزات‌اش بر علیه سرمایه شروع شده است. این حرکات (تعارضات) خودبه خودی برخاسته از این شرایط دستاوردهایی هم در زمینه تشکل طبقه کارگر داشته است. و این مبارزات از بدو شروع اقتصادی سیاسی بوده است. اما این مبارزات به خاطر عدم آگاهی از کنه و ذات این شیوه تولید ارزش اضافی علاوه بر دستاوردها اشتباهاتی هم داشته است، به عنوان مثال مبارزات کارگران در ابتدا استقرار سرمایه‌داری در اروپا به جای اینکه مناسبات طبقاتی مورد حمله قرار دهد، ابزار تولید که محصول کار خود کارگران بود هدف قرار میدادند. نقش پیشروان طبقه کارگر در برخورد آگاهانه کارگران علیه سرمایه میتواند مؤثر باشد. اینجاست که نقش کارگران فعال و پیشرو با اهمیت است.

اما مبارزات کارگران در عسولویه: به حق میتوان گفت کار در عسولویه کار اجباری خود خواسته‌ای است که مناسبات سرمایه‌داری به کارگران تحمیل کرده است که کارگران به پای خود به این اردوگاه روانه میشوند. اگر در دهه 80 تقاضا برای نیروی کار زیاد بود و کارگران برای پیدا کردن کار بین یکی دو شرکت حق انتخاب کار با شرایط بهتر را داشتند. امروزه به خاطر افزایش تعداد کارگران بیکار و اصولاً کم شدن کار در منطقه با وجودی که محتاج زندگی یعنی دستمزدی که به کارگر و همسرش داده میشود، که زندگی خود، همسر و فرزندانشان را تأمین کند افزایش یافته است. مزد کارگران در عسولویه پایین آمده است. به این خاطر است که میگوییم اردوگاه کار اجباری خود خواسته هر کارگری به این شرایط حقوقی اعتراض کند اخراج است. خیلی جالب است بدانید کارگر معترض را هیچ شرکتهای کار نمیدهد. نام او در لیست سیاه Black list قرار میگیرد. چون کارگری که تصفیه حساب میکند، بایستی رضایت نامه از شرکت قبلی داشته باشد، و کارگری این رضایت نامه را نداشته در هیچکدام از شرکتهای پیمان کاری (من پاور) به او کار نمیدهند. علیرغم این جو حاکم بر جنبش کارگری و استبدادی که سرمایه داران در منطقه به وجود آورده‌اند که بیشترین ارزش اضافی را از نیروی کار ارزان کسب کنند. اما ضرورت زندگی و کار در جامعه سرمایه داری مبارزات کارگری نیز جبری است و تا زمانی که سرمایه داری وجود دارد این وضعیت نیز وجود خواهد داشت. اما این مبارزات زمانی که همدقد و توام با آگاهی و

متشکل باشد کارا خواهند بود. عسولویه نیز از این شرایط کار و سرمایه مستثنی نیست. اینجا نیز با وجود شرایط ضد کارگری ضد انسانی مبارزه نیز وجود دارد. کارگران روزی نیست که کارگران به صورت آرام تعرضی برای افزایش دستمزد بهتر شدن شرایط کار - برای گرفتن دستمزدهای عقب افتاده، برای گرفتن مرخصی - برای گرفتن وسایل ایمنی اعتراض نکنند، اما در این مواقع عوامل سرمایه به کمک شرکت پیمان کار می آیند.

اعتراضات کارگران در واحدهایی که تعدادشان بین 20 تا 100 کارگر است بارها برای بعضی خواستها و مطالبات خود اعتراض میکنند، همیشگی است. اما اعتراضات گسترده کارگری در سایت 5-9-10 بارها به وقوع پیوسته است. که دو نمونه از این اعتراضات کارگری را که سرتاسر سایت را فرا گرفته است به آنها اشاره میکنیم. یکی از اعتراضات کارگری که سال 86 به وقوع پیوست، که این اعتصاب به خاطر شرایط کاری بود که 6 هزار کارگر بطور دسته جمعی پیاده از سرتاسر سایت به درب خروجی سایت آمدند که در بین راه بسیاری از ابزار کار را از کار انداختند در درب خروجی سوار بر سرویسها به کمپ رفتند. کارگران اعتصابی متعلق به چند شرکت پیمانی (من پاور) بود. شرکتها که اعتصاب کارگران را جدي دیدند به خواست کارگران تمکین کردند. و یک روز به کارگران با حقوق مرخصی دادند. روشن است یک روز مرخصی دادن به کارگران برای سر و سامان دادن وضعیت سایت که در روز اعتصاب آشفته شده بود. این یکی از اعتصابات موفقیت آمیز کارگری بود که به بعضی از مطالبات خود دست یافتند.

اعتصاب دوم فروردین ماه سایت نه و ده در سال 87 بود که کارگران به خاطر کار در بعد از ظهر روز جمعه 2 فروردین به وقوع پیوست، که به اخراج بیش از ده نفر از کارگران انجامید. موضوع اعتصاب روز عید (پنجشنبه) بود. موقع سال تحویل سر کار بودیم با بوق چرتقیها ماشینیهای سبک و سنگین سال تحویل اعلام شد و کارگران از این طریق متوجه شروع سال جدید شدند. مدیریت شرکت IGC بعد از ظهر روز پنجشنبه را تعطیل اعلام کرد و به جای آن از کارگران خواست روز جمعه که همیشه بعد از ظهر تعطیل بود به این خاطر بعد از ظهر هر هم به جای بعد از ظهر پنجشنبه سر کار بیایند. کارگران پیش از ظهر روز جمعه را کار کردند بعد از نهار کارگران از برگشتن به سایت خودداری کردند و با شکستن شیشه اتوبوسها اعتراض خود را اعلام کردند. حراست سایت به دستور مدیرعامل از برخورد با کارگران خودداری کرد و برای جلوگیری از تداوم اعتصاب با خواست کارگران موافقت کرد. لذا کارگران به کمپ برگشتند. هر چند مدیران سایت در قبال اعتراض کارگران کوتاه آمدند. از فردای آن روز شروع به اخراج کارگران کردند.

علت اعتصاب خواست و مطالبات فراوان کارگری بود که از ماهها قبل با نوشتن شعار به در و دیوار و اعتراضها دسته‌های پنج نفری، ده نفری و غیره نسبت به کمی دستمزد، وضعیت غذا، اضافه کاریها همه و همه باعث شده بود که کارگران در آن روز دست از کار بکشند. اما در ماههای اردیبهشت هم اعتراضات نه به وسعت دوم فروردین که تقریباً کلیه کارگران (2000 نفری) در IGC و چند شرکت کوچک در آن شرکت داشتند نبود. ولی واحدهای مختلف نسبت به دستمزدهای خود معترض بودند و بارها دست از کار کشیدند در مواردی با گرفتن بخشی از خواستههای خود به سر کار بازگشتند و مواردی هم با اخراج کارگران اعتصابی خاتمه یافت جنبش کارگری یک جریان دائمی است و در هر دوره‌ای به شکلی بروز میکند. جنبش کارگری یک حرکت عینی است و منشا آن هم رابطه متضاد و برخاسته از رابطه کار و سرمایه است. اما جنبش کارگری همه با یک شکل و شمایل و گستردگی یکسان ظاهر نمیشوند. یکی متشکل و سازماندهی شده است. دیگری ممکن است خیلی توفنده و سیل آسا ظاهر شوند و زود هم خاموش شوند. اعتصابها و اعتراضهای عسولویه از نوع دوم است، چرایی آن در این است که کنترل شدید کارگران، جو مستبدانه حاکم بر کارگاه ها و سایتها. ساعت بالای کار روزانه شدت بالای کار و از همه مهمتر خواستها و مطالبات انباشت شده و عدم تحقق آنها عدم شناخت کافی کارگران از یکدیگر. (کارگران به خاطر کمی دستمزد هر روز درصدد است کار جدیدی در جای دیگر با دستمزد و شرایط بهتری پیدا کند) با یکدیگر همه و همه باعث میشود اعتصابهای کارگری در این منطقه سیل آسا و توفنده سرکش خود به خودی باشند. اعتصاب سایت 6 و 5 در عرض تقریباً دو ساعت هر ماشین و ابزاری سر راه کارگران معترض بود؛ در هم شکسته شد. هر چند شرکت پیمانی (من پاور) در برابر این خشم عظیم کارگران که از خواست و مطالبات انباشت شده کارگران نشأت گرفته بود عقب نشینی کرد. اما جنبش کارگری سازماندهی شده نبود. از پیش برای جلوگیری از خواست و مطالبات خود برنامه نداشتند. خشم خود را سیل آسا بروز داد و به نوعی خود را تخلیه کردند. هر کدام از این جنبشهای اعتراضی در عسولویه اگر سازمان یافته و متشکل بودند، میتوانستند صاحبان سرمایه را به زانو درآورند. کارگران شرکت رامسیر بیش از دو سال است برای گرفتن حقوق معوقه مبارزه میکند اما کمتر با نگرش تشکیلی یابی به میدان آمده‌اند. منطقه ای که به صحرایی برهوت می مانست اکنون به منطقه ای صنعتی تبدیل شده است. اما اینانی که خود خالق همه این

سرمایه عظیم بودند چرا نباید تا زمانی که کار برایشان فراهم شود از بیمه بیکاری برخوردار باشند. ما کارگران خود باید چاره کار خود کنیم. اگر بخواهیم، با تمام جو رعب و وحشت ایجاد شده می توانیم با اتحاد و همبستگی دولت و سرمایه داران را وادار کنیم بخش کوچکی از ثروتی که خود و هم طبقه ای هایمان تولید کرده ایم برای زمان بیکاری تا زمان رفتن سر کار حقوق دریافت کنیم. هم اکنون بسیاری از همکاران ما با وجود اجاره نشین بودن بیکار هستند و با وجود پراکنده بودن کارگران پروژه ای می توانیم همکارانمان را در شهرهایی چون مسجد سلیمان، ایذه، اهواز و ... پیدا کنیم و با اتحاد و همبستگی با هم از دولت بخواهیم که تا زمان رفتن به سر کار بیمه بیکاری کلیه کارگران پرداخت شود.

جمعی از کارگران فعال عسولویه

سایت کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری

بقیه : زنان در جبهه کار

وخیم تر بود- متمرکز کرده بود. در پایان قرن 19 جنبش جدید اتحادیه ها در انگلستان با خصلت رزمنده شکل گرفت و "الیانور مارکس" یکی از تواناترین رهبران این جنبش اتحادیه ای بود. او فعالانه در تاسیس یکی از اتحادیه های نوع جدید شرکت کرد(1).

این اتحادیه، اتحادیه ای از نوع جدید بوده و کارگران ماهر و غیر ماهر را بصورت یک مجموعه رزمنده در صفوف خود سازمان داده بود. انگلس نوشت که این اتحادیه بهترین اتحادیه انگلستان است. او همچنین رهبر بلانمارچ زنان کارگر در این جنبش بود و توانست برای اولین بار بخش های زنان اتحادیه را در این اتحادیه و سایر اتحادیه ها در انگلستان سازمان دهد. "الیانور مارکس" همچنین در مباحثات مربوط به سیاست رهایی زنان در جنبش زنان سوسیالیست در قاره اروپا شرکت فعال داشت و از جمله ناشران جزوه ای در انگلستان بود بنام "مسئله زنان".

جا دارد که زنان کارگر ما نیز برای رهایی خود از استثمار مضاعف و تبعیض جنسیتی در عرصه کار فعالانه در جنبش اتحادیه ای شرکت کنند. اتحادیه هایی که علاوه بر پرداختن به مسائل و مشکلات عمومی کارگران به مسائل ویژه کارگران زن و زنان کارگران نیز می پردازند. حضور منظم زنان در مبارزات اتحادیه ای میتواند تأثیرات مثبت خود بر روی کل مبارزات اتحادیه ای بگذارد.

1-Gas Workers and General labourers Union

* پیوندها *

سردبیر نشریه : منصور نجفی

mansour.nadjifi@telia.com

ایمیل روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etchadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص

میشوند ، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند .

تجمع خانواده های جان باختگان، در گلزار خاوران + تصویر



(تیترا از جنگ خبر) آژانس ایران خبر

امروز جمعه 23 اسفند در آخرین جمعه سال طبع معمول خاوران با جمعی نزدیک به 600 نفر گلبران شد. جماعتی که در خاوران حضور داشتند با خواندن مقاله و شعر یاد عزیزانشان را گرامی داشتند و سپس دور مزار شهدا به پیاده روی پرداختند این مراسم که در ساعت 0900 صبح شروع شد تا ساعت 1130 ادامه پیدا کرد. مادران اعتراض داشتند که چرا خاوران را خاکر یزی کرده اند و چرا دارند سند جنایات خود را بدین وسیله میپوشانند؟ مسولینی که آنجا بودند گفتند که از طرف مقامات بهشت زهرا دستور آمده و ما هم اجرا کرده ایم. از طرفی مسولین بهشت زهرا گفتند که ما اساسا از این موضوع اطلاعی نداریم و هیچ اقدامی از طرف ما صورت نگرفته است. مادران این شهیدان توسط یک وکیل منتی را تهیه فرموده و از کل خانواده های شهیدان خواستند تا آن را امضا کنند تا توسط آن دوباره بدنبال این ماجرا بروند و حرف خود را به گوش مسولین برسانند ولی درختان ابزاری شد برای نشان دادن گلهای گلزار. نیروی انتظامی در اطراف خاوران حضور داشت ولی خانواده ها برنامه گرامی داشت یاد عزیزانشان را اجرا کردند.



بازداشت علی نجاتی را محکوم می کنیم

علی نجاتی عضو و رئیس هیئت مدیره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه در تاریخ ۱۸/۱۲/۱۳۸۷ در منزل شخصی خود دستگیر و تاکنون در بازداشت به سر می برد اتهام علی نجاتی دفاع از حقوق صنفی کارگران نیشکر هفت تپه و ایجاد سندیکای مستقل کارگری می باشد. اعمال هرگون فشار، بازداشت، احضار و پرونده سازی علیه فعالین سندیکایی همواره به عنوان تنها راه به تمکین واداشتن مبارزانشان می باشد.

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه بازداشت علی نجاتی رئیس هیئت مدیره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه را قویا محکوم می کند و خواستار آزادی بی قید و شرط ایشان می باشد.

سندیکای کارگران شرکت واحد

اتوبوسرانی تهران و حومه

۲۰/۱۲/۱۳۸۷

در سوگ ژرژ لایبکا فیلسوف و مبارز کمونیست

تراب حق شناس

با خاموشی ناگهانی ژرژ لایبکا، در اثر خونریزی مغزی، در 12 فوریه جاری، در سن 79 سالگی، اندیشه رزمنده مارکسیستی یکی از مدافعان روشن بین و خستگی ناپذیر خود را از دست داد. وی متولد 1930 در تولون (فرانسه) بود و استاد ممتاز در فلسفه سیاسی و به ویژه تاریخ و تنوری مارکسیسم در دانشگاه پاریس 10 (نانتر) و نخستین معاون شورای علمی آن. در مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه (CNRS) آزمایشگاه فلسفه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را تاسیس کرد و مدیریت آن را به عهده داشت. عضو کمیته علمی و تحریریه قریب پانزده نشریه فرانسوی و خارجی بود و نویسنده بیش از صد مقاله و تحقیق و برگزار کننده یا شرکت کننده در دیدارها، کنفرانس ها و کنگره های بین المللی. مدیر یا مولف حدود 50 اثر جمعی در مسائل مختلف فلسفه سیاسی از جمله «فرهنگ انتقادی مارکسیسم».

پژوهشگر و مفسر آثار مارکس و مبتکر پروژه های متعدد تحقیقی (از جمله نشریه اکتونل مارکس) و مبارز انقلابی و ضد استعماری، کمونیست و منتقد پیگیر و صاحب آثار فراوانی (به تنهایی یا در همکاری با دیگران) که بسیاری از آنها به زبان های غیر فرانسوی ترجمه شده است. لایبکا چند نسل از اندیشه ورزان و مبارزان متعهد چپ را تحت تأثیر اندیشه خود قرار داد. صراحت بیان، تعهد سیاسی او در کنار کارگران و زحمتکشان در فرانسه و در عرصه جهانی و مواضع ضد استعماری او از الجزایر گرفته تا فلسطین و عراق و حمایت از دیگر مبارزات آزادیخواهانه خلق ها، روحیه امیدوار و طنز شاعرانه ای که در برخی آثارش علیه انواع نژادپرستی به کار می برد و نیز حضورش در کنفرانس ها، مجامع رسمی و نیز تظاهرات توده ای او را تا آخرین دم در صحنه علم و پژوهش و مبارزه اجتماعی و سیاسی همراهی کرد. او سرمشقی به یاد ماندنی برای مبارزان راستین چپ بود.

ما این سخنان زندگدار او را فراموش نمی کنیم:

«طبقه کارگر دیگر وجود ندارد، اما همه کاسه کوزه ها را سر او می شکنند. کمونیسم تنها پادزهر، تنها نوشدارو، تنها درمان، تنها بیدل (الترناتیو) برای جامعه تحت استثمار سرمایه داری ست که هرگز چهره انسانی نداشته است. همه نفرین شدگان زمین این را می دانند که هر روز تعدادشان بیشتر می شود و هر روز بر فلاکت شان افزوده می گردد. تنها ارادل اند که در کنار آنان نمی ایستند و درست از همین میتوان آنها را شناخت.»

در جریان یک راهپیمایی اول مه با تأسف می گفت: «هم اکنون در حالی که تهاجم سرمایه به دنیای کار بیش از هر زمان دیگر است، پاسخ نیرومند و شایسته ای از سوی دنیای کار وجود ندارد». و دلیل آن را «خیانت احزاب سوسیال دموکرات و مدعیان دروغین چپ» می دانست. (به نقل از حافظه)

یا جای دیگر می گفت: «امروز خط مرزبندی بین چپ و راست در اروپا قضیه فلسطین است.»

در مراسم تدفین اش که در 16 فوریه با حضور نادیا همسر و تی یری فرزندش و جمعی از نزدیک ترین شاگردان، همکاران و همزمانش در گورستان پک (سن ژرمن آن له) انجام شد دسته گلی هم به نشانه سپاسگزاری به نمایندگی از خلق فلسطین بر تابوتش نهاده شد.

اندیشه و پیکار مراتب احترام خود را به خاطره استاد ژرژ لایبکا، رفیق و دوست مهربان و متواضعی که سالها ست با اندیشه هایش در کنگره بین المللی مارکس و در مناسبت های دیگر آشنا بوده و به ویژه با مواضع رادیکالش در حمایت از کارگران و زحمتکشان جهان و همچنین خلق فلسطین دلگرم بوده ایم تقدیم می دارد و خود را در غم خانواده ودوستان و باران وفادارش شریک می داند.

نکاتی از زندگنامه او

ژرژ لایبکا در دسامبر 1930 در تولون (فرانسه) در خانواده ای کم درآمد زاده شد. پدرش کارگری ایتالیایی تبار بود و مادرش پرستار. در محیطی لاینیک و دارای سنت نیرومند دموکراتیک و سیاسی بزرگ شد. خواهرش که پرستار بود یکی از مسولین کمونیست ناحیه «آلپ ماریتیم» شد که خانواده دوسال پس از تولد پسر در آنجا مقیم شده بودند. تحصیلاتش را در نیس و «اکس آن پروانس» و پاریس (همزمان با کارکردن) پی گرفت. آثار مارکس و کلاسیک های مارکسیسم را به دقت مطالعه می کند و به ویژه آثار لنین را با ژرف نگری در جریان پژوهش هایش دنبال می کند و یکی از رفرانس های سیاسی و فلسفی اش باقی می ماند (انتشار «دفتر آبی لنین» نشانه ای از این پیوند است).

عضو حزب کمونیست فرانسه از 1954 به بعد، پس از پذیرفته شدن در کنکور دبیری، از 1956 به تدریس فلسفه در دبیرستان الجزیره (در الجزایر) پرداخت. ورود او بدانجا در اکتبر 56، مقارن با «نبرد الجزیره» بود و اعلام حکومت نظامی. وی که معلمی جداً ضد استعمار و از شور مبارزه استقلال طلبانه مردم الجزایر سردار بود بی درنگ با شبکه های جبهه آزادیبخش الجزایر (FLN) در منطقه خودمختار رابطه برقرار کرد و مانند معدودی از روشنفکران فرانسوی دیگری که در الجزیره کار می کردند به چریک ها یاری می داد. ملاقاتش با نادیا، همسر آینده اش، که تازه دیپلمش را گرفته بود و برای آموزگاری درس می خواند در این زمان رخ داد. ژرژ که می ترسید مجبور به خدمت نظام در الجزایر شود، توانست خدمت نظام خود را به بارسلون (آلب پروانس - فرانسه) بیندازد و 28 ماه در این منطقه گذراند. طی همین دوره است که با قوم نگار معروف فرانسوی، خاتم ژرمن تیلیون (Germaine Tillion) که به عنوان میانجی بین دولت فرانسه و جبهه آزادیبخش الجزایر برای پایان جنگ تلاش می کرد در شهر نیس ملاقات کرد.

سال 1960 که به الجزایر بازگشتند، ژرژ و نادیا باید با خشم شدید «ارتش سری» درگیر می شدند که وی را «به اعدام محکوم» و برای سرش جایزه تعیین کرده بود. زوج ژرژ و نادیا در 1962 ناگزیر پیش از آن که سال تحصیلی به پایان رسد به فرانسه بازگشتند. با اعلام آتش بس، رفراندوم و اعلام استقلال الجزایر در ژوئیه 1962، لایبکا توانست در چارچوب همکاری فرانسه - الجزایر، شغلی در دانشکده الجزیره بیابد. او برای آموزش کادراهای الجزایر مستقل کوشید و روابط فکری و فرهنگی خود را گسترش داد. با روزنامه المجاهد، ارگان FLN همکاری می کرد و در کارزار بزرگ مبارزه با بیسوادی شرکت داشت. نخستین تحقیقات خود را به اندیشمندان عصر طلایی عرب (از جمله ابن خلدون) زیر نظر خاورشناس و مبارز ضد امپریالیست ماکسیم رودنسون اختصاص داد. [دو کتاب او یکی «المقدمه» درباره خردگرایی ابن خلدون و دیگری درباره آثر طفیل از آثار دهه 1960 اوست. چنانکه اهتمام مستمر وی به تاریخ فلسفه و اندیشه خردگرا در دنیای عرب و اسلام باعث شد که در روزهای آخر اکتبر 2006 سمیناری دو روزه درباره ابن خلدون به مناسبت شصدمین سال تولد او در سوربن - پاریس برپا کند]. از سوی دیگر پژوهش در متون پایه ای مارکسیسم را در راستای تحقیقات آلتوسر دنبال کرد، بدون آنکه خود را در مکتب او بداند. در مباحث تنوریک، سیاسی و مبارزاتی که در آن زمان در محیط مارکسیستی، کمونیستی جریان داشت شرکت می ورزد. در مه 1968 توانست در جنبش دانشگاه نانتر به عنوان نماینده در کنفرانس سندیکای سراسری آموزش عالی (SNES) شرکت کند. در پایان همین سال است که برای همیشه به فرانسه بر می گردد و با تأیید پل ریکور و موريس گاندیک در دانشگاه نانتر به تدریس فلسفه می پردازد.

اما پیوند با جهان سوم، مبارزات برای استعمارزدایی و علیه نئولیبرالیسم همواره یکی از ابعاد تعهد فکری وی باقی می ماند به خصوص در حمایت از مردم فلسطین. [تأسیس «کمیته مراقبت برای صلحی واقعی در خاورمیانه» (CVPR-PO) با همکاری شخصیت های معروف علمی و دانشگاهی و حقوقی فرانسه متشکل از کسانی که تبار یهودی، عرب، یا اروپایی داشته اند مانند آندره میکل، استفان هسل، اندگار مورن، پل ریکور، کلود شسون، ژیزل حلیمی و... نمونه ای از این تعهد است]. در سال 1981 از حزب کمونیست فرانسه [در اعتراض به برنامه مشترک آن با حزب سوسیالیست (که منجر به انتخاب فرانسوا میتران شد)] کناره گیری کرد. اما همیشه خود را یک کمونیست می دانست، که بود. (برگرفته از نوشته لوسیان دکوا- اومانیته 16 فوریه 2009 - کوروشه ها از ما است.)

انجمن اروپا فلسطین (EuroPalestine) که لایبکا چند ماه پیش آخرین کتاب خود «تنوری خشونت» (1) را در محل آن انجمن (Librairie Résistance) معرفی کرد در بزرگداشت او می نویسد: او از کسانی نبود که از واژه «انقلاب» می ترسند یا می کوشند آن را با «خونریزی» و «استالینیسم» همانند کند تا کارگران را بهتر در سیستم استعماری موجود نگه دارند. ژرژ لایبکا از انقلاب فرانسه و نیز از انقلاب اکتبر دفاع می کرد بی آنکه به انگل هایی امتیاز دهد که با ادعای حمایت از آن انقلابها می کوشند به قدرت چنگ بیندازند. او جهان و فرهنگ عرب را استادانه می شناخت، انسانی متمدن و از آن گونه روشنفکرانی بود که امروزه هرچه کمتر در تلویزیون و رسانه های گروهی می بینیم، چنان که به دلیل صراحت بیانش به ندرت از او در تلویزیون دعوتی به عمل می آمد. [همینجا اضافه کنیم که خودش می گفت من در لوموند ممنوع القلم هستم. و جالب اینکه روزنامه لوموند که معمولاً طبق سنت خویش هنگام گذشت روشنفکران صاحب اثر از آنان یاد می کند، از لایبکا یاد نکرد!]

«درسی که ژرژ لایبکا از استقامت مارکسیستی به ما آموخت»

آندره توژل

آندره توژل (André Tose) یکی از همکاران دانشگاهی و فکری او طی مقاله ای زیر عنوان «درسی که ژرژ لایبکا از استقامت مارکسیستی به ما آموخت» در روزنامه اومانیته 16 فوریه، پس از نقل قولی از او می نویسد:

«طبقه کارگر دیگر وجود ندارد، اما همه کاسه کوزه ها را سر او می شکنند. کمونیسم تنها پادشاه، تنها نوشدارو، تنها درمان، تنها بیدل (آلترناتیو) برای جامعه تحت استثمار سرمایه داری ست که هرگز چهره انسانی نداشته است. همه نفرین شدگان زمین این را می دانند که هر روز تعدادشان بیشتر می شود و هر روز بر فلاکت شان افزوده می گردد. تنها اراذل اند که در کنار آنان نمی ایستند و درست از همین میتوان آنها را شناخت.»

این کلمات قصار را که از یکی از آخرین کتاب های او «دموکراسی و انقلاب» (2002) برگرفته ایم بازتاب صدای یگانه کسی ست که اخیراً از میان ما رفت و همچون چهره ای از یکی از نادرترین روشنفکران مارکسیست و کمونیست فرانسه ماندگار خواهد شد که دانستند در طوفان افسار گسیخته ای که سرمایه داری جهانی شده برانگیخته، چگونه جهتگیری خویش را حفظ کنند. ژرژ لایبکا قبل از هر چیز، همین صدا ست که بی وقفه به اندیشه، به فلسفه یادآوری می کند که به ویژه متعلق به جهان، به اوضاع این جهان اند، و متعلق به شرایط محرومیت بشریت که توده انسان هایی که در این جهان بسر می برند به احوال آن پرتاب می شوند. او جویای راه دیگری برای کمونیسم این جهان و این زمان بود. چنین است خط راهنمای آثار قابل توجهی که از وی بجا مانده است: حدود 15 کتاب، حدود 15 اثر جمعی که مدیریت آنها را بر عهده داشته و انبوهی از مقالات و مداخله های گوناگون در گردهم آبی ها و نشریات در سطح کشوری و بین المللی.

لایبکا که با آثار مارکس از طریق مطالعه آثار هائری لوفور و لویی آلتوسر آشنا شده بود از اینکه آندو را در برابر یکدیگر قرار دهد اجتناب کرد و هرگز نه در باور به دستاورد کاهش ناپذیر مارکس کوتاه آمد، نه به دستاورد مارکسیست های انتقادی و انقلابی، چرا که آندو را لازم و ملزوم یکدیگر می دانست. از نگاه او سنجش انتقادی مجدد لنین، مانو و کاسترو هرگز به معنی ترک آنها و بازگشت به کاشانه سوسیالی لیبرالیسمی نیست که در آب حیات رساته های گروهی تر و تازه اش کرده اند یا در روغن مقدس نزاکتی جایگزین تعمدیش داده اند.

این موضع گیری در دفاع از نقد مارکسی جامعه سرمایه داری از همان آغاز با تحلیل این جهان بر اساس یک چشم انداز مبارزه جویانه ضد استعماری و ضد امپریالیستی همراه شد؛ چشم اندازی که خیلی زود در جریان جنگ الجزایر و اقامت او در این کشور که با همسرش نادیا در آنجا نیز ملاقات کرد به فعلیت درآمد. غالباً فراموش می شود که لایبکا زندگی پژوهشگرانه خود را با مطالعه آثار اندیشمندان قدیم عرب که در جستجوی بینشی خردگرا از تاریخ و فلسفه بوده اند آغاز کرد (مقدمه، خردگرایی ابن خلدون 1966 و سیاست و مذهب از نگاه ابن خلدون 1966 الجزیره) و ابن طفیل (ابن طفیل فیلسوف بدون استاد 1969 الجزیره). طبقه کارگر را بلافاصله در اشکال متدش درک کرد و هرگز آن را از خلق های ستمدیده جدا نکرد. آثار مارکس که با مداخله قاطعانه آلتوسر موضوع روز شده بود برای این جانبداری اخلاقی و سیاسی پایه ای تنوریک فراهم کرد و لایبکا را به عرصه جدل با فلسفه کشاند که او را در کلیه آثاری که بعدها نوشت رهنمون گشت. در تز دکترای فلسفه اش که خیلی زود او را به مقام استادی و سپس استاد دانشگاه پاریس 10 (نانتر) رساند، لایبکا به بررسی «جایگاه مارکسیستی فلسفه» می پردازد (انتشارات کمپلکس - بلژیک، وران - پاریس 1977). خروج از فلسفه را که مارکس جوان از 1841 تا 1848 بدان مبارزات می ورزد و آلتوسر آن را به عنوان گسست یا برش شناخت شناسانه تنوریزه می کند مورد بررسی قرار می دهد. مارکس در جستجوی آن نیست که فلسفه دیگری را تدوین کند؛ فلسفه ای که وحدت بین ماتریالیسم تاریخی یا دانش قوانین عینی تاریخ و ماتریالیسم دیالکتیک یعنی فهم عام قوانین اندیشه، طبیعت و تاریخ باشد. او از همان ابتدای کار، ترکیب ناممکن ایندو را مردود شناخت؛ ترکیب یا سنتزی که مارکسیسم - لنینیسم اتحاد شوری از آن دفاع می کرد و به صورت حقیقت رسمی درآمد، یعنی همان اصول عقایدی که حزب کمونیست فرانسه در مدارس خود تبلیغ و ترویج می کرد.

این انتقاد در کتاب «مارکسیسم - لنینیسم، عناصری برای یک نقد» مجدداً مورد بحث و گسترش قرار گرفت (انتشارات Bruno Huisman 1984). این کتاب مبنای پلمیکی دانمی ست که لایبکا با لوسیان سو Sève داشت. سو در آن زمان می کوشید روایت قابل قبولی از فلسفه مارکسیستی، ماتریالیستی و دیالکتیکی ارائه دهد. از نظر لایبکا فلسفه همواره متمایل است خود به صورت تصویری مستقل شکل بگیرد، به مثابه هدفی درخود، تعلقش به دنیای تاریخی مبارزات و کشمکش ها را فراموش کند. فلسفه یا انکار این رابطه است یا ستایش غیر مستقیم یا مستقیم وضع کنونی جهان به سود نیروی مسلط. این درک بیش از آنکه ناظر به وجود فلسفه مارکسیستی باشد معتقد است که در عمل، تنها برخورد مارکسیستی به فلسفه و جایگاه مارکسیستی آن وجود دارد که باید به نقد دانمی تبدیل شدنش به ایدئولوژی دولتی و حزبی مبارزات کند. این عمل باعث پدید آمدن یک موضعگیری دانمی در دفاع از دانش تاریخ و گسترش آن می شود؛ تاریخی که خویش را می سازد، و این در جهتی غیر اکتونومیستی گرای و مسلماً باز و گشوده به روی جهش سیاسی و ایدئولوژیک مبارزات طبقاتی و مبارزات توده های فرودست است. این تفسیر سیاسی - پلمیک [جدلی] از فلسفه همچنین نشان می دهد که

چرا لایبکا به گرامشی نزدیک نشد که البته او را خوب می شناخت، اما از تفسیرهای سوسیال - لیبرالی که روشنفکران مسلط بر حزب کمونیست ایتالیا از اندیشه های وی عرضه می کردند هراس داشت. لایبکا کمونیسم انتقادی آنتونیو لاپریولا را به فلسفه ای از پراکسیس که احتمال داشت ایده فهم جهان را مطلق کند ترجیح می داد. بر این اساس بود که نخستین سمینار ویژه لاپریولا، اندیشمند ایتالیایی، را برپا کرد و کتاب «لاپریولا از این قرن تا آن قرن» 1987 انتشارات مریدیان - پاریس را نوشت. در همان دوره مواضع وی با پژوهش قابل توجهی که باز در سال 1987 درباره مارکس انجام داد تقویت شد: «مارکس، ترزا درباره فونریاخ» انتشارات دانشگاهی فرانسه.

لایبکا مدت‌ها امیدوار بود که حزب کمونیست فرانسه که وی از ابتدا تا پایان دهه 1970 و آغاز 1980 در چارچوب آن مبارزه کرده بود بتواند خود را اصلاح کند و خود را از بار سنگین استالینیزم برهاند بدون آنکه برای خروج از بحران خویش به راه سوسیال - رفرمیستی درگند، بدون آنکه به بت‌وارگی یک نوع دموکراسی مبنی بر نمایندگی خالص روی آورد. او هم مانند آلتوسر به ضرورت خروج از استالینیزم از موضع چپ می اندیشید و با چنین روحیه ای بود که در وقایع 1968 شرکت ورزید و همصدا با سمیر امین، روابط خود را با مبارزات ضدامپریالیستی تقویت کرد. او پس از چند بار اعلام خطر درباره ایهام های سیاسی «برنامه مشترک» (به ویژه با اتی بن بلیبار، گی بوا، ژ. پ. لوفور در بیانیه معروف «دریچه را باز کنیم رفقا!» در 1979) حزب کمونیست را ترک کرد. با وجود این، وی به فعالیت سیاسی خود در محافل مختلف فکری و عملی حوال و حوش نشریاتی مانند اتوپئی انتقادی Utopie critique یا انتشارات Temps des Cerises ادامه داد. در واقع، مهم ترین بخش از انرژی خود را برای گرد هم آوردن صداهای بسیار مختلف مارکسیستی که طی سال های 1961 تا 80 به صورت عناصر فعال فرهنگی رآمده بودند صرف کرد و بدین نحو نشان داد که سازمان دهنده ای بزرگ برای فرهنگ تئوریک و سیاسی ست. او در دانشگاه ناتر تا زمان بازنشستگی اش یک مرکز پژوهشی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی (وابسته به مرکز ملی پژوهش های علمی فرانسه CNRS) را که در آن زمان در نوع خود بی نظیر بود هدایت میکرد. این مرکز گرد هم آیی های متعددی برپا کرد و آزادمنشی فکری واقعی از خود به نمایش گذاشت. لایبکا که در باورهای تئوریک و سیاسی خویش پیگیر و استوار بود روحیه ای بسیار باز از خود نشان می داد و با آغوش باز همه سمتگیری های اندیشه انتقادی را می پذیرفت. با این امید که حول یک تئوری انتقادی نوین در پیوند با مارکس و دیگر کلاسیک ها، و بدون از سکتاریسم، کار کند. او به پژوهشگران متعددی یاری داد تا خود را بشناسانند. در چارچوب چنین اکسپری بود که نشریه اکتونل مارکس شکل گرفت و سپس مستقل شد و اداره آن را ژاک بیده و متنی هم با ژاک تکسیه به عهده گرفتند. این نشریه همچنان در راه بازسازی تئوریک و سیاسی به کار خود ادامه می دهد.

چوهر این تلاش برای تدوین یک مارکسیسم (اتو) کریتیک [تأقد خود و دیگران] در 1981 به تدوین و انتشار فرهنگ انتقادی مارکسیسم انجامید با مدیریت مشترک لایبکا و ژرار بن سوسان در انتشارات دانشگاهی فرانسه PUF. که به زبان های مختلفی ترجمه شده و چند بار هم به چاپ رسیده است چنانکه می توان در قطع ارزان نیز از انتشارات PUF تهیه کرد. این اثر که همچنان مهم و اساسی ست توانست حدود صد نفر همکار از افق های مختلف را گرد هم آورد و امکان داد که نه تنها بر مفاهیم عمده ای که مارکس و مارکسیست ها تدوین کرده اند پرتو افکنده شود بلکه از چهره هایی نیز که در گذشته در مکتب استالینی مشمول سکوت و فراموشی شده بودند اعاده حیثیت گردد. این فرهنگ یک نقطه عطف و نیز یک ناسازه (پارادوکس) است. از یک سو امکان می دهد از آنچه پژوهش مارکسیستی در فرانسه بوده بیلانی (کارنامه ای) تهیه شود، زمانی که امید می رفت که پس از 1968 یک راه انقلابی یا راه نیرومند اصلاح طلبی گشوده خواهد شد. اما از سوی دیگر، در موقعیتی پا به میدان می گذارد که ضدانقلاب لیبرالی که ابتدا خود را در پوشش رفرمیسم بدون رفرم میتران و حزب سوسیالیست پنهان کرده بود با کارزار بی امان ضد اقتدارگرایی (antitotalitaire) که نیروهای لیبرال جانبدار سرمایه داری را با نوعی چپ به اصطلاح مدرن یکجا گرد می آورد همراه شد. زمانه پسامدرن بر مارکسیسم غلبه کرد، آنهم درست در زمانی که کمونیسم شوروی برای همیشه از صحنه ناپدید می شد. بسیاری از مارکسیست ها به انحراف (ویراژ) تئوریک سوسیال - لیبرالی دست زدند که کمابیش جنبه اجتماعی داشت و به سود نوعی دموکراسی شهروندی بود که دربرابر اوج گیری انواع نژادپرستی و قوم گرایی، دربرابر انحلال دولت رفاه و دربرابر [موج] ضد انقلابی ای که با سرمایه جهانی آغاز گردیده و دیگر رقیبی نداشت، همان اندازه پرگو بود که عاجز. پروژه لایبکا با مانع روبرو شد: او که با حمله تئوریک و سیاسی در جهت نوسازی مارکسیسم و کمونیسم حرکت کرده بود خود را با وظیفه ناخوشایند و دشوار یک عقب نشینی استراتژیک روبرو دید تا از فروپاشی کامل نیروهای معترضی که از مارکسیسم کمونیستی الهام می گرفتند اجتناب ورزد و روحیه ای استوار و شکبیا از خود نشان داد و تسلیم نشد. به تاملاتش ادامه داد. آنچه را که در سرمایه داری جهانی شده و بی رحم نو بود درک کرد و قدرت تخریبی آن را

هشدار داد. این مقاومت سرسختانه و درس استقامت مبارزاتی ست که به ویژه در دو کتاب اخیرش: «دموکراسی و انقلاب» و مطالعه سیستماتیک «تئوری خشونت» بیان می کند.

این دو کتاب به نحوی وصیتنامه ای ست که برای ما برجا گذارده است. لایبکا که همیشه لنین را جدی می گرفت، هرگز ضد دموکراتیک نبود. او تنها چنین می اندیشد که دموکراسی کنونی یک اولیگارش (یا سلطه اقلیتی) ست که دست نیروهای سیاسی و اقتصادی مسلط را باز می گذارد و تنها خیزش یک انقلاب است که می تواند دموکراسی را از نو پدید آورد؛ خیزشی که از کمبود دموکراسی درس آموخته باشد. هیچ دموکراسی بدون انقلاب وجود ندارد، اما مسأله خشونت بازگشت. اگر راست است که ضد خشونت مشروع طبقات و خلق های استثمار شده نتوانسته از نوعی افراط در خشونت غیر قابل کنترل و غیر موجه اجتناب کند، نباید هم برعکس، خشونت و باور نکردنی و بی نهایت فراتر سیستم سرمایه داری را که تا مرز غیرقابل تحمل به پیش می رود فراموش کرد. این یادآوری آموزنده و سودمند است که در پژوهش زیبایی که در کتاب «رویسپیر: سیاست فلسفه» (1990 انتشارات PUF) از اعاده حیثیت از چهره یک انقلابی فراتر می رود و در رویسپیر یک فیلسوف حقوق طبیعی و در این امر، نزدیک به ارنست بلوخ می بیند. می ببینم که لایبکا چقدر بلوخ را دوست داشت.

ژرژ لایبکا اندیشمند و مبارزی ست با شریفتترین و جامع ترین شور و شوق سیاسی. او به نحوی می کوشید به مارکسیسم و سیاست مردمی آن همان معنایی را بدهد که ماکیاول و لنین به سیاست و فلسفه ذاتی آن دادند. برخی ارزیابی شان این است که انتقاد لایبکا از فلسفه با نوعی بی اعتنائی به لحظات تعیین کننده [تیرومند و سرنوشت ساز] پژوهش فلسفی قرن گذشته گسترش یافته و با نوعی شکاکیت نسبی در رابطه با ساخت های تئوریک همراه است و از ساخت تئوریک سیستماتیک دور. این مسأله ای ست که باید به بحث گذاشت و برجسته ترین عناصر اندیشه را در فرانسه و در خارج از آن با سکوت روبرو شده اند در نظر گرفت. لایبکا فلسفه ای به معنایی که سارتر، مریلوپونتی، ان بادویو، دولوز، دریدا، بلیبار، ژان لوک ناتسی، کاستوریادیس، فوکوداشتند تولید نکرد. او تئوری را به معنایی مورد نظر بوردیو، هابرماس، ژاک بیده تدوین نکرد، درحالی که غالباً (چه بسا) با یادآوری های مفید نسبت به برخی فراموشی ها یا انحراف ها تأثیر عملی می گذارد.

دربار کسانی که می گویند همه چیز در آثار مارکس نیست، ژرژ لایبکا به نحوی خستگی ناپذیر و باز به درستی، یادآوری می کند که بدون مارکس یعنی بدون انتقادی نوین از جامعه مدنی سرمایه داری جهانی شده نمی توان کاری کرد، و این ایده ای ست همچنان درست و درست تر. لایبکا خود را از فلسفه باقی ای التقاطی و از ترکیب و سنتزهای نارس برحزب می دارد که تلاش دارند حرفه ها را از همان جا پر کنند که واقعبیت، ما را زخمی می کند یا ما را به چالش می طلبد. از این فراتر برویم. لایبکا آنقدرها هم ضد فیلسوفی که در پلمیک هایش نشان می دهد نیست. او همواره برای آثار هائری لوفور احترام تئوریک و سیاسی قائل بود و کتاب «فراقلمسه» اثر لوفور را با مقدمه ای تجدید چاپ کرد. آیا در اینجا نیست که باید ببینیم فلسفه لایبکا چه بوده؟ فلسفه ای که آغوشش به روی تحول عرصه های معرفتی و اردوهای سیاسی باز است؟ مطالعه نوشته های خطی و منتشر نشده او می تواند ما را غافلگیر کند. امیدوار باشیم که این پژوهش به راه افتد. در هرحال، ترا سپاسگزاریم ژرژ، با منش تئوریک و سیاسی ات در این زمانه دشوار.

بقيه: به مناسبت فرارسیدن نوروز

کشور گسترش خواهد داد، وضعیت زندگی انبوه مزد و حقوق بگیران و توده های پائین جامعه را به شدت خرابتر خواهد ساخت. و پاسخ حاکمان دین و سرمایه به اعتراضات توده های پائین، به کارگران و زحمتکشان، به زنان و جوانان، به مردم ملیت های تحت ستم که هر روز تعدادی از جوانانشان را بر چوبه های دار می آویزند، جز سرنیزه چیز دیگری نخواهد بود.

مردمی که با شور و هیجان از حق زندگی شاد دفاع می کنند، با همان شور و هیجان برای بدست آوردن حق خود برای یک زندگی شایسته ی انسان، با تمامی امکانات خود مبارزه خواهند کرد. امید که سال آتی ، سال گسترش مبارزات مزد و حقوق بگیران، سال سازمانیابی بیشتر زحمتکشان ، سال تداوم همبستگی های توده ای، و سال مقاومت و مبارزه همبسته و گسترده توده های مردم علیه بختک جمهوری اسلامی پاسدار سرمایه باشد.

بهاران خجسته و نوروزپیروز
بر همه شما مبارک باد !

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
۲۷ اسفند ۱۳۸۷ - ۱۶ مارس ۲۰۰۹